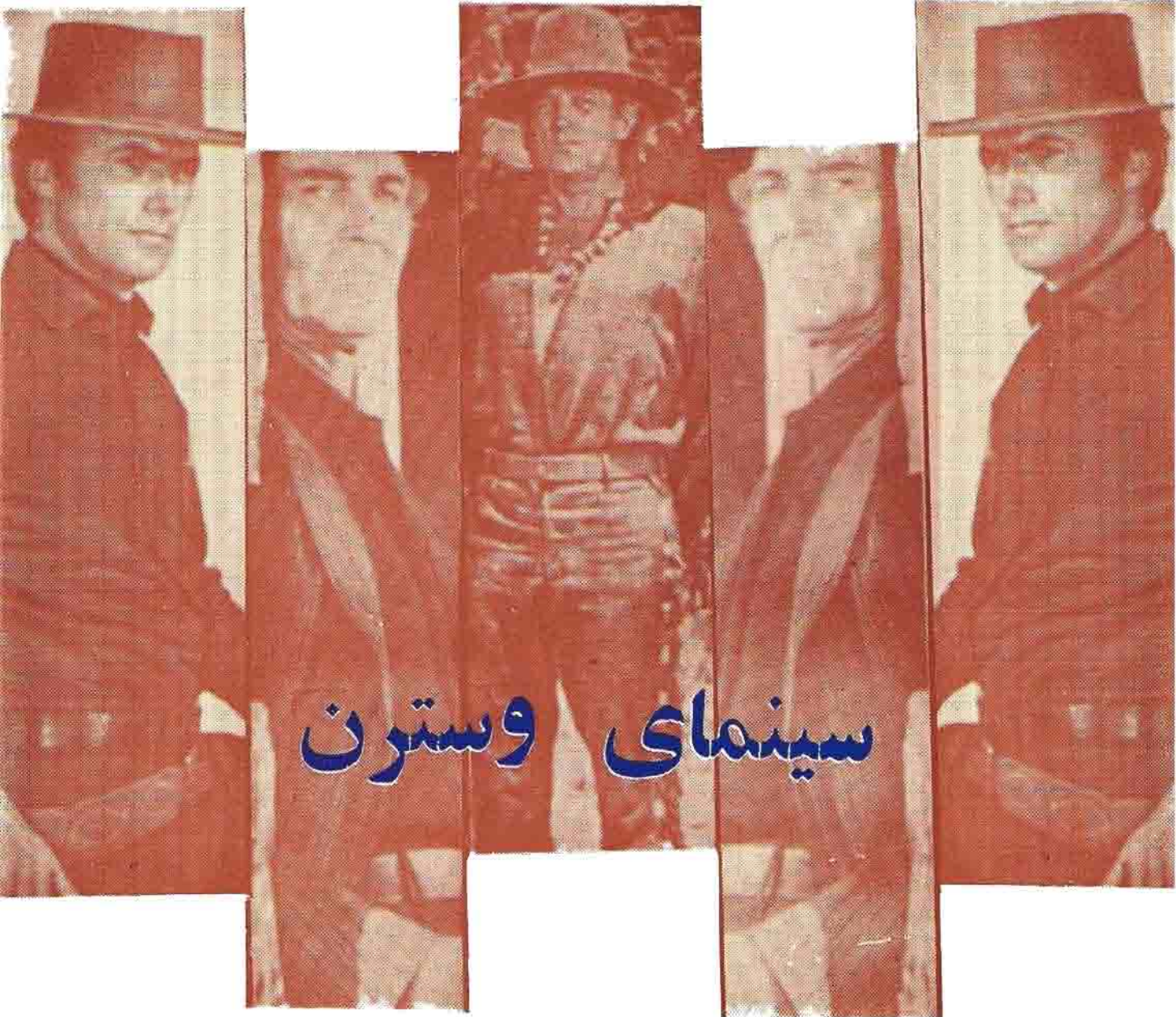


ویژه سینما

و تأثر ۴



سینمای وسترن

با همکاری : خسرو احمدی - جمشید اکرمی - بیژن خرسند - جلیل
روشندل - محمد شهرزاد - ابوالحسن تلوی طباطبائی - بهمن مقصودلو

ویژه

سینما

و قاتر

کتاب ۴

سینمای وسترن

با نظر: بهمن مقصودلو

حقوق باز نشر الکترونیکی این کتاب توسط پدیدآورنده آن
به صورت اختصاصی در اختیار باشگاه ادبیات قرار داده شده است.

باشگاه ادبیات

- ویژه سینما و تئاتر ، کتاب ۴ (سینمای وسترن).
- با نظر : بهمن مقصدلو.
- چاپ اول. تیرماه ۱۳۵۲.
- چاپ خوشه.
- تیراژ : ۲۰۰۰ نسخه .
- نقل مطالب این کتاب با ذکر مأخذ آزاد است .
- انتشارات بابک - میدان ۲۴ اسفند - بازارایران - طبقه سوم
- تلفن ۹۲۷۶۱۷

می خوانید :

۵	ترجمه : جمشید اکرمی	تاریخ سینمای وسترن
۴۳	ترجمه : ابوالحسن علوی طباطبائی	وسترن اروپائی
۴۷	« «	وسترن تلویزیونی
۵۱	« «	کارگردانان بزرگ وسترن
۷۹	« «	چهره‌های واقعی وسترن
۸۷	خسرو احمدی	فهرست وسترن‌های آمریکائی
۱۱۹	ترجمه : جلیل روشندل	فهرست وسترن‌های اروپائی
۱۳۹	ترجمه : پرویز شفا	وسترن‌ر
۱۶۱	بیژن خرسند	سر جوئثونه
۱۷۳	محمد شهرزاد	زندگی و فیلموگرافی جان فورد

تألیف روی پیکارد
ترجمه: جمشید اکرمی

تاریخ سینمای وسترن

از نخستین روزهای تولد سینمای وسترن یعنی از زمان فیلمهای «واگن سر پوشیده» و «اسب آهنین»، فیلمهای وسترن همواره مردم پسندترین و از نقطه نظر تجاری - موفقترین نوع فیلم بوده‌اند. فضای شکوهمند غرب قدیم برای بسیاری از کارگردانها و ستارگان الهام بخش بوده است. این الهام‌پذیری آنچنان بوده که فیلمسازانی همچون «جورج استیونس» و «جان فورد» در سایه آن شاهکارهای حماسی فراموش نشدنی و پرشکوهی همانند «شین» و «دلیران» آفریده‌اند، و بازیگرانی مثل «جان وین» جیمز استوارت، و هنری فاندرا «با ارائه نقش قهرمانان افسانه‌ای خطه غرب، آنجا که اسبها نیز پاتر می‌تاختند، خود به افسانه‌ها پیوسته‌اند.

فیلم وسترن در حدود ۷۰ سال پیش، برای نخستین بار سینما روها را اسیر طلسم خود کرد و این زمانی بود که «ادوین-اس. پورتر» فیلمبردار قبلی کمپانی ادیسون - یك وسترن دقیقه‌ای به اسم «سرقت بزرگ قطار» کارگردانی و فیلمبرداری کرد. ضمن اینکه سناریوی ابتدائی آنرا نیز خود او نوشته بود. از این فیلم تاریخی بارها به غلط به عنوان نخستین فیلم داستانی تاریخ سینما اسم برده شده است، مع الوصف اگر هم این عنوان سزاوار فیلم نباشد، حداقل، فیلم مذکور این وجه تشخیص را دارد که نخستین وسترن مهم و قابل توجه سینماست. «پورتر» در خلال مدت کوتاه فیلم، نه تنها جریمان یك سرقت قطار را نشان داده بود بلکه صحنه‌هایی از جدال بر بالای سقف انبار زغال‌سنگ لوکوموتیو و تعقیب با اسب نیز در فیلم گنجانده بود، بنا بر این، این فیلم بدعتگزار یکی از طرحهای اساسی فیلمهای وسترن بود. جنایت‌ها، تعقیب قانون‌شکنان و سرانجام دستگیری آنها. اگر چه لباسها و يك گراوندهای فیلم بسیار دور از واقعیت بودند (فیلمبرداری در نیوجرسی صورت گرفته بود، جائیکه سالها برای ساختن وسترنهای مختلف مورد استفاده قرار گرفت تا اینکه به سال ۱۹۱۰ برای اولین بار «زاویه یاب» دوربین فیلمبرداری متوجه غرب واقعی شد)، مع الوصف مردم از آن بشدت استقبال کرده و مشتاقانه تقاضای ساختن فیلمهای بیشماری را در همان زمینه از فیلمسازان نمودند.

در خلال چند سال بعد از آن، «پورتر» یك سری وسترنهای دیگر ساخت که از نظر سبک، مشابه همان وسترن اولی او بودند. در میان این فیلمها مشخص‌تر از همه اینها بودند: «جمع آوری گله گاو» (۱۹۰۴) سرقت دلجان لیدویل (۱۹۰۵)، خرابکاران قطار (۱۹۰۵) و ماجراهای يك کابوی آمریکائی (۱۹۰۶)، گرچه همه این فیلمها از نظر تجاری موفقیت‌های درخور توجهی بدست آوردند، مع هذا هیچیک کمکی به پیشرفت تکنیکهایی که در فیلم «سرقت بزرگ قطار» به کار گرفته شده بودند، نکردند و «پورتر» نیز که کارش رنگ یکنواختی به خود گرفته بود، عاقبت الامر توسط «دیوید وارک گریفیث» بزرگ‌کنار زده شد. البته او بهر حال مکان منحصر بفرد خود را در تاریخ سینما برای همیشه حفظ کرد و فیلم «سرقت بزرگ قطار» نیز که تا سالها پس از تهیه‌اش همچنان در سینماهای جدید التاسیس به عنوان آتراکسیون افتتاحیه نمایش داده می‌شد، یادآورنده عظمت کار او است.

کسیکه حتی بیش از خود «پورتر» از فیلم «سرقت بزرگ قطار» نفع برد. «گیلبرت» ام. آندرسون (نام اصلی: ماکس آرونسون) بود. او پیش از این فیلم، يك بازیگر نمایشات واریته‌ای تماشاخانه‌ای بود که گاه‌گداری نیز بر حسب اتفاق در جلوی دوربین فیلمبرداری ظاهر می‌شد. وی با این ادعا که يك سوارکار با تجربه است، نقشی از فیلم «پورتر»

را به چنك آورد ، اما بعداً در همان نخستین روز فیلمبرداری . در اثر عدم اطلاع ، نه تنها به اشتباه از پهلووی راست اسب سوار آن شد ، بلکه در خلال یکی از سکانسهای آکسیون فیلم نیز بدون زین کردن اسب ، روی آن نشسته بود . علیرغم این ناشیگریها و مسامحهها ، «پورتر» او را همچنان تحت خدمت خود نگاهداشت و حتی از وی در بسیاری از وسترنهای بعدیش نیز استفاده کرد.

در سال ۱۹۰۶ ، «آندرسون» دیگر يك بازیگر بسیار مردم پسند و محبوب شده بود و مقام خود را به عنوان نخستین ستاره فیلمهای وسترن ثبت نموده بود. او يك ستاره به مفهوم واقعی کلمه نبود، چه وی مردی تنومند بود و از ایماژ بازیگر خوش سیمائی که جهت کارهای خطرناك فیلمش از «بدلها» استفاده می کند، بسیار دور بود.

ولی بهر حال در خلال نخستین سالهای دهه ۱۹۰۰ آکتور دیگری در میدان نبود تا با وی کوس رقابت بزند و بدین ترتیب «آندرسون» علیرغم ظاهر غیر جذاب و حتی کسل کننده اش در رسیدن به مقام قهرمان شماره يك فیلمهای وسترن دچار کمترین مشکل و دردمری نشد .

او در سال ۱۹۰۷ کمپانی فیلمسازی «اس اندای» را با شرکت یکی از همکارانش «جورج . کی . اسپور» تأسیس کرد، اما عمر این کمپانی که در طول مدت فعالیتش بازیگرانی مثل «چارلی چاپلین ، گلوریاسوانسون ، فرانسیس ایکس بوشمن و والاس بری» در فیلمهای آن شرکت جستند، کوتاه بود.

سه سال پس از این «آندرسون» برای اولین بار در نقش یکی از قهرمانان معروف غرب آمریکا موسوم به «برانکوبیلی» در فیلم «برانکوبیلی و بچه» (۱۹۱۰) ظاهر شد.

این يك فیلم تك حلقه ای بود که بر اساس داستانی از «پیتربکین» ساخته شده بود. سری فیلمهای «برانکوبیلی» مقام «آندرسون» را در نزد توده سینمارو ، رفیعتر و ارجمندتر ساخت و او در ظرف چند سال پس از آن در بالغ بر سیصد و هفتاد و پنج فیلم تك حلقه ای و یا دو حلقه ای از ماجراهای «برانکوبیلی» شرکت جست . وی نه فقط در تمام این فیلمها بازی کرد بلکه کارگردانی بعضی از آنها را نیز شخصاً انجام داد.

«آندرسون» به سال ۱۹۲۰ زمانی که وسترنهای «ویلیام . اس . هارت» و «تسام میکس» باعث شده بودند که سبک و کیفیت وسترنهای ویژه او کهنه و قدیمی جلوه کنند، از سینما کناره گرفت .

وی در سال ۱۹۵۷ با اخذ يك جایزه اسکار به پاس خدماتش در راه توسعه و گسترش صنعت سینما با آخرین افتخار هنری خود دست یافت.

در همان زمانیکه «آندرسون» در راه رسیدن به قله‌های شهرت و محبوبیت بود، «دیوید وارک گریفیث» نیز که بعدها «بزرگترین کارگردان آمریکائی سینمای صامت» لقب گرفت، دستی در کار بازیگری داشت وی در دو فیلم «وینچستر» (۱۹۰۷) و «نجات یافته از آشیانه عقاب» (۱۹۰۷) ظاهر شد که فیلم اخیر ساخته «ادوین اس. پورتر» بود. ولی البته تنها بعنوان یک سناریست و کارگردان بود که توانست نامش را جاودانه سازد. او در نخستین سالهای فعالیتش در این مقام (۱۹۱۲-۱۹۰۸)، سوژه‌های وسترن زیادی را فیلم کرد که از آن میان می‌توان این‌ها را نام برد: چشم رس سرخپوست، جوراب چرمیها (بر اساس «حکایات جوراب چرمی» نوشته جیمز فیهو نیمور کوپر) و «گذری بر چمنزارهای آمریکا در اوایل پنجاه سالگی»، فیلمیکه بواقعه تاریخی هجوم مردم آمریکا به ایالات غربی جهت کشف و استخراج معادن طلا در سال ۱۸۴۹ اشاره می‌کرد.

«گریفیث» پس از این از میدان سینمای وسترن پا پس کشید تا به سوژه‌های مهمتر و با ارزشتری بپردازد، ولی بهر جهت فیلمهای نخستین او در جوار سایر وسترن‌های آن زمان، فیلمهایی تماشائی و قابل توجه بودند.

در سال ۱۹۱۴ عرضه فیلمهای «مرد سرخپوست» از «سیسیل ب. دو میل»، (یکی از نخستین فیلمهایی که در هالیوود ساخته شد و نقش نخست آن بعهده «داستین فرنوم» بود) و «تاراجگران» فیلم پرماجرائی از «رکس بیچ» که بیاز گفتن جریان هجوم مردم به آلاسکا در پی یافتن معادن طلا میبرد، مؤید این مطلب بود که تهیه‌کنندگان سینما، تسدریجاً فیلمهای وسترن را جدی می‌گرفتند. ولی در هر صورت این فیلمهای «ویلیام اس هارت» بود که سینمای وسترن را بسطی بالاتر از یک سینمای صرفاً سرگرم‌کننده ارتقا دادند. «هارت»، که یک شکسپیرین نیمه موفق تئاترهای برادوی بود و بیست سال بر روی صحنه تئاتر هنر نمائی کرده بود، مدت زیادی از ایام کودکیش را در سرزمینهای قبایل «سو» و «بلاک فوت» گذرانده بود و زبان «سو» را خیلی سلیس و روان در سن ۶ سالگی حرف میزد.

زمانیکه بسن بلوغ رسید، کارهایی مثل گله‌بانی و داندن گاو به هنگام شخم زدن را پشت سر گذاشته بود. آگاهیهای منحصر بفرد او از خطه غرب آمریکا، وی را از فقدان واقعیت در فیلم‌های «آندرسون» متأسف ساخت و بنابراین کوشید که وسترنهای خودش واجد اصلیت و صحتی باشند که سری فیلمهای «برانکو بیللی» فاقد آن بودند.

او پس از ظاهر شدن در قالب مردان خبیث در فیلمهای دو حلقه‌ای «ساعت مردانگی او» و «همسر جیم کامرون» برای «توماس ایاس» در فیلمی تحت عنوان «معامله» (۱۹۱۴)

بازی کرد و با این فیلم کاراکتر معروف «بد مرد خوب» خود را تثبیت کرد. این فیگور مردم پسند (که چیزی بدیع در فیلمهای وسترن بود)، مردی بود مرموز، پسر هیبت و معمولاً یاغی که در گذشته تبهکاریهای مرتکب شده بود. در پایان فیلم، وی شاید برای بازخرید و بدست آوردن دوباره نجابت و انسانیت خود، در یک کار شرافتمندانه شرکت می‌جوید، اما البته وی در شرایطی باقی می‌ماند که هر زمان امکان دارد مجدداً دست بکارهای قانون شکنانه بیالاید و کاراکتر مرموز خود را همچنان حفظ میکند.

«هارت» به یاری خاطرات و «یادمانده»هایی که از مردانی که در زمان کودکی آنها را شناخته بود داشت، یکچنین قهرمان جدیدی را آفرید.

بهترین فیلمهای «هارت»، فیلمهای ماجراجویی و پرآکسیون او بودند: «جاده باریک» (۱۹۱۷) *The toll Gate* (۱۹۲۰) (در این فیلم، او یکی از معروفترین رلهایش را بازی می‌کرد: رل یک یاغی با اسم «بلاک‌دیری») - و «مدارهای جهنم» (۱۹۱۶) که فیلم برداری و پرفورمانس‌های ارائه‌شده در این فیلم تا زمانیکه فیلم معروف «واگن سرپوشیده» ساخته شد، در میان وسترنهای صامت بی نظیر بودند این فیلمها و نیز تمامی دیگر وسترنهای «هارت» یک وجه اشتراک متمایزکننده داشتند و آن دارا بودن رئالیسمی بود که حتی تهیه‌کنندگان امروزی نیز رسیدن به اینچنین مرحله‌ای از انعکاس رئالیسم را سخت و امکان ناپذیر می‌دانند:

اهالی خاک‌آلود و ژنده پوش شهر با آن کلبه‌های چوبی محقرشان و آن بارهای بی‌زرق و برق، درست همان اصالتی را داشتند که مردمان و خانه‌ها و بارها و شهرهای واقعی آن زمان غرب آمریکا بدانها شهره بودند.

در میان وسترنهایی که در سالهای اخیر ساخته شده‌اند، تنها «ویل‌پنی» (ساخته: «تام‌گریز» با شرکت: چارلتون هستون) چیزی همانند، رئالیسم مستند فیلمهای «هارت» داشت.

«هارت» بسیاری از فیلمهایش را خودش کارگردانی کرد و اتفاقاً کارش در مقام یک کارگردان جلوه ارزش بیشتری داشت، در مقام یک آکتور. او غالباً در صحنه‌های نبرد فیلمهایش شرکت می‌جست و بسیاری از کارهای خطرناک فیلمهایش را نیز خود انجام می‌داد. علیرغم اینکه سنش به سختی اجازه انجام چنین کارهایی را به او می‌داد. چه وی هنگامیکه برای نخستین بار جلوی دوربین فیلمبرداری ظاهر شد، بیش از چهل سال از سنش می‌گذشت او همچنین در بسیاری از فیلمهایش از اسبش «فریتز» استفاده کرد و بدین ترتیب نخستین آکتوری بود که ثابت کرد بهترین دوست یک کابوی، اسب اوست.

فیلمهای «هارت» تا سالهای سال همچنان محبوب و مردم پسند بودند. مردم نشان داده بودند که از چه چیزهایی در فیلمهای وسترن خوششان می آید و «هارت» نیز همانها را در سطحی گسترده به آنها عرضه می کرد.

اما از سال ۱۹۱۴ به بعد، یعنی از زمانی که وسترنهای جدیدیکه معتبرتر و مستندتر به نظر می رسیدند، روانه بازارهای فیلم شدند، وسترنهای «هارت» رفته رفته «قدیمی» و «خالی از زندگی» جلوه نمودند (اوایل دهه ۱۹۲۰) و این نزول و بی ارزش شدن تدریجی دلیلی نداشت جز آنکه مردم طالب و خواستار تحول و یادست کم تنوعی در فیلمهای وسترن بودند.

تهیه کنندگان فیلمهای «هارت» که از «افت» ناگهانی محبوبیت او، سخت نگران و دلگیر شده بودند، وی را تحت فشار قرار دادند که سبک کارش را تغییر داده و خود را با سبک جدید بازیگری که «تام میکس» و «باک جونز» آفریده بودند، تطبیق دهد، اما «هارت» نپذیرفت و همچنان به بازی در آن تیپ فیلمهایی که او را به شهرت و اعتبار رسانده بودند، ادامه داد. در چنین شرایطی کمپانی پارامونت چاره‌ای جز آن ندید که قرار داد خود را با وی فسخ کند و کاربر «هارت» نیز از این پس به سرعت رو به افول نهاد.

در سال ۱۹۲۵، او فیلم *Tumbleweeds* را ساخت که گرچه با شکست مواجه نشد، اما آن موفقیتی را هم که «هارت» آرزویش را داشت، بدست نیاورد. پس از این فیلم بود که «هارت» دست از کار فیلمسازی کشید و به کار پرورش گله بازگشت، در این زمان علاوه بر تحریر خاطراتش، کتابهای متعددی نیز حاوی داستانهای وسترن نوشت.

«تام میکس» زمانی به شهرت رسید و «سلطان کابوی‌ها» لقب گرفت که سایه محبوبیت و اشتهار «ویلیام هارت» روبه محو شدن نهاده بود. او قبل از اینکه کارش را به عنوان یک هنرپیشه بدلی در کمپانی *Selig* آغاز نماید، دوره‌ای پرماجر را از زندگی‌اش پشت سر نهاده بود، دوره‌ای که طی آن وی عهده‌دار سمتهای دشواری شده بود: رنجرتکراسی، کلانتر، معاون مارشال ایالتی، سوارکار نمایشی و... فیلمهای اولیه او در کمپانی *Selig* تک حلقه‌ای، دو حلقه‌ای و یا سه حلقه‌ای بودند و به لطف همین فیلمهای کوچک بود که او بزودی یک ستاره محبوب فیلمهای وسترن گشت (گرچه ستاره‌ای نه چندان بزرگ). موفقیت بزرگ و محبوبیت وی از زمانی آغاز شد که به کمپانی فوکس قرن بیستم پیوست (۱۹۱۷) چه در اینجا بود که او در وسترنهای پنج شش حلقه‌ای شرکت جست و در حقیقت همین وسترنها بودند که نام وی را در سراسر دنیا، زبانزد و «خانه گیر» ساختند.

وسترهای او برجستگی و تمایز بخصوصی نداشتند و از رئالیسم دکوماتری فیلمهای «هارت» نیز ابدأ نشانی در آنها نبود. فیلمهایی بودند که قضا یا در آنها خیلی سهل و راحت بر گزار می شدند، هیچ چیزی را سخت و جدی نمی گرفتند، مملو بودند از آکسیون ناب و ساده، باقهرمانان خیلی پاك و شیاطین و شریران خیلی پلید! این فیلمها گرچه پر از آکسیون بودند، اما هیچگاه اثری از خشونت و وحشیگری به شکلی که در وسترهای امروزی هست در آنها نبود و خیلی به ندرت صحنه‌هایی در آنها وجود داشت که ممکن بود دیدنشان برای بچه‌ها زیاد مناسب نباشد.

«تام میکس» هیچگاه فیلمی در کمپانی فوکس کارگردانی نکرد، مع الوصف آنچنان قدرت و نفوذی در استودیو داشت که می توانست محل‌های فیلمبرداری فیلمهایش را به میل خود انتخاب کند (پارکهای ملی و گراند کانیون، محلهای مطلوب و مورد علاقه وی بودند) و نیز صرفاً با حمایت او بود که «دان کلارك» فیلمبردار مستعد آن زمان، فیلمبرداری اکثر فیلمهای وی را انجام داد. «میکس» موافق با استفاده از هنرپیشگان بدلی بهنگام فیلمبرداری صحنه‌های خطرناك نبود. وی بی تردید یکی از بزرگترین و بهترین سوارکارانی بود که هالیوود به خود دیده است. کارهای خطرناك او روی اسبش «تونی» (که یکی از معروفترین اسبهای سینماست) آنچنان خارق العاده و محیر العقول بود که تنها از طریق مشاهده از نزدیک، ممکن بود باورشان کرد.

بهترین فیلمهای او در کمپانی فوکس اینها بودند: «فقط تونی» (۱۹۲۲) - این فیلم در واقع تحسین و سپاسی بود از اسب محبوبش «تونی» - «رنجر تنها» (۱۹۲۳)، «جاده رنگین کمان» (۱۹۲۵)، دو ماجرای «زان گری» و «سرقت بزرگ قطار K و A» (۱۹۲۶) که فیلم اخیر بخاطر کارهای خطرناکی که در آن صورت می گرفت، يك و سترن قابل توجه بود. در خلال سالهای اول دهه ۱۹۲۰، فیلمهای «تام میکس» آنچنان پرفروش بودند که وی در سال ۱۹۲۵ هفته‌ای بیست هزار دلار دستمزد می گرفت. «میکس» در زندگی واقعی نیز، همچون روی پرده سینما، يك «شومن» واقعی بود. وی به گونه‌ای بس تجملی در خانه مجللی واقع در ملك وسیع شخصی اش زندگی می کرد. به نحو افراط آمیزی پول خرج می کرد و همیشه به کلکسیون بزرگ و گرانبه‌های چکمه‌ها و لباسهای فانتزیش می بالید. در پارتیه‌های شبانه هم همواره با لباس مخصوص مورد علاقه اش شرکت می جست، لباسی سراپاسفید. وقتیکه «میکس» به سال ۱۹۲۸ از فعالیتهای سینمائیش دست کشید، صاحب ثروتی قابل توجه شده بود. او حتی ناخود آگاه - و بی آنکه کس دیگری هم دقیقاً متوجه بشود - در باب کردن وسترهای درجه B (و یا به عبارت بهتر، وسترهای درجه دوم) نخستین

گامهارا برداشته بود، چه نیمی از بیشتر فیلمهای او در واقع در دیف همین وسترنهای درجه B بودند. وسترنهایی ساده و بی زرق و برق با آکسیونها و ماجراهائی فاقد پیچیدگی که با هزینهئی اندک ساخته می شدند. گرچه کابویهای دیگر آن زمان، کسانی مثل: «باک جونز، فرد تامسون، تکس ریتر، جن آتری و روی راجرز» نیز هر یک به شهرتی که سزاوارش بودند، دست یافتند، مع الوصف اشتهار و محبوبیت «تام میکس» را هرگز هیچ کدامشان نیافتند و همینطور وسترنهای هیچیک از اینها به اندازه وسترنهای «میکس» پولساز نبودند.

دو سال پس از کناره گیری «میکس»، کمپانی یونیورسال با پیشنهاد قرارداد فریبنده ای وی را مجدداً به روی پرده سینما بازگرداند. اما در سال ۱۹۳۲ او چند بار به سختی از پشت اسبش سقوط کرد و همین سقوطها بود که وی را سرانجام ناچار از ترک همیشگی سینما نمود میکس به سال ۱۹۴۰ در یک حادثه رانندگی کشته شد.

در دهه ۱۹۲۰ علاوه بر وسترنهای ساده و کم خرج، وسترنهای بزرگتر و جدی تری نیز که با صرف هزینه های گزاف ساخته شدند، پرده سینماها را تسخیر کردند. نخستین فیلم از رده یکچنین وسترنهای بزرگی، «واگن سرپوشیده» بود که به سال ۱۹۲۳ توسط «جیمز کرو» کارگردانی شد. کمپانی پارامونت قبلاً ایفای نقشی از این فیلم را به «ویلیام. اس. هارت» پیشنهاد کرده بود ولی او چون سناریوی فیلم را فاقد رئالیسم و اصالت لازمه دیده بود، از قبول این پیشنهاد امتناع ورزیده بود.

گرچه این فیلم از رئالیسم و صداقتی که از آن انتظار می رفت بی بهره بود، مع الوصف عوامل و عناصر سینمایی تازه ای در خود داشت و همین بداعت نسبی باعث شد که فیلم با موفقیت تجاری غیر منتظره ای روبرو گردد.

کمپانی پارامونت، نقشهای اصلی فیلم «واگن سرپوشیده» را به «جی. وارن کریگان»، «لوئیس ویلسون» و «آلن هیل» سپرد. در ضمن به کارگردان فیلم «جیمز کرو» نیز اجازه داد تا فیلم را در اماکن طبیعی، با بهره گیری از مناظر و چشم اندازهای پسرشکوه غرب فیلمبرداری کند.

گرچه «کروز» خودش اطلاعات خیلی کمی درباره غرب داشت. مع الوصف کارش را در جهت بازآفرینی ماجراها و انعکاس دوباره تمامی دشواریها و مصائبی که به سال ۱۸۴۹ بر همراهان بزرگترین کاروان تاریخ غرب آمریکا گذشته بود، سخت عالی و استادانه به انجام رساند.

تم فیلم درباره مردان و زنان آمریکائی پیشگام و جسوری بود که در جستجوی یافتن آینده ای

بهرتر برای خودشان، به سفری مخاطره آمیز در قلب سرزمین‌های بکروناشناخته غرب دست زده بودند ، این تم که برای نخستین بار در این فیلم (محصول سال ۱۹۲۳) مطرح شد ، از آن پس تاکنون به دفعات بی‌شمار در وسترن‌هایی دیگر نیز مورد استفاده قرار گرفته است (منجمله در «راه غرب» یکی از وسترن‌های سالیان اخیر).

«واگن سرپوشیده» از نقطه نظرهای مختلفی ، فیلمی است با ارزش و یادماندنی . صرف نظر از آنکه این فیلم حماسی برای اولین بار به یک تم آشنا و معروف فیلمهای وسترن پرداخته بود ، صحنه‌هایی بدیع و نظر گیر نیز در آن به چشم می‌خورد .

عبور کاروان دلبرانها از چمنزارها و دشتهای سرسبز غرب ، حمله سرخپوستها ، افروختن آتش در دشتهای ، شکار بوفالو (نوعی گاو نر وحشی ، بخصوص نوع آمریکائی آن -م) و عبور از یک رودخانه طغیان کرده و سیل آلود. این صحنه‌ها به اضافه تمامی دیگر صحنه‌ها در برگیرنده داستانی از یک عشق سه جانبه بین سه تن قهرمانان اصلی فیلم بودند.

فیلمبرداری چندین هفته متوالی در نواحی دور نمایی و جادویی «نوادا» توسط «کارل براون» فیلمبردار سابق فیلمهای «دیوید وارک گریفیث» به طول انجامید. «براون» کار خود را با مهارت و چیره دستی هر چه تمامتر به انجام رساند . بازیها نیز عموماً در سطحی خوب و قابل توجه بود و این «خوب بودن» نه تنها شامل بازی ایفاگران نقشهای اصلی فیلم می‌شد بلکه در مورد بازی کاراکتر آکتور هائی مثل «ارنست تورانس» و «تولی مارشال» که نقش زوج پشاهنک دائم الخمر کاروان را بازی می‌کردند ، نیز صادق بود .

«واگن سرپوشیده» موفقیتی بزرگ به چنگ آورد و از جانب مردم به نحوی غیره منتظره مورد استقبال قرار گرفت . این فیلم در نیویورک بالغ بر یکسال نمایش داده شد و در اینجا حتی میزان فروشی بیشتر از فیلم بزرگ «تولد یک ملت» اثر گریفیث به دست آورد .

موفقیت «واگن سرپوشیده» باعث شد که بلافاصله تحولی همه جانبه ، چه از نظر کیفی و چه از نظر کمی، در امر تهیه فیلمهای وسترن به وجود آید ، تنها در همان سال بخش فیلم مزبور (۱۹۲۳)، پنجاه فیلم وسترن ساخته شد. این رقم سال بعد به بالغ بر دو برابر این تعداد رسید و از آن پس هم ، سال به سال سیر صعودی خود را ادامه داد.

در سال ۱۹۲۴ ، کمپانی فوکس که تحت هیچ شرایطی نمیخواست در تهیه و عرضه فیلمهای وسترن از کمپانی رقیب خود «پارامونت» عقب بماند، «جان فورد» را مامور ساختن

«اسب آهنین» کرد که داستان چگونگی احداث خط آهن «یونیون پاسیفیک» در غرب آمریکا بود.

«فورد» که در آن زمان ۲۹ سال بیشتر نداشت، تا پیش از ساختن فیلم مذکور، از زمان ورودش به «هالیوود» به سال ۱۹۱۲، دقیقاً ۴۸ فیلم ساخته بود که اکثراً وسترن بودند، و با ستارگانی همچون «هاری کاری»، «باک»، «جوزف» و «هوت گیسبون» نیز کار کرده بود. او تا پیش از رسیدن به مقام کارگردانی، مشاغل از قبیل کارگر صحنه، مامور مواظبت از وسائل صحنه و معاون کارگردانی را عهده دار شده بود. «فورد»، قهرمان نامدار غرب «وایات ارب» را نیز چندین بار از نزدیک ملاقات کرده بود. این ملاقاتهای تصادفی در شرایطی صورت می گرفت که «مارشال بزرگ» به قصد دیدن برخی از کابوی هائیکه در «تومبستون» می شناخت، به آنجا می رفت، تمام این کابوی ها بعداً در کمپانی شخصی فورد هر کدام کاری گرفتند.

بهر حال در خلال این دیدارهای «ارپ»، «فورد» همیشه یک صندلی و یک فنجان چای به او تعارف می کرد و سپس با تمام حواسش به ماجرا هائیکه «ارپ» از زندگی حقیقی خود بازمی گفت گوش فرا می داد، و بخصوص به ماجرای جدال معروف «او. کی. کورال» که کلانتر شجاع آنرا به تفصیل و با حوصله بسیار نقل می کرد.

«فورد» بعداً این واقعه تاریخی را دقیقاً همانگونه که خود «ارپ» جزء به جزء آنرا تشریح کرده بود، موضوع و تم فیلم معروف خود «کلما نتین عزیزم» قرارداد.

«اسب آهنین» نخستین فیلم بزرگ «جان فورد» بود. این فیلم مقام وی را به عنوان یک کارگردان «درجه یک» تثبیت کرد. فیلمبرداری این فیلم که در صحرای نوادا صورت گرفت، در ابتدا قرار بود فقط چهار هفته به طول انجامد. اما در عمل ماهها طول کشید. «اسب آهنین» نیز مثل «واگن سرپوشیده» (جیمز کروز) یک داستان معمولی و فاقد پیچیدگی ها و انحرافات دراماتیک را بیان می کرد (جستجوی یک پسر برای یافتن قاتل پدرش) و تکیه اش در جهت جذب تماشاگر، بیشتر بر سکانسهای تماشائی آکسیونش بود که البته از این جنبه ها فیلمی بسیار موفق بود و بخصوص صحنه اوجش که طی آن دسته هائی از سرخپوستان به ترن منحرف شده از خط حمله می کنند، صحنه ای عالی بود. فیلم بسیار اصیل و موثق به نظر می آمد و سعی شده بود که در آن لوازم و چیزهای زندگی حقیقی نشان داده شود، چیزهائی مثل آن تپانچه لوله کوتاه آنتیکی که «بیل هیگاک وحشی» در جیب جلیقه اش قرار می داد. ماحصل کلام اینکه «اسب آهنین» خشنود کننده ترین وسترن دهه ۱۹۲۰ بود و تا زمان ساختن «پائیز قبیله شاین» طولانی ترین فیلمی بود که «فورد»

ساخته بود (۱۶۰ دقیقه). فروش این فیلم، مبلغی در حدود دو میلیون دلار نصیب کمپانی سازنده کرد.

«فورد» در خلال دهه ۱۹۲۰ فقط يك وسترن ديگر ساخت - «سه مرد شير» که به بازگفتن يك ماجرای قوی پرکشش از هجوم سال ۱۸۷۷ مردم آمریکا برای یافتن معادن طلا در کالیفرنیا می پرداخت. او پس از این ديگر وسترنی ساخت تا درست مدتی قبل از آغاز جنگ جهانی دوم که وسترن کلاسیک خود «دلیجان» را ساخت.

سایر وسترن های بزرگ دهه ۱۹۲۰ اینها بودند: قطار سریع السیر پونی، (جیمز کروز ۱۹۲۵) «پیروزی بارباداورت» (هنری کینگ - ۱۹۲۶) - این يك وسترن تماشایی بود که (گاری کوپر) نخستین نقش مهم سینمایی خود را در آن برعهده داشت.

Tumbleweeds (ویلیام اس هارت - ۱۹۲۵) و «طلای سفید» (ویلیام. ک -

هاوارد - ۱۹۲۷) که فیلم اخیر، وسترنی غیر معمولی بود در باره يك رقاصه مکزیکی که با يك زارع ازدواج کرده و با او به غرب می رود تا در آنجا دريك محل نگهداری و پرورش گوسفند زندگی کند.

این فیلم، يك وسترن به مفهوم عادی کلمه نبود بلکه بیشتر يك فیلم درام بود که ماجراهایش در يك زینه وسترن می گذشت. فیلم مذکور به هر حال یکی از بهترین و موفقترین فیلمهای دهه ۱۹۲۰ بود که در هوای آزاد فیلمبرداری شده بود.

زمانیکه سینما ناطق شد، تهیه کنندگان در اینکه آیا فیلمهای وسترن با وجود «صدا» می توانند همچنانکه مردم پسند و محبوب باقی بمانند، دچار تردید شدند. آنها می پنداشتند که دوره وسترن سرآمده است. علاوه بر این فکر می کردند که فیلمبرداری در هوای آزاد، گروه صدا برداران فیلم را با یکمقدار مشکلات تکنیکی مواجه خواهد ساخت و از اینجهت تهیه وسترنهای ناطق را امری ناممکن تصور می کردند.

اما وسترنهایی که به فاصله زمانی کوتاهی پس از دوره ناطق ساخته شد، بطلان این تصور را ثابت کردند:

«در آریزونا ی قدیم» (۱۹۲۹) که وارنر بساکستر بخاطر ارائه نقش «سیسکو کید» در آن برنده اسکار شد، و «ویرجینیائی» (۱۹۲۹) ساخته «ویکتور فلمینگ» که این هر دو فیلم گرچه فاقد ارزشهای سینمایی لازمه بودند، مع الوصف دست کم از این نظر که توانستند ثابت کنند وسترن ناطق می تواند بسیار گیرا تر و تأثیر گذارتر از وسترن صامت باشد، فیلمهایی قابل اهمیت هستند.

در سال ۱۹۳۰ کمپانی مترو گلدوین مایر، «کینگ ویدور» را مأمور ساختن نخستین

وسترن بزرك بر اساس ماجراها و كارهاى خارق‌العاده «بیلی كید» نمود .

«ویدور» فیلمی سخت خشونت آمیز و غریب در باره غرب وحشی و یساغیان مهار ناپذیرش ساخت . مردم شهریکه در این فیلم نشان داده می‌شد ، آدمهائی کسل کننده و ملال انگیز بودند . اماکن و محل‌های عمومی شهر نیز بسیار کهنه و رنگ و رو رفته بودند ، و در این میان «مرك» نیز به نحوی، عذاب آور و هراس انگیز در شهر بیداد می‌کرد ، نقش نخست این فیلم را «جانی مك براون» بازی می‌کرد که پس از آن در خلال دو دهه بعدی یکی از ستارگان بزك وسترنهای درجه B شد .

در سال ۱۹۳۰ وسترن بزك و پر خرج دیگری نیز به بازارهای عمده فیلم دنیا عرضه شد . این فیلم را که «جاده بزك» نام داشت ، «رائول والش» برای کمپانی فوکس قرن بیستم کارگردانی کرده بود . در شرایطی که تهیه کنندگان فیلم به آن امید بسیار داشتند ، فیلم کمترین موفقیتی - نه از نظر هنری و نه از نظر تجاری - به دست نیاورد ، شاید تنها اثر مثبتی که فیلم داشت ، معرفی یکی از چهره‌های بزك فیلمهای وسترن بود ، چهره‌ای با اسم «جان وین» . گو اینکه البته وی تا پس از اینکه «فورد» او را به سال ۱۹۳۹ در « دلپجان » شرکت دهد ، محکوم به شرکت در وسترنهای بی اهمیت درجه B بود .

« ولسی راگلز» کارگردانی که از سال ۱۹۱۴ در هالیوود اقامت جسته بود مردی بود که مسئولیت فیلم کردن اثر معروف «ادنافربر» موسوم به «سیمارون» به عهده او گذاشته شد .

این فیلم پر خرج ، وسترنی بود راجع به شرایط نخستین روزهای سرزمین اوکلاهما ، و نشان می‌داد که چگونه شهر پر هیاهو و بی قانون «اوزیج» توسط يك ماجراجوی خشن به نام «یانسی کراوات» (ریچارد دیکس) تسلیم آرامش و قانون شد و در مدتی کوتاه در ردیف یکی از بهترین و آراستین شهرهای سرزمین اوکلاهما قرار گرفت .

«سیمارون» بیشتر از جهت «باز سازی» عالی حادثه هجوم مردم به اراضی «اوکلاهما» فیلمی است که در یادها مانده است ، این صحنه شگفت انگیز که رعایای شهر را در حال هجوم به پیش ، در دلجانهایشان ، بر پشت اسبهایشان و یا پیاده ، بخاطر اقامه ادعای مالکیت زمینهایشان نشان می‌داد ، هنوز هم یکی از هیجان انگیزترین صحنه‌هایی است که تا بحال دريك وسترن دیده شده است .

از نقطه نظر کلی بهر حال «سیمارون» علیرغم دارا بودن بعضی صحنه‌های استثنائی، کیفیت استثنائی فیلمهای « واگن سرپوشیده » و «اسب آهنین» را نداشت و این بسیار

تعجب آور بود که این فیلم توانست جایزه اسکار سال ۱۹۳۱ را به عنوان بهترین فیلم سال نصیب خود سازد ، تعجب زمانی بیشتر میشود که بدانیم در همانسال فیلمهای غیر وسترن فوق‌العاده‌ای نظیر «صفحه اول» ، «سزار کوچک» و «مراکش» نیز نامزد دریافت اسکار بهترین فیلم بودند .

در ضمن گرچه از آن پس تاکنون وسترنهایی عالی و تحسین‌انگیز ، تاریخ سینمای وسترن را غنی‌تر ساخته‌اند ، «سیمارون» به عنوان یگانه وسترنی باقی مانده است که تا بحال توانسته به عنوان بهترین فیلم سال اسکار بگیرد و «آکادمی علوم و هنرهای سینمایی» آمریکا هرگز تاکنون وسترن دیگری را به این عنوان مفتخر نساخته است .

از وسترنهای معتبر دیگری که در نیمه دوم دهه ۱۹۳۰ عرضه شدند، اینها قابل ذکرند :
«رنجرهای تگزاس» (۱۹۳۶) - با شرکت فردمک مورای و جین پارکر - کارگردان :

کینک ویدور) «جاده کاج تنها» (۱۹۳۶) - کارگردان : هنری هاتاوی - این نخستین فیلمی بود که فیلمبرداری آن در هوای آزاد به طریقه «تکنی کالسر» انجام گرفت) ، «ولزفارگو» (یکی از وسترنهای بزرگ سال ۱۹۳۷ - با شرکت «جوئل مک کری») «دستری دوباره می‌نازد» (۱۹۳۹) - یک وسترن کمدی موزیکال با شرکت «جیمز استوارت» در قالب یک کلانتر صلح دوست و آرامش طلب که هیچگاه اسلحه باخود حمل نمی‌کند، و «مارلین دیتریش» به نقش «فرنچی» دختری که در یک بار آوازمی‌خواند و می‌رقصد (و «جسی جیمز» (۱۹۳۹) - تکنی کالر - کارگردان : «هنری کینک» این فیلم با یک پرداخت رومانیتیک ماجرای «جسی جیمز» سرشناسترین یاغی غرب آمریکا را باز می‌گفت. نقش جسی را «تایرون پاور» بازی می‌کرد و نقش «فرانک» دوست او را «هنری فاندنا» عهده‌دار بود .

«سیسیل ب. دومیل» سینماگر صاحب نام آمریکایی در اوائل دهه ۱۹۳۰ با ساختن فیلم «مرد سرخ پوست» (۱۹۳۱) به صحنه وسترن بازگشت . این سومین باری بود که «مرد سرخپوست» به قالب فیلم درمی‌آمد نقش نخست این فیلم را «وارنر باکستر» بازی می‌کرد ، در حالیکه قبلاً دو باره همین نقش توسط «داستین فرنوم» به سال ۱۹۱۴ و «الیوت دکستر» به سال ۱۹۱۸ در ورسیونهای قبلی «مرد سرخ پوست» بازی شده بود . اما البته بهترین کارهای «دومیل» در زمینه وسترن دو فیلم «دشت نشین» (۱۹۳۷) و «یونیون پاسیفیک» بودند که وی در او‌اخر دهه ۱۹۳۰ کارگردانی نمود . این هر دو فیلم را کمپانی پارامونت عرضه کرد .

در ابتدا تصور می‌شد داستان فیلم «دشت نشین» که ماجراهایش درست پس از خاتمه جنگهای انفصال آمریکا وقوع می‌یافت درباره رفافت بین دو کاراکتر معروف فیلمهای

وسترن «بیل هیكاك وحشی» و «بوفالو بیل» باشد ولی بتدریج که سناریوی فیلم شکل گرفت کار اکثر بیل هیكاك پروبال بیشتری پیدا کرد و نقش بوفالو بیل رفته رفته بدل به يك رل حاشیه‌ای و درجه دوم شد تا آنجا که تمامی حوادث و ماجراهای فیلم صرفاً حول محور کاراکتر هیكاك به چرخش درآمدند.

«دشت نشین» فیلمی بود جذاب و نظرگیر ولی غیر رئالیستی و «دومیل» نکوشیده بود که حتی با چشمان نیمه باز هم که شده تاریخ و واقعیات تاریخی زندگی بیل هیكاك و بوفالو بیل را مد نظر گیرد. گاری کوپر نقش هیكاك را در این فیلم بدون توجه به مشخصات ظاهری بسیار معروف او ایفا کرده بود، مشخصاتی از قبیل سبیل شبیه به سبیل سك ماهی ۱، موهای بلندی که تا پس‌شانه‌ها افشان شده‌اند و لباسهای پرزرق و بسرق، البته پرفورمانس «گاری کوپر» در این فیلم يك حسن داشت و آن اینکه بخوبی معرف کاراکتر سینمایی او در وستر نهایی بعدیش بود.

«جین آرتور» نیز در این فیلم نامتقاعدکننده به نظر میرسد چه محققاً «کالامیتی چین» - کاراکتر او در این فیلم که معروفترین شخصیت زن غرب قدیم است - هرگز زیبایی طلسم‌کننده وی را نداشته است بخصوص که این زیبایی بیشتر به مدد لوازم آرایش حاصل شده بود، حتی «جیمز الیسون» هم که قالب بوفالو بیل را در این فیلم پر کرده بود، بهیچوجه از نظر تاریخی شبیه کاراکتری که قرار بود رلش را بازی کند به نظر نمی‌آمد.

«دشت نشین» علیرغم همه اینها فیلمی بود که با استادی و مهارت ساخته شده بود و صرف نظر از «یونیون پاسیفیک» - این فیلم نیز ساخته «دومیل» بود - می‌توان آنرا سرگرم‌کننده‌ترین و تماشائی‌ترین فیلم تمامی دهه ۱۹۳۰ دانست.

نه تنها کاربازیگران نقش‌های نخست این فیلم، درخشان و تحسین‌انگیز بود. بلکه ایفاگران نقش‌های فرعی آن نیز، کاری قابل توجه عرضه کرده بودند، بخصوص «چارلز بیکفورد» که نقش يك فروشنده سلاح‌های قوی به سرخ‌پوستان را بازی می‌کرد و «پوترهال» در قالب «جك مك كفل» (مردیکه به بیل هیكاك در حالیکه دريك بار سرگرم بازی پوکر بود از پشت تیراندازی کرد) پرفورمانس‌های گیرائی ارائه داده بودند.

در رده‌های پایین‌لیست اسامی بازیگران این فیلم، نام آکتوری «هجوور و گمنام ذکر شده بود که اینك یکی از گرانقدرترین بازیگران سینماست :

این مرد «آنتونی کوئین» بود که در فیلم نقش يك سرخپوست اهل قبیله «شاین» شمالی را بازی می‌کرد.

«یونیون پاسیفیک» (۱۹۳۹) تقریباً بدون طرح ریزی قبلی و کمابیش برحسب تصادف

ساخته شد، چه «دومیل» به عنوان پروژه بعدیش پس از عرضه فیلم «بوکانیر» تهیه فیلمی براساس داستان کشف خلیج بوستون را در نظر گرفته بود و حتی سناریوی مربوط را نیز تنظیم کرده بود، اما چند ماه پس از آماده شدن سناریو، زمانی که قصد داشت تهیه فیلم را آغاز نماید، دریافت که کمپانی فوکس قرن بیستم نیز دست اندر کار تهیه فیلمی براساس همان است. بنابراین دومیل صلاح را در آن دید که از ساختن آن فیلم چشم پوشد. او در عوض وسترن «یونیون پاسیفیک» را ساخت که به بیان داستان احداث نخستین رشته خط آهن سراسری آمریکا می پرداخت.

«یونیون پاسیفیک» تقریباً واجد تمامی صحنه‌های آشنا و دوست داشتنی فیلمهای وسترن بود، صحنه‌هایی از قبیل: تیراندازی، دعوا و بزبازن در «بار»، سرقت قطار، حمله سرخپوستان و از کار افتادن قطار. این فیلم که از نقطه نظر تم مشابه «اسب آهنین» جان فورد یکی از درخشان ترین وسترنهای «دومیل» بود. وجه تشابه دیگر این فیلم با فیلم فورد این بود که به کلایماکسی از حمله و هجوم سرخپوستان به مسافری که قطار از کار افتاده می انجامید. «جوئل مک کری» به نقش مرد مقتدر و ماجراجویی که جهت فرونشاندن اغتشاشات کارگران و کمک به پیشرفت و تسریع جریان احداث خط آهن غرب استخدام شده بود، «باربارا استانویک» به نقش یک رئیسه پستخانه ایرلندی الاصل و «برایان دانلهوی» در قالب کاراکتر خبیث فیلم، بازیگران عمده فیلم بودند، اما در این جایز یکبار دیگر بازیگران نقشهای فرعی توانستند همانقدر جلب توجه کنند که هنرپیشگان اصلی، منجمله «لین آورمن» (یکی از آکتورهای محبوب دومیل و آکیم تامیروف که نقش یک زوج محافظ رذل و درنده خود را بازی می کردند).

«یونیون پاسیفیک» آخرین فیلم از دهه وسترنهای دومیل بود، گرچه او بسال ۱۹۴۰ با فیلم «پلیس سواره شمال غربی» و به سال ۱۹۴۷ با فیلم «تسخیر ناپذیر» نسبت به تمهای «مرزی» اقبالی دوباره نشان داد (وسترنهای «مرزی» فیلمهایی هستند که ماجراهایشان در سرحدات و مرزهای سرزمینهای وسترن روی دهند). دومیل از کارگردانهایی بود که خیلی کمتر از آنچه شایسته اش بود، کارش مورد ارزیابی بیطرفانه قرار گرفت و این بیشتر بخاطر عقاید و بستگیهای مذهبی او بود.

«دومیل» فیلمهایی را که تمهایی راجع به تاریخ آمریکا داشته‌اند، بنحوی عالی و تحسین انگیز ساخته است. بهمین خاطر است که وسترنهای او و نیز فیلم معروفش «باد وحشی را درو کن» (۱۹۴۲) در ردیف بهترین کارهای سینمایی وی قرار گرفته‌اند. آخرین سالهای دهه ۱۹۳۰ شاهد خلق یکی از معتبرترین کلاسیکهای تاریخ سینما

بود. فیلم «دلیمان» (۱۹۳۹) جان فورد که به حق آنرا نخستین فیلم واقعاً بزرگ در زمینه وسترن به حساب آورد.

این فیلم از یاد نرفتنی را که بر اساس داستانی کوتاه تحت عنوان «دلیمان» بسوی لورد زبرگ» ساخته شد، اکثر منتقدین دنیا همراه با «خبرچین» و «خوشه‌های خشم» بهترین کارهای فورد به حساب می‌آورند.

قسمت اعظم زمان فیلم «دلیمان» در برگیرنده ماجراهای مسافرت یک دلیمان در طول آن قسمت از نواحی آریزونا است که تحت اشغال آپاچی‌هاست. بین سر نشینان این دلیمان که در میان آنها، یک یاغی «جان وین»، یک دکتر دائم الخمر «توماس میچل»، یک فاحشه «کلر ترور»، یک قمار باز حرفه‌ای «جان کاراداین»، و یک فروشنده ویکسی «دانالد میک» از سایرین انگشت‌نما تر هستند و محور اصلی چرخش وقایع فیلم قرار می‌گیرند. بر خوردهای تنیدی پیش می‌آید. اما سرانجام هنگامیکه دلیمان آنها در فلاتهای نمک مورد حمله و تعقیب گروهی از جنگجویان آپاچی قرار می‌گیرد، به ناچار با یکدیگر متحد شده و دست به نبردی نومیدانه بخاطر نجات زندگی خود و فرار از چنگ سرخپوستان انتقامجوی آپاچی می‌زنند. این آخرین سکانس فیلم با موقتاژ عالی شاتهایی از سر نشینان در داخل دلیمان و صحنه‌هایی از سرخپوستان و دلیمان که با حداکثر سرعت ممکن و در مسیری ناهموار در دل فلات سفید به پیش می‌رود، یکی از گیراترین سکانس‌هایی است که تا بحال در فیلمهای وسترن دیده شده است و حتی اگر در زمان حاضر نیز نشان داده شود، همانقدر تازه و هیجان انگیز به نظر خواهد آمد که سی سال قبل. هنگامی که برای نخستین بار نمایش داده شد. از آن زمان تا بحال نظیر یک چنین صحنه‌ای بارها مورد تقلید فیلمسازان دیگر قرار گرفته است، اما هیچکس از این صحنه‌های تقلید شده یارای همسنگی با سکانس مزبور را نداشته‌اند.

«فورد» فیلم را در ناحیه «مونومنت والی» فیلمبرداری کرد، جاییکه بعداً برای وی بصورت دلخواهترین مکان درآمد و در خلال دهه ۱۹۵۰ بارها جهت گرفتن صحنه‌هایی از فیلمهای وسترنش بدانجا بازگشت.

«فورد» در این فیلم از همکاری «برت گلن» به عنوان فیلمبردار سود جسته بود و این همکاری پس از آن در تهیه فیلمهای «رئیس قطار» و «ریو گراند» نیز تجدید شد. در خلال نخستین سالهای جنگ جهانی دوم، علیرغم توفیق نسبی وسترنهای درجه B (که معروفترین بازیگران آنها، «روی راجرز»، «جن آتری» و «ویلیام بوید» بودند)، استاندارد های کیفی فیلمهای وسترن روبه کمرنگی وافول نهادند و از میان وسترنهای بزرگ و پرخرج

تنها «وسترن» (۱۹۴۰) ساخته «ویلیام وایلر» (که داستانی راجع به برخورد خصمانه گله‌داران و زارعین درمرز تکزاس داشت)، بهر حال فیلمی برجسته و قابل توجه بود.

سایر وسترن‌های مهم اوائل دهه ۱۹۴۰ اینها بودند: «بازگشت فرانک جیمز» (۱۹۴۰- اثر فریتز لانگ)، این فیلم در واقع دنباله وسترن «جسی جیمز» اثر «هنری کینگ» بود، «وسترن یونیون» (۱۹۴۱- یک وسترن پر ماجرا با شرکت «رابرت یانگ و راندلف اسکات»)، «آریزونا» (۱۹۴۱) ساخته «وسلی راگلز»- وسترنی حماسی به سبک «سیمارون» درباره پیشگامان کشف نواحی ناشناخته آمریکا- با شرکت «ویلیام هولدن» و «جین آرتور» (دبوقالو بیل» (۱۹۴۲- یک وسترن بیوگرافیکال ساخته «ویلیام ولمن»- با شرکت «جوئل مک کری و توماس میچل» و تعدادی از وسترن‌های ویژه کمپانی برادران وارنر- «ویرجینیاسیتی» (۱۹۴۰) «جاده سانتافه» (۱۹۴۰) و «آنها چکمه به پا کردند» (۱۹۴۲) با شرکت «ارول فلین» و «اولیویا دوهاویلند».

عصر طلایی وسترن، پس از پایان گرفتن جنگ جهانی دوم آغاز شد. در این دوره نه تنها «جان فورد» که پیش‌برای همیشه به عرصه مورد علاقه‌اش در زمینه فیلمسازی بازگشت (او ظرف ۱۸ سال ۱۲ وسترن بزرگ ساخت)، بلکه سینماگران بزرگ دیگری همچون: «هاوارد هاگز»، «جورج استیونس» و همچنین فیلمسازان مستعد و خوش قریحه نسبتاً تازه کاری مثل: «آنتونی مان»، «دلمر دیوز»، «جان استرجس» هم بطور جدی فعالیت‌های خود را در زمینه خلق آثار وسترن متمرکز ساختند و هر یک صاحب‌کاری بس افتخارآمیز در این زمینه شدند.

نخستین فیلم زمان پس از جنگ «فورد» «کلمانتین عزیزم» (۱۹۴۶) بود که داستان آن به بازگفتن ماجرای دوستی مارشال «وایات ارب» با دندانپزشک مسلولی به اسم «داک هالیدی» می‌پرداخت. در این فیلم بود که «فورد» به نحو احسن از خطراتی که خود «ارب» قریب به سی سال قبل برای وی بازگو نموده بود، جهت اصالت بخشیدن به ماجراهای فیلم بهره گرفت. بنابراین «بازسازی» جدال معروف «او. کی. کورال» در این فیلم سندیت و صحت کامل داشت و از آن زمان تاکنون نظیر این صحنه، از نظر اصالت، در هیچ وسترنی دیده نشده است. حتی صحنه مشابه این از فیلم عالی تکنی کالری که بعدها «جان استرجس» به سال ۱۹۵۶ درست بر اساس همین واقعه و تحت عنوان «جدال در او. کی. کورال» ساخت، نیز هرگز توان همسنگی با صحنه مذکور از فیلم «کلمانتین عزیزم» را نداشت.

«کلمانتین عزیزم» وسترنی شاعرانه بود که کارگردانی «جان فورد» آنرا به گونه‌ای بس زیبارئالیزه ساخته بود. تأثیر و جذبه فیلم نه تنها صرفاً بخاطر صحنه‌های «استادانه» ساخته شده، آکسیونی خوشونت آمیزش بود. بلکه تا حدود زیادی نیز مدیون آیات و گوشه‌هایی

حماسی بود که فیلم از زندگی روزمره مردم شهر «تامپستون» در خود داشت. «هنری فاند» در فیلم نقش «وایات ارب» را بازی میکرد و «والتر برنان» ایفاگر رول «کلانتون پیر» بود. «ویکتور ماتیور» نیز در قالب «داک هالیدی»، دندانپزشک الکلی، هر چند که رلش ظرفیت زیادی در سناریوی فیلم نداشت مع الوصف پرفورمانسی تأثیرگذار ارائه داد.

در این فیلم نیز البته مثل همیشه «فورد» از همکاری چند تن از بازیگران مورد علاقه‌اش بهره گرفته بود، در رأس لیست بازیگران نقش‌های فرعی، نام «وارد بان» به چشم میخورد در قالب یکی از برادران «مارشال ارب»، علاوه بر او «آلن ماوبری» و «جین دارول» نیز در فیلم شرکت داشتند.

اگر از «کلماتین عزیزم» بعنوان یک پیروزی در زمینه عرضه و سترنهای رئالیستی-شاعرانه یاد شود، حتماً باید «جدال در آفتاب» و سترن عالی «کینگ ویدور» را نیز که در همانسال روانه بازارهای فیلم شد، تماشائی‌ترین و پر جلوه‌ترین و سترن دهه ۱۹۴۰ به حساب آورد.

این فیلم که کلاً به بیان داستانی از عشق و مرگ در تکزاس سالهای دهه ۱۸۸۰ می‌پرداخت، ماجرای معارضه خصمانه دو برادر یکی خوب و دیگری شریر- را بر سر عشق یک دختر جذاب دور که باز می‌گفت.

«جدال در آفتاب» که از همان ابتدا بودجه قابل توجهی به تهیه‌اش تخصیص داده شده بود، برای تهیه‌کننده‌اش «دیویداو سلز نیک»، کلاهفت میلیون دلار خرج برداشت. البته هدف از ذکر این مبلغ آن نیست که فیلم مزبور را تنها به صرف هزینه تهیه‌اش، من غیر حق یک و سترن بزرگ محسوب داریم، چه ارزش واقعی این فیلم از جهات کاملاً متفاوت دیگری است.

نام فیلم را برخی از منتقدین بخاطر زیاد بودن صحنه‌های سکسی آن به «شهوت در غبار» تغییر داده و از این بابت آنرا مورد عیبجویی و استهزا قرار دادند، اما بهر حال این واکنش چیزی از ارزش حقیقی فیلم نکاست.

«جدال در آفتاب» که در طول زمان تهیه‌اش کارگردانهای متعددی به خود دید، سرشار بود از لحظات درخشان و به ویژه دو صحنه آن سخت گیرا و تماشائی بود:

این دو صحنه، یکی سکانس افتتاحیه فیلم بود که طی آن مادر دخترک دور که در یک بار به رقص می‌پردازد، و دیگری صحنه مربوط به لحظه‌ای که دسته‌هایی از گله‌داران سوار بر اسبان‌شان بر زمینه‌ای از غروب نارنجی رنگ خورشید، به سان سیلی خروشان ظاهر

می‌شوند. آنها قصد آن دارند که مانع از احداث راه آهن در مراتع تحت اشغالشان شوند. هنرپیشگان این وسترن را گروهی از مستعدترین و ورزیده‌ترین بازیگران آمریکایی تشکیل می‌دادند: «گریگوری پک» و «جوزف کاتن» قالبهای دو برادر کینه‌جو و متخاصم را پرمی کردند و «جنیفر جونز» نقش دختر دورگه محبوب این دو برادر را داشت.

«لیونل باریمور» ایفاگر رل یک گله‌دار مأمول بود و نقش همسر او را نیز «للیان گیش» بازی می‌کرد. نقش مادر «جنیفر جونز» را که ضمن سکانس افتتاحیه درخشان فیلم می‌رقصید، «تیلی لوچ» ایفا می‌کرد.

مطمئناً مقادیر معتنا بهی از ارزش فیلم، ناشی از غنای استعدادهایی بود که «سلز نیک» در پشت دوربین به خدمت گرفته بود: «لی گارمز»، «هارولد راسن» و «ری رناهان» فیلمبرداران فیلم بودند. «موزیک متن را «دیتمتری تیموکین» تصنیف کرد. «ویلیام دیترا» پاره‌ای از سکانسهای عمده فیلم را کارگردانی کرد. (منجمله سکانس افتتاحیه)، قسمت‌های دیگری از فیلم را «اوتوبرا اور» و «ریوزایزان» ساختند و کارگردانی بقیه صحنه‌ها را نیز «کینگ ویدور» به انجام رساند.

«جوزف فون اشترنبرگ» هم گرچه عملاً هیچ قسمتی از فیلم را ساخت، مع الوصف نامش گاه‌گداری به عنوان یکی از کسانی که سهمی کوچک در ساختن فیلم دارد شنیده می‌شود. تفسیرهای افتتاحیه و اختتامیه نیز توسط «اورسون ولز» ایراد شد.

دردوره پس از جنگ، وسترنهای پرخرج که اکثراً رنگی نیز بودند، تقریباً لیستهای فیلمهای در دست تهیه همه کمپانی‌های فیلمسازی آمریکا را با نام‌های خود پر کردند.

«رائول والش» کاروسترن‌سازی خود را در کمپانی پارامونت که از اوائل دهه ۱۹۴۰ آغاز کرده بود، باعرضه فیلمهایی همچون «تعقیب شده» (۱۹۴۷) با شرکت «رابرت میچم» و «قرزارایت» (۱۹۴۸) با شرکت «ارول فلین» و «سرزمین کلرادو» (۱۹۴۹) با شرکت: «جوئل مک کری» همچنان دنبال نمود.

در کمپانی پارامونت، «جان فارو» (پدر «میافارو». م) «ری میلاند» و «باربارا استانویک» رادر فیلم «کالیفرنیا» (۱۹۴۶) کارگردانی کرد. داستان این فیلم همان ماجرای معروف و تاریخی هجوم مردم آمریکا به ایالت کالیفرنیا را بسال ۱۸۴۸ در پی یافتن و استخراج معادن طلا باز می‌گفت.

در همین کمپانی، «لسلی فنتون» نیز ورسیون تازه‌ای براساس داستانی که قبلاً در فیلم «رنجرهای تکزاس» مطرح شده بود، ساخت «ورسیون اولی را» «کینگ ویدور» به سال ۱۹۳۶ ساخته بود. این فیلم که نقش اصلی آنرا «ویلیام هولدن» بازی می‌کرد و یک وسترن

پر آکسیون بود، «خیابانهای لاره دو» (۱۹۴۸) نام داشت. «لسی فنتون» در همین سال وسترن دیگری نیز تحت عنوان «اسمیت نجواگر» کارگردانی کرد. در این فیلم «آلن لد» نخستین نقش درجه يك سینمایی خود را بازی می کرد.

در کمپانی فوکس قرن بیستم «گریگوری پک» در قالب یکمرد خوب، با «ریچارد ویدمارک» که ایفاگر نقش یکمرد خبیث بود، بر سر دستیابی به محل اختفای مقادیری شمشهای طلای پنهان شده در وسترن گیرای «آسمان زرد» (۱۹۴۸) به مبارزه برخاست.

صرفنظر از فیلمهای «جان فورد»، بهترین وسترن دهه ۱۹۴۰ به تحقیق وسترن بزرگ «رودسرخ» (۱۹۴۸) اثر «هاوارد هاگز» بود. در این فیلم که نخستین وسترن هاگز محسوب می شود، «جان وین» نقش يك «سلطان گله» خشن و بی رحم را بازی می کرد (در واقع، قطع نظر از فیلمهایی که «وین» برای «فورد» بازی کرد، پرفورمانس او در این فیلم تا ۳ سال پیش که نقش «روستر کابرن» را با چیره دستی و استادی کم نظیری در فیلم «جوانمرد» ایفا کرد، بهترین پرفورمانس کاریر بازیگری او به حساب می آمد) و مسونتگمیری کلیفت نیز عهده دار رل پسر خوانده او بود. این دو همراه با چند گله بان دیگر تصمیم داشتند که يك گله گاو ده هزار رأسی را از طریق جاده پر مخاطره «چیشولم» از تکزاس به سوی «آبه لین» واقع در ایالت کانتزاس برانند. گرچه تأکید دراماتیک فیلم بر دوگونگی خواسته ها و عقاید «وین» و «کلیفت» متمرکز بود، مع الوصف ارزش و جذابیت فیلم تا حدود قابل توجهی مدیون کیفیات بصری و شاتهای فوق العاده زیبای آن از دسته های گاوهای بود که به نحوی بس پرشکوه از چمنزارها و مراتع غبار آلود و رودخانه های پر خروش میگذشتند. این شاتهای استثنائی به حق ارزش همسنگی و برابری با برخی از شاعرانه ترین و خلسه انگیزترین لحظات فیلمهای «فورد» را داشتند. «رودسرخ» که ماجرای عبور نخستین گله بزرگ گاو را از جاده «چیشولم» بیان می کرد، در سرزمین گله داری «آریزونا» فیلمبرداری شد. در کنار «وین» و «کلیفت»، «والتر برنان» نیز که تقریباً در تمامی وسترنهای بزرگ دهه ۱۹۴۰، بازی کرد، ایفاگر نقش، شریک پیرو سپید موی «وین» بود.

تب «وسترن سازی» در اواخر دهه ۱۹۴۰ داغتر از هر وقت دیگری بود. «جان فورد» سینماگر بزرگ نیز که بی تردید سهمی بزرگ از انتهاب و هیجان ناشی از این تب سوزان داشت، راه خود را در جهت ساختن فیلمهای وسترن، شتاب زده و فعالانه ادامه می داد. وی تنها در ظرف سالهای بین ۱۹۴۸-۱۹۵۰ پنج وسترن ساخت که از میان آنها، سه فیلم، ناموفق و دو فیلم، سخت موفق بودند.

فیلمهای ناموفق: «سه پدرخوانده»، «قلعه آپاچی» و «ریو گرانده»، و دو فیلمی که

نظر منتقدین را به شدت جلب کردند : «دختر روبان زردی داشت» (این فیلم در تهران تحت عنوان «پنج گروهبان» نشان داده شد - م) و «کاروانسالار» بودند.

«سه پدر خوانده» داستان سه یاغی بود که مجبور می شدند نقش پدرخوانده های بچه ایراکه تنها و «جا مانده» در صحرا پیدا می کنند، بازی کنند.

«قلعه آچایی»، «ریو گراند»، «پنج گروهبان»، «رویهم»، «تریلوژی» فیلمهایی را که «فورد» در باره سواره نظام آمریکا - درست در نخستین سالهای ختم جنگ جهانی اول - ساخته است، تشکیل می دهند.

از «پنج گروهبان» به عنوان یکی از شخصی ترین کارهای «فورد» یاد می شود، داستان این فیلم که ماجراهایش در یک پاسگاه نظامی مرزی واقع در «نیومکزیکو»، در روزهای پس از ختم جنگهای انفصال، وقوع می یافت، جریان آخرین روزهای خدمت یک افسر مسن سواره نظام (جان وین) را بازگویی کرد که سربازانش را در یک مأموریت پر مخاطره جهت جلوگیری از قیام بزرگ سرخ پوستان رهبری میکرد، چه آتش خشم سرخ پوستان پس از آگاهی یافتن از قتل عام ژنرال کاستر در «لیتل بیگ هورن» به شدت شعله ور شده بود و هر آن انتظار می رفت که آنها دست به یک شورش و قیام عمومی بزنند.

پرداختن افراط آمیز به مسائل عاطفی و احساسی (خطائی که در بسیاری از فیلمهای دیگر «فورد» نیز تکرار شده) و نیز یک مقدار شوخی ها و مطایبات بیمورد و پراکنده از جانب «ویکتور مک لاگن» (که نقش یک گروهبان سواره نظام را بازی می کرد) تنها نقاط ضعف این فیلم «فورد» بودند و صرف نظر از اینها، «پنج گروهبان» را باید یک وسترن عالی دانست. صحنه های بصری نفس گیر فیلم از صحنه های طویل سربازانی که از سبزه زارهای پر شکوه گذشته و کوهستانهای برجی شکل را بر زمینهای از غروب آفتاب سوار بر اسبانشان پشت سر می نهادند هنوز هم از بهترین صحنه های تکنی کالری به شمار می آیند که تا بحال فیلم برداری شده است.

«فورد» خودش در این مورد گفته که وی با خلق این صحنه ها سعی داشته که همان افه ایرا که «فردریک رمینگتون» با نقاشی های بسیار زیبایش از غرب قدیم بوجود آورده است، در فیلم ایجاد کند و در راه نیل باین خواسته، الحاق که فیلم بردارانش «ونیتون سی. هوچ» و «چارلز بویل» او را بنحو مؤثری یاری داده بودند. «کاروانسالار» (۱۹۵۰) دیگر وسترن موفق «فورد»، فیلمی متفاوت از آثار دیگر این سینماگر و حتی متفاوت از وسترن های معمول آن زمان بود.

داستان فیلم که بسیار کوتاه و فاقد پیچیدگی های دراماتیک بود، به بیان ماجرای

سفر يك قطار از دلیجانهای «مورمون» («مورمون‌ها» اعضای یکی از فرقه‌های مذهبی غرب آمریکا هستند-م) در جنوب غربی آمریکا سال ۱۸۷۹ می‌پرداخت. سر نشینان این کاروان قصد آن داشتند که خانه‌های تازه‌ای در مرز «یوتا-آریزونا» بنا کنند. تمامی وقایع فیلم که بسیار اندک بود، محدود بود به پیوستن يك دکتر قلابی و اعضای خانواده‌اش به سر نشینان کاروان، و نیز پیوستن گروهی از مرتدین عیسوی به اعضای کاروان، که البته عقاید مذهبی‌شان قطب مخالف عقاید «مورمون» هارا تشکیل می‌دهد، و حمله کوتاه و کم شدتی از جانب سرخپوستان که به آسانی توسط سر نشینان دلیجانها دفع میشود. اینها تمامی وقایع عمده این وسترن بودند که طبعاً به تنهایی نمیتوانستند موفقیتی برای يك فیلم کسب کنند، و در واقع این برداشتها و احساسهای غریزی «فورد» در قبال «غرب» و نیز صحنه‌های زیبای فیلم بود که بعنوان عوامل جذب کننده تماشاگر، فیلم را صاحب توفیقی عظیم نمودند (فورد این بار هم از ناحیه «مانیمنت والی» به منظور فیلمبرداری استفاده کرده بود و فیلمبرداری نیز باز هم «برت گلنون» بود). اما علاوه بر اینها عامل دیگری که باعث شده این فیلم در ردیف بهترین کارهای «فورد» قرار گیرد، هدایت هوشمندانه بازیگران فیلم بود توسط «فورد». «کاروانسالار» همچنین یکی از معدود فیلمهای «فورد» بود که نشانی از هنرپیشگان بزرگ و صاحب نام در آن نبود و فی الواقع تمامی بازیگران فیلم از کلکسیون معروفی که او از هنرپیشگان درجه دو فراهم آورده بود و به تناوب در فیلمهایش از آنها استفاده میکرد، انتخاب شده بودند. «بن جانسن»، «جواوان درو»، «هری کری جونیور»، «وارد بانده» و «جین دراول»، که بخصوص این دو تن آخر در قالب زوجی از زعمای «مورمون» نقشهای مؤثری ارائه می‌دادند.

سالهای ۱۹۴۹ و ۱۹۵۰، نقطه عطف تاریخ سینمای وسترن بودند.

در خلال این سالها و سه سال پس از آنها بود که وسترن به سن بلوغ رسید. علاوه بر دو فیلم «دختر روبان زردی داشت» (پنج گروهبان) و «کاروانسالار» وسترنهای شاهکار آسائی همچون «تیرشکسته» (دل مردیوز)، «تیر انداز» (هنری کینگ) و «وینچستر ۷۳» (آنتونی مان)، همگی طی این دوره «اوان بلوغ» ساخته شدند.

«تیرشکسته» (۱۹۵۰) نخستین وسترن پس از جنگ بود که در آن کوشش شده بود تصویری حقیقی و جدی از سرخپوستان آمریکائی نقاشی شود. در این فیلم «جیمز استوارت» نقش يك پیشقراول آمریکائی را بازی می‌کرد که می‌کوشید جنگ بین سرخپوستان آپاچی و سفیدپوستان را در آریزونا سال ۱۸۷۰ از طرق صلح جویانه خاتمه بخشد. این فیلم، منتقدین زمان خود را به استفاده از صفت «بالغ» در کنار لغت «وسترن» ترغیب نمود.

سکانس افتتاحیه فیلم که «جیمز استوارت» را سوار بر اسب در حالیکه آرام آرام به

طرف دورین نزدیک می‌شود، نشان می‌دهد، با گفتاری درزمینه فیلم همراه است که می‌گوید: «آنچه که شما در فیلم خواهید دید، واقعاً اتفاق افتاده است و زائیده تصور و خیال هیچکس نیست. تنها تغییری که در اصل ماجرا داده شده اینست که سرخپوستان در فیلم به زبان ما صحبت خواهند کرد تا شما بتوانید حرفهای آنها را به خوبی درک کنید». این گفتار مقدماتی تماشاگران را آگاه می‌ساخت که آنها با وسترنی متفاوت از وسترنهای معمولی که داستانهای فانتزی از کابوی‌ها و سرخپوستان را بیان می‌کنند، طرف هستند و لاجرم باید توجه بیشتری نسبت به این فیلم نشان دهند. و به راستی که آنچه تماشاگران دیدند فیلمی بود جذاب، بارنگ آمیزی زیبای طبیعی که با یکجور سمپاتی و تفاهم کم سابقه به بررسی مسائل سرخپوستان پرداخته بود و به رسوم آنها و نیز شیوه زندگی‌شان با صداقت و «حقیقت‌نگری» خاصی که در وسترنهای دیگر آن زمان سخت نادر بود، نظر افکنده بود. «جیمز استوارت» در این فیلم، در قالب یک پیشقراول مرزنشین که با یک دختر سرخپوست آپاچی ازدواج می‌کند (سکانس مراسم ازدواج از گیراترین و تأثیرگذارترین صحنه‌های فیلم بود) یکی از طبیعی‌ترین نقشهای کاربر سینمایی خود را ارائه داد.

ولی البته این «جف چندلر» بود که در قالب «کوچیس» رئیس قبیله آپاچی، یکی از درخشانترین بازیهای ممکن را به انجام رساند و ضمن جلب توجه تماشاگران، تمامی افتخارات بازیگری این فیلم را نصیب خود ساخته و بازی خوب «جیمز استوارت» را - که ایفاگر نقش نخست نیز بود - بدین ترتیب، کم ارزش جلوه داد. «چندلر» با این فیلم در واقع یکشنبه سه صد ساله پیمود و طی سالهای بعد تا زمان مرگش همواره در لیست گولهای هالیوود، مکانی درخور توجه داشت.

دیگر وسترن «بالغ» در سال ۱۹۵۰، «تیرانداز» ساخته «هنری کینگ» بود، فیلمی رئالیستی در باره هفت تیربند پا به سن گذاشته‌ای به اسم «جیمی رینگو» که از جنگ و گریز و جدال با قانون خسته شده و تنها به این می‌اندیشد که دست از کارهای سابق شسته و همراه با همسرش در گوشه‌ای آرام و بسی هیاهو، اقامت جسته و زنده‌گی بسی اضطراب و توأم با آسایشی را آغاز نماید.

«هنری کینگ» که قبل از آغاز جنگ جهانی دوم، وسترن سریع و پرتحرک ولی رمانتیزه «جسی جیمز» را با شرکت «تایرون پاور» کارگردانی کرده بود، این بار با عرضه فیلم «شلول بند» گرایشی به سمت کفه دیگر تر از او از خود نشان داده و وسترنی ساخته بود که به ندرت احتیاج افتاده بود دوربین را برای گرفتن صحنه‌هایی از آن به فضای باز و هوای آزاد منتقل کند (قسمت اعظم آکسیون و

صحنه‌های پر تحرک فیلم در سالن بارشهر وقوع می‌یافت) و صرف نظر از دو صحنه کشتار غلونه شده و نیالوده به عراق، فیلم از خشونت بسیار اندک و کم‌رنگ برخوردار بود.

«گریگوری پک»، در این وسترن کم خشونت و گیرا، یکی از محکم‌ترین و مقتدرترین پرفورمانس‌های خود را در قالب یک یاغی ارائه داد. کارگردانی «هنری کینگ» این فیلم را در ردیف یکی از بهترین کارهای کاریر سینمایی وی به عنوان یک فیلمساز قرارداد، فیلمبرداری کم‌نور و خاکستری رنگ «آرتور میلر» و زمینه و صحنه «استادانه طراحی شده»، سالن بارشهر - یک مکان تاریک، وهم‌انگیز و کسل‌کننده با دیوارهای کثیف آجری - بر اعتبار و اصالت فیلم می‌افزودند ...

و حالت «آنتی رومانتیک» خاصی هم که حاکم بر سکانس کلایماکس فیلم بود خود وجه امتیازی جهت فیلم میشد. طی این سکانس «گریگوری پک» در حالیکه سعی در فرار از شهر دارد، از پشت مورد اصابت گلوله یک جوان شهرت طلب و جویای نام قرار می‌گیرد. وی در در شرایطی که نقش زمین شده و فروغ حیات در چشمانش هر لحظه کم‌رنگتر می‌شود، روبه‌قاتل جوان و مغرورش می‌کند و می‌گوید: «از این لحظه به بعد تو یکی از کسانی هستی که قرعه کشته شدن به نامشان خورده است و همیشه یک کسی خواهد بود که قصد کشتن قاتل «جیمی رینگو» (نام کاراکتر «گریگوری پک» در فیلم) را داشته باشد».

«وینچستر ۷۳» ساخته با ارزش «آنتونی مان» که به سال ۱۹۵۰ عرضه شد، در قالبی سنتی‌تر از وسترن‌های هم‌زمان خود ساخته شد. این وسترنی بود درباره یک تفنگ وینچستر سال ۱۸۷۳ (تفنگی که غرب را فتح کرد) که «جیمز استوارت» آنرا در طی یک مسابقه تیراندازی برنده می‌شود، اما رقیب او در این مسابقه «داک هالیدی» که در ضمن برادرش نیز هست آنرا ناجوانمردانه از وی سرقت می‌کند. ولی این تفنگ مدت زیادی هم در دست او نمی‌ماند و پس از آنکه چندین بار دست به دست می‌گردد، مجدداً به دست صاحب اصلی اش «جیمز استوارت» می‌رسد، کارگردانی (مان) و بخصوص پرداخت او در سکانس‌های آکسیون، عالی و قابل توجه بود.

برخی از صحنه‌های خارجی فیلم به گونه‌ای بس زیبا و استادانه توسط «ویلیام دانی یلز» فیلم‌برداری شده بود. «آنتونی مان»، پس از «جان فورد»، عالی‌ترین شهرت را در مورد انتخاب و بهره‌گیری از چشم‌اندازها و دورنماهای وسترن داشت. بازیها عموماً در سطح چشمگیری بودند و بخصوص بازی ایفاگران رله‌های درجه دوم که به طرز زیبا «رنالیزه» شده بود، کاملاً جلب توجه می‌کرد (نقش‌های «جان مک‌اینتایر»، در قالب یک تاجر زیرک و کهنه‌کار که به سرخپوستان اسلحه می‌فروشد و «دان دوریا» در قالب یک قاتل یاغی و نیمه دیوانه جالب‌تر

بودند).

سکانس کلاهماکس قيلم، که طی آن «جيمز استوارت» و برادرش «داک‌هالیدی» (این نقش توسط «استفن مک‌نلی» بازی می‌شد) بر فراز صخره‌ها به سوی یکدیگر تیراندازی می‌کردند نیز یکی از گرمترین صحنه‌های فیلم بود.

در خلال دهه ۱۹۶۰ - ۱۹۵۰، (آنتونی‌مان) یازده فیلم وسترن ساخت که از آن میان در پنج فیلم، نقش نخست را «جیمز استوارت» برعهده داشت.

از این یازده وسترن، این چند فیلم تأثیر گزار تر و گرم‌تر از بقیه بودند: «خم‌رودخانه» این فیلم از رده وسترن‌هایی بود که ماجرای سفر قطاری از دلیجان‌های غرب را بازگو می‌کرد داستان فیلم به بیان ماجرای گروهی از کشاورزان پیشگام می‌پرداخت که سال ۱۸۸۰ بسوی دشتهای سرسبز «اورگون» در حرکت بودند و امید آن داشتند که در این زمینهای برکت‌خیز صاحب زندگی خوش و سعادت آمیزی شوند. «مردی از لارامی»، این وسترنی خوشونت آمیز بود درباره کاراکتری با شرایط خصوصیات کاراکتر معروف، «شین» که گرفتار معضلات یک جامعه وسترن می‌شود. و «مردی از غرب» که این نیز وسترنی بود خوشونت بارو پر تحرك با یک ماجرای حاشیه‌ای عشقی که نقش نخستش را «گاری کوپر» بازی می‌کرد (این تنهایی بود که «مان» با این ستاره بزرگ فیلمهای وسترن کار کرد و این همکاری مطمئناً هیچ‌گاه تجدید نخواهد شد چه متأسفانه اینک هیچ‌یک از این دو وسترن پرداز، بزرگ در قید حیات نیستند).

آخرین وسترن «مان» قبل از وقوع حادثه مرگ نابهنگام و غیرمنتظره اش به سال ۱۹۶۷ «سیمارون» (۱۹۶۰) نام داشت که این متأسفانه وسترنی بود تا حدودی ناخشنود کننده و همچنان که از اسمش برمیآید، «باز سازی» همان وسترن حماسی معروف سال ۱۹۳۱ بود که نامش به عنوان وسترنی که تا بحال برنده جایزه اسکار بهترین فیلم سال شده است، در تاریخ سینما به یاد مانده است.

به سال ۱۹۵۲ یکی از شاهکارهای مسلم سینمای وسترن آفریده شد. این فیلم از کمپانی «یونایتد آرتیستز» سربر آورد که در آن زمان بهیچوجه انتظار نمی‌رفت بتواند یک شاهکار در زمینه وسترن عرضه کند. تهیه کننده فیلم «استانلی کرامر» بود که تا آن هنگام بیشتر به تهیه فیلمهایی با سوژه‌های کوچکتر ولی جدل‌انگیز همچون: مردان، خانه شجاعان و قهرمان توجه نشان داده بود و بنابراین زمانی که اعلام شد یک وسترن «فرد زینه‌مان» (که او نیز تا آن زمان اعتبار چندانی در زمینه «وسترن سازی» نداشت) جلوی دوربین می‌برد علیرغم این حقیقت که نقش اول آن هم به بازیگر نامداری مثل «گاری کوپر» سپرده شده بود توجه و

علاقه قابل توجهی از جانب کسی نسبت به این فیلم در دست تهیه ابراز نشد، اما زمانی که فیلم به سال ۱۹۵۲ روی اکران سینماها رفت در بوثه نقد و تحلیل قرار گرفت، به ناگاه به عنوان يك شاهکار مورد تحسین و ستایش منتقدین و بعد مردم قرار گرفت و تازه در این هنگام بود که نام فیلم سرزبانها افتاد: صلاة ظهر (در ایران: ماجرای نیمروز).

تمامی آکسیون فیلم در خلال ۸۵ دقیقه بین ساعت ده و سی و پنج دقیقه الی صلاة ظهر اتفاق می افتد (والبته نمایش فیلم نیز دقیقاً ۸۵ دقیقه به طول می انجامید!) (این ۸۵ دقیقه يك صبح یکشنبه در شهر کوچک و سترن «هادلی ویل» به سال ۱۸۷۵ بود، مارشال «ویل کین» (گاری کوپر) که هنوز چند لحظه بیشتر از ازدواجش نگذشته، در شرایطی که قصد دارد از کارش کناره گیرد (او حتی استعفا نامه اش را هم نوشته است) و همراه با همسر زیبایش (گریس کلی) شهر «هادلی ویل» را به قصد يك زندگی آرام و خالی از آشوب و درد سرتراک گوید، ناگهان اطلاع می یابد که قاتل قهاری به اسم «فرانک میچل» که وی پنج سال قبل او را دستگیر و تسلیم قانون ساخته است، از زندان آزاده شده و قرار است با قطار ظهر همان روز به منظور انتقام گرفتن از «ویل کین» وارد «هادلی ویل» شود. «کین» علیرغم اسرار دوستان و بخصوص همسرش برنامه سفرش را باخاطر مقابله با قاتل انتقامجو و دوستانش به تعویق می اندازد. او از مردم شهر یاری می طلبد و آنها هر يك بدلیلی و بهانه ای پاپس می کشند و از یاری دادن وی برمی تانند که البته تمامی این بهانه ها قبل از هر چیز مولود ترس و جبن آنهاست.

«ویل کین» سرانجام دل سرد از پشت کردن مردم شهر، این حقیقت تلخ را درمی یابد که مجبور است يك تنه در صلاة ظهر با چهار یاغی انتقامجو مبارزه کند.

«ماجرای نیمروز» اساساً کوششی است در اعمال تأکیده های هیجان آور.

«فردزینهمان» دوربینش را بداخل سالنهای بار، خانه ها، مغازه های سلمانی و حتی کلیسای شهر کوچک میبرد و، موقعی که کوپر نومیدانه در پی طلب یاری از مردم شهر است، پلانهای از این صحنه ها را متناوباً به «کلوزآپ» هائی از ساعت دیواری دفتر «کلانتر کین» و «لانگ شات» هائی از خطوط آهن خالی و تهی که انگار تابی نهایت امتداد یافته اند و «مدیوم شات» هائی از سه یاغی که بی صبرانه در ایستگاه قطار انتظار ورود سر کرده شان را می کشند، کات میکنند.

به تدریج که فیلم بکلابماکس خود نزدیک میشود، (تنهایی و نومیدی «مارشال کین» نیز تأکید بیشتری در شاتهای مکرری که وی را تنها در حال قدم زدن در خیابانهای غبار آلود و آفتاب زده شهر نشان میدهند، منعکس میشود.

آتمسفر ترور و سوپانسی در فیلم تا میزان معنایی به مدد آهنگ شورانگیز و هیجان-

آور «آه عزیزم، ترکم مکن» که توسط «دیمتری تیموکین» تصنیف شده و به وسیله «تکس ریتر» در خلال فیلم خوانده میشد، خلق شده بود.

بازی و تکنیک کم نظیری که در ساختن «ماجرای نیمروز» به کار رفته بود، بی‌پاداش نماند و «گاری کوپر» بخاطر ارائه نقش «کین» موفق به اخذ دومین جایزه اسکار کاریر بازیگری خودش.

دو اسکار نیز به «دیمتری تیموکین» تعلق گرفت، یکی به خاطر تصنیف موزیک متن فیلم و دیگری بخاطر ساختن همان آهنگ سائیمانتالی که از آن یاد شد. فیلم در ضمن تایکدمی اخذ جایزه اسکار بهترین فیلم سال نیز پیش رفت اما متأسفانه در آخرین قدم این جایزه را به فیلم «بزرگترین نمایش روی زمین» (ساخته تماشائی «سیسیل بی. دومیل» درباره عملیات محیرالعقول سیرکی) باخت. ولی البته این ناکامی در همان سال تاحدودی جبران شد، چه بلافاصله پس از توزیع جوایز اسکار، انجمن منتقدین فیلم نیویورک، «ماجرای نیمروز» و «فردزینه مان» را به ترتیب به عنوان بهترین فیلم و بهترین کارگردان سال ۱۹۵۲ برگزید.

یکسال پس از این یکی دیگر از شاهکارهای سینمای وسترن رخ نشان داد و این فیلم عالی «شین» (۱۹۵۳) اثر «جورج استیونس» بود. در این فیلم عناصر «رومانتیک» و «آنتی رومانتیک» سینمای وسترن برای نخستین بار در کنار یکدیگر و در قالب یک فیلم واحد ترکیب یافته بودند. به عنوان مثال میتوان به سکانس افتتاحیه زیبای فیلم اشاره کرد: قسمتی از این سکانس که «شین» (آلن لد) غریبه را در حال ورود به شهر و رسیدن به خانه مزروعی «وان هفلسین» گله دار نشان میدهد، متعلق به وسترنهای سنتی است: ولی شاتهای بعدی که گوشه‌هایی از شهر کوچک وزشت نما، را نشان می‌دهند - باخیابانهای گل آلود و سالن باری که دیوارهایش از چوب ساخته شده - دنیای وسترنهای اصیل قدیمی «ویلیام اس. هارت» را به یاد می‌آورند داستان «شین»، همچون داستان بسیاری دیگر از وسترنهای بزرگ، بسیار ساده و فاقد پیچیدگی است.

این داستان بیان کوششهای غریبه‌ای است به اسم «شین» (سین سرگذشت مبهم و نامعلومی دارد و در هیچ جایی توضیحی درباره آن نیامده است گرچه یک بار «جک شیفتر» در کتاب اریژینال خود حدس زده است، که او ممکن است قمار بازی بوده باشد با اسم «شانون»، مع الوصف این نظر را نمی‌توان معتبر دانست چون مستند نیست) در جهت یاری دادن افراد مظلوم یک جامعه کوچک وسترن در راه مبارزه برای بدست آوردن دوباره زمینهای خود، بر علیه یک بارون مقتدر و غاصب و بی رحم که ادعا میکند همه زمینها مال اوست.

پرداخت «استیونس» در قبال چنین داستانی، آنچنان درخشان و جذاب بود که نظیر

آن تنها از آن وسترن پردازان انگشت شماری منجمله «جان فورد» انتظار میرفت. فیلم ضمن آنکه بطور کلی يك «كار» سینماتيك تقريباً «كامل» است از لحظات «شخصی» بسیاری نیز برخوردار است، لحظاتی سخت گیرا و مؤثر که تاملت‌ها دریامی مانند، منجمله صحنه ریشه کن کردن يك درخت قطور در مزرعه «وان هفلین» به هنگام ورود «شین»، صحنه خونین مبارزه با مشت در سالن بار «گرافتون»، صحنه قتل «توری» در يك خیابان گل آلود و سکانس بعدی تشییع جنازه او، و بالاتر از همه اینها، سکانس کلاهماکس هیجان انگیز و تکان دهنده فیلم بود که طی آن «شین» در حالی که توسط «جوی» (براندون دو وایلد) (پسریکه به وی به چشم يك بتمی نگرد و آرزو دارد که روزی چون او شود) تعقیب میشود به سوی شهر می تازد تا ساکنین دست تنها و ستم دیده شهر را، يك بار و برای همیشه، از شر دشمنانشان خلاص کند.

باز دیگران این وسترن بزرگ «آلن لد، جین آرتور، وان هفلین، جک پالانس و براندو دو وایلد» بودند.

تهیه فیلم برای کمپانی پارامونت در حدود سه میلیون دلار خرج برداشت (که این البته در مقایسه وسترن کم خرج «ماجرای نیمروز»، رقم گزاف و سنگینی است) ولی تا با امروز قریب ۹ دلار میلیون یعنی سه برابر هزینه تهیه اش را به صندوق این کمپانی باز گردانده است. «شین» تقریباً به تمامی در «جکسون هول»، ایالت «وایو مینگ» فیلمبرداری شد (که يك ناحیه معروف توریستی است در قلب «گراند ته تونز») و تنها صحنه‌هایی از فیلم که در پرورشگاه گله «شیب است» وقوع می یافت در داخل استودیو فیلمبرداری شدند.

«استیونس» يك شهر «يك خیابانه» به سبك واستیل معماری سال ۱۸۹۰ در ایالت «وایو مینگ» بنا کرد و در پرورشگاه گله «استارت» راهم با آلات و وسائل آشپزخانه‌ای که از کلکسیون خصوصی «تی. جی. باند» اهل «بلاک فوت» ایالت «آیدا هو» به امانت گرفته بود، پر کرد. در خلال دو ماه فیلمبرداری در خارج از استودیو، «استیونس» هر روز از طریق تماس تلفنی با ایستگاه هواشناسی «پوکاته‌لو» ایالت «آیدا هو» وضع هوا و شرایط جوی را جویا می شد و با کمک همین اطلاعات بود که توانست آن سکانس طبیعی طوفان را که همزمان با قتل «توری» آغاز می شد، فیلمبرداری کند.

«شین»، در میان تعجب فراوان منتقدین، متأسفانه موفق به اخذ جایزه اسکار بهترین فیلم سال ۱۹۵۳ نشد و این افتخار را به فیلم پرستاره «از اینجا تا ابدیت» (فردزینهمان) محصول کمپانی کلمبیا باخت.

این فیلم آنسال به تنهایی هشت جایزه اسکار گرفت و از این نظر، سوای ارزشهای

هنری فوق‌العاده‌اش، نامش در تاریخ سینما ثبت شده است. فیلم «استیونس» تنها يك اسكار نصیب «لویسال گریگز» ساخت بخاطر فیلمبرداری تکنی‌کالر بسیار زیبایش علیرغم این حقیقت که «زینه مان» و «استیونس» باعرضه فیلمهای «ماجرای نیمروز» و «شین» دووسترن بزرگ کلاسیک به شاهکارهای تاریخ سینما افزودند، مع‌الوصف هیچیک دیگر به‌عرضه غرب قدیم بازنگشتند - گرچه «استیونس» بلافاصله پس از «شین» فیلمی تحت عنوان «غول» درزمینه تکزاس مدرن با شرکت «جیمزدین، الیزابت تایلور و راک هودسن» ساخت.

یکی دیگر از وسترنهای بزرگ دهه ۱۹۵۰، «جویندگان» (در ایران: در جستجوی خواهر) ساخته «جان فورد» بود. این فیلم که به سال ۱۹۵۶ تهیه شد، بی‌تردید یکی از برجسته‌ترین وسترنهای دهه مذکور است. فیلم را «فورد» بر اساس نوولی تحت همین عنوان نوشته «آلن لهمی» ساخت. ماجراهای فیلم در تکزاس زمان بعد از جنگهای انفصال می‌گذشت و داستان آن، جستجوی پنجساله يك کهنه سرباز تندخوی ارتش فدرال (جان وین) و يك پسر دورگه (جفری هانتز) را در پی یافتن دختر سفیدپوستی که توسط گروهی از سرخپوستان «کومانچی» ربوده شده، روایت می‌کرد.

«جویندگان» خوشنودکننده‌ترین فیلم «فورد» در اواسط دهه ۱۹۵۰ بود. این وسترن که فیلمبرداری درخشان تکنی‌کالر آن بازم در ناحیه «مونومنت والی» توسط «وینتون هاج» صورت گرفته بود، بر خوردار بود از پر فورمانس‌هائی عالی نه تنها از جانب «وین و هانتز»، بلکه از بازیگران همیشگی «فورد» مثل: «وارد بانده» به نقش يك رنجر تکزاسی (که يك واعظ نیز بود، و «جان کوالن» و «اولیوکاری» به نقش یکزوج کهنه سرباز از مهاجرین سوئدی‌الصل. بسیاری دیگر از کارگردانهای سرشناس «هالیوودی» در خلال دهه «۱۹۶۰-۱۹۵۰» از تمهای وسترن در فیلمهایشان بهره گرفتند، «رابرت آلدریج»، در تعقیب راهی که قبلا «دلمر دیوز» و «آنتونی مان» در فیلمهایشان در جهت حمایت از سرخپوستان و انعکاس شرایط نامساعد و رقت انگیز زندگی آنها رفته بودند، فیلم «آپاچی» را با شرکت «برت لنکستر» و «جین پیترز» ساخت. این فیلم به بیان رنجها و مصائب زندگی «ماسائی» (برت لنکستر)، آخرین فرد قبیله آپاچی می‌پرداخت. وی در همان سال وسترن گرم و گیرای دیگری نیز تحت عنوان «ورا کروز» ساخت و این بار دو غول مقتدر فیلمهای وسترن را در مقابل یکدیگر قرار داد: «گاری کوپر» و «برت لنکستر». تأکید تم این وسترن بر دوستی مختصمه آمیز ایندو بود که سرانجام نیز با قتل «لنکستر» توسط «کوپر» در جریان يك دوئل به فرجامی تلخ می‌انجامید. «ریچارد بر وکس» در وسترن «آخرین شکار» (۱۹۵۶) جریان کشتار جمعی

«یوفالو»ها (نوعی از گاو وحشی غرب آمریکا-م) را به سال ۱۸۸۰ بازگو کرد.
«ساموئل فولر» وسترنی غیر عادی ساخت تحت عنوان «جهش تیر» (۱۹۵۶). داستان این فیلم در بارهٔ یک جنگجوی جنوبی (رداستایگر) بود که پس از ختم جنگهای انفعال، به غرب می‌رود تا در آنجا زندگی جدیدی را در میان سرخپوستان آغاز کند.

«آرتور پن» کارگردان جوان و با استعداد آمریکایی نیز وسترنی با شرکت «پل نیومن» ساخت به نام «تیرانداز چپ دست» (۱۹۵۸). این فیلمی بود غریب و سخت‌خسونت‌آمیز که ماجراهای زندگی «بیلی کید» یکی از نامداران غرب قدیم را باز می‌گفت.

از دیگر وسترنهای برجسته این دهه، می‌توان اینها را نام برد: «جانی گیتار» (۱۹۵۴) ساختهٔ «نیکلاس ری»، «یک وسترن پر زرق و برق که به کلاهما کسی از یک تیراندازی بین «جون کرافورد» و «مرسدس مک کمبریج» می‌انجامید!»، «کشور بزرگ» (۱۹۵۸) اثر «ویلیام وایلر»، «یک وسترن پر خرج در بارهٔ کینه و عداوت خانوادگی بین دو گله‌دار مقتدر که در آن دو چهرهٔ سمپاتیک فیلمهای وسترن «گریگوری پک» و «چارلتون هستون» شرکت داشتند. سکانس مبارزه بامش بین «هستون» و «پک» که در تاریکی و سکوت نیمه شب و بر روی تلی از شن انجام می‌گرفت، یکی از صحنه‌های فراموش‌نشدنی این وسترن است)، «هوندو» (۱۹۵۴) ساختهٔ «جان فارو»، (در این فیلم، «جان وین» در قالب یک پیشقراول سواره نظام ارتش آمریکا یکی از بهترین پرورمانسهای وسترن خود را ارائه داد)، و دو فیلم که توسط «ادوارد دمیتریک» کارگردانی شدند: «نیزه شکسته» (این وسترن که محصول سال ۱۹۵۴ است، در واقع «باز سازی» وسترن «خانهٔ بیگانگان» بود. در این فیلم «اسپنسر ترسی» نقش یک گله‌دار بی‌رحم و مستبد را بازی می‌نمود و «کاتی جوردو» نیز نقش همسر سرخ‌پوست وی را ایفا می‌کرد) و «وارلاک» (در ایران: مرد طپانچه طلایی) محصول سال ۱۹۵۸ که در آن «هنری فاند» ایفاگر رل یک ششلول بند بود که مردم یک شهر وسترن را در دفاع از خودشان علیه گروهی یاغی تاراجگر یاری می‌داد.

«قطار سه‌و ده دقیقه یوما» در واقع نمونه تقریباً کاملی است از وسترن‌نهایی با فضای بستهٔ مینیاتوری. سناریوی هوشمندانه و صرفه‌جویانهٔ فیلم به خوبی در خدمت بازیگران هر دو نقش اصلی فیلم بود: «گلن فورد» و «وان هفلین» و کارگردانی استادانهٔ «دلمر دیوز» هرگز حتی یکبار هم در خلال ۹۲ دقیقهٔ فیلم، به ضعف نمیگرایند. در ضمن فیلمبرداری «مونو کروم» زیبایی «چارلز لاتون» نیز وجه دیگری از جوه اعتبار فیلم بود (مونو کروم Monochrome نوعی رنگ آمیزی است با کمک رنگهای فرعی یک رنگ اصلی واحد که درجات غلظت متفاوت داشته باشند - م)
«چارلز لاتون» پیش از این فیلم، «دیوز» را در دو وسترن دیگر نیز به عنوان فیلمبردار

یاری داده بود. این دو فیلم «کابوی» و «جوبال» بودند.

«دیوز» بسال ۱۹۵۸، وسترن «ساکنین سر زمین بد» (در ایران: غارتگران طلا) را با شرکت «آلن لده» ساخت.

این فیلم در واقع اقتباسی از «جنگل اسفالت» فیلم معروف «جان هیوستون» بود در یک زمینه وسترن.

وی بسال ۱۹۵۹ نیز وسترن معروف «درخت اعدام» را با شرکت «گاری کوپر» کارگردانی کرد که ماجراهای آن در یک کمپ معدنچیان مونتانا اتفاق می افتاد.

اما دیوز پس از این فیلم به ناگاه از صحنه وسترن کناره گرفت و راهش را بساختن یکسری ملودرامهای رمانتیک با شرکت «تروی دانا هیو» کج کرد (پیش، گناه سوزان اسلید، دلدادگان باید بیاموزند).

دیوز اینک مدت پانزده سال است که وسترنی نساخته است.

«جان استرجس»، پس از کارگردانی تعدادی فیلمهای درجه دو برای کمپانی کلمبیا در زمان بعد از جنگ جواز ورود بعرصه وسترن را بدست آورد.

او گرچه کارش را با ساختن یکرشته فیلمهای ماجرائی بسبک وسترن در اواخر دهه ۱۹۴۰ آغاز کرد (تپه‌های متحرک، دستگیری)، مع الوصف مجبور شد تا سال ۱۹۵۲ صبر کند تا مجال یابد نخستین وسترن سینمایی خود را کارگردانی کند.

این فیلم «فرار از فورتن براوو» نام داشت و وسترنی بود پر آکسیون و هیجان انگیز در باره جنگهای انفصال آمریکا که دو نقش اصلی آنرا «ویلیام هولدن» و «الینور پارکر» بازی میکردند (این فیلم در تهران تحت عنوان «فرار از قلعه» نشان داده شد). سالهای نیمه دوم دهه ۱۹۵۰ شاهد نخستین موفقیت‌های بزرگ و قابل توجه «استر جیس» در زمینه ساختن فیلم‌های وسترن بود، چه طی این سالها بود که او بطور پیاپی سه وسترن بزرگ عرضه کرد: «قانون وجیک وید»، «جدال در او. کی. کورال» و «آخرین قطار گان هیل».

هر دو فیلم «قانون وجیک وید» و «جدال در او. کی. کورال» بیشتر بخاطر سکانس‌های نهائی گیرایشان به یاد مانده‌اند. در اولی این سکانس، دوئل هیجان آور «رابرت تیلور» و «ریچارد ویدمارک» را در یک شهر مرده و بی روح وسترن، دربر می گرفت و در دومی سکانس نهائی فیلم به بازنمایی حادثه معروف جدال او کی. کورال می پرداخت، طی این سکانس برت لنکستر «وایات ارپ» و کرک داگلاس «داک هالیدی» پا به همان میدان نبردی گذاشتند که ده سال قبل «هنری فاند» و «ویکتور ماتیور» در آن مبارزه کرده بودند: «کلمانتین عزیزم».

«آخرین قطارگان هیل» (۱۹۵۱) وسترنی بود خشونت آمیز و پرسوسپانس که از نقطه نظرهایی چند، وجوه تشابهی بافیلمهای «ماجرای نیمروز» و «قطار سه وده دقیقه یوما» داشت. تم فیلم (یک مارشال آمریکائی «کریک داگلاس» برای دستگیر کردن پسری که زن به جوان سرخپوست وی تجاوز کرده و سپس او را بقتل رسانده است «ارل هالیمن» به شهری پامی نهد که مردمانش به شدت از این پسر حمایت می کنند، چه پسر وی «آفتونسی کوئین» یکی از متنفذترین و مقتدرترین مردان شهر است) ازجہات بسیاری مشابه تم وسترن «قطار سه وده دقیقه یوما» است.

«آخرین قطارگان هیل» من حیث المجموع به عنوان یک اثر وسترن، از هر دو فیلم «قانون و جیک وید» و «جدال در او. کی کورال» کاملتر و خشنودکننده تر بود، مع الوصف علیرغم تمامی ارزشهایی که این سه فیلم داشتند. این وسترن بزرگ «هفت دلاور» (۱۹۶۰) بود که توانست مقام وی را به عنوان یک کارگردان متشخص و صاحب نام در عرصه وسترن تثبیت کند.

«هفت دلاور» وسترنی است که به نظر می رسد آنرا دیده باشند و این تعجب آور نیست چه این فیلم یکی از پر فروشترین وسترنهای تاریخ سینماست.

جان استرجس این فیلم را بر اساس کلاسیک ژاپنی «هفت سامورائی» اثر «آکیرا کوروساوا» ساخت، به عبارت بهتر وی «کوروساوا» را با هوشمندی تمام به زبان وسترن ترجمه کرد، بدین ترتیب که بجای هفت جنگجوی سامورائی که برای دفاع از مردم یک دهکده ژاپنی در مقابل تهاجم و تجاوز گروهی راهزن در قرن چهاردهم اجیر می شوند، از وجود هفت یاغی، یک دهکده مکزیکی استفاده کرد. این جانشینی عوامل حاصل نیکی داشت و تاریخ سینمای وسترن صاحب یکی از فیلمهای خوب خود شد. «استرجس» از همان ساکنی افتتاحیه (بهترین ساکنس فیلم) که طی آن «یول برینر» و «استیومک کوئین» تابوتی را در یکی از خیابانهای شهر به سوی «بوت هیل» اسکورت می کنند، تا ساکنس نهائی جدال خونین فیلم که ضمن آن چهارتن از «هفت دلاور» کشته می شوند، فیلم را با ریتم سریع کم نظیری پیش می برد. علاوه بر این، فیلم از فیلمبرداری باشکوه «چارلز لانگ» (که در فیلم بعدی اش «سربازهای یک چشم» توانست کاری حتی بسیار درخشانتر از این نیز ارائه دهد) و موزیک عالی «المر برنشتاین» برخوردار بود.

نقشهای هفت دلاور را این هفت تن بازی می کردند: «یول برینر، استیومک کوئین، جیمز کابرن، هورست بوخهولتز، رابرت وان، چارلز برانسون، براد دکستر» که همه اینها به استثنای «براد دکستر»، در شرایطی که هیچیک به جز «یول برینر» و اندکی هم «هورست بوخهولتز»

پیش از آن صاحب شهرت و اعتباری نبودند، با این فیلم به شهرت رسیدند. «هاواردهاکر» نیز در خلال دهه ۱۹۵۰، یکبار در اوائل و بار دیگر در اواخر این دهه، باعرضه دو وسترن عالی به صحنه بازگشت: «آسمان بزرگ» (۱۹۵۱)، و «ریوبراو» (۱۹۵۸).

«آسمان بزرگ» که «کریک داگلاس» و «لولا آلبرایت» در آن بازی داشتند، وسترنی حماسی بود که به بیان ماجراهای مسافرت هزار مایلی گروهی از نخستین تاجران و معامله‌گران پوست خز به سوی میسوری در خلال دهه ۱۸۳۰ می‌پرداخت.

«ریوبراو» یک وسترن پرماجرا و سرگرم‌کننده بود که قهرمانان اصلی آن، یک کلانتر (جان وین) و معاون دائمی الخمرش (دین مارتین)، یک پیرمرد بی‌دندان (والتر برنان) و نیز یک هفت‌تیربند جوان و ماهر (ریکی نلسون) سرانجام موفق میشوند از یک شهر در مقابل تهاجم دسته‌ای یانگی تاراجگر پیروزماندانه دفاع کنند.

این هر دو فیلم با استادی توسط‌هاکر کارگردانی شده بودند ولی البته منتقدین در مورد این دو فیلم، اعتدال را از دست داده و در شرایطی که «ریوبراو» را بیش از حد لازم ستودند، از کنار «آسمان بزرگ» بایستی تفاوتی گذاشتند؛ درحالی‌که این فیلم محققاً یکی از اصیل‌ترین وسترن‌هایی است که ظرف بیست ساله اخیر درباره پیشتازان غرب قدیم ساخته شده است.

یکی از غم‌انگیزترین وقایع دهه ۱۹۵۰، برچیده شدن بساط وسترن‌های درجه B و محو شدن تدریجی چهره‌های مألوف و صمیمی سه‌تن از نامدارترین بازماندگان سلاطین این تیب و وسترن‌ها بود: «روی راجرز»، «جن آتری» و «چارلز استارت».

این هر سه‌تن به ترتیب بین سالهای ۱۹۵۰ الی ۱۹۵۴ آخرین نقش‌های خود را در این قبیل وسترن‌های درجه دو ارائه دادند.

«چگونه غرب تسخیر شد» (۱۹۶۳) نخستین فیلم داستانی سینه‌راما بود. این وسترن دو ساعت و نیمه به ماجراهائی که در خلال سال‌های ۱۸۳۹ تا ۱۸۸۹ (یک دوره پنجاه ساله) وقوع یافته و منجر به فتح غرب آمریکا شدند، اشاره می‌کرد.

این فیلم حماسی گرچه از جانب بسیاری از منتقدین به نحوی غیر منصفانه مورد عیب‌جویی قرار گرفت و بطور کلی استقبال خیلی سردی از آن شد، مع‌الوصف امتیازاتی استثنائی و قابل توجه داشت.

فیلم، رویهم‌رفته از سه اپیزود تشکیل می‌شد که توسط «جان فورد»، «هنری هاتاوی» و «جورج مارشال» کارگردانی شده بود و در این میان اپیزود کوتاه «جان فورد» درباره جنگهای انفصال، خود شاهکاری کوچک بود.

سکانس تیراندازی در قسمت عقب یک قطار در حال حرکت، (مربوط به اپیزود ساخته

«هنری هاتاوی» نیز یکی از تماشائی‌ترین و هیجان‌انگیزترین صحنه‌های فیلم بود. «چگونه غرب تسخیر شد» هر آنچه را که يك وسترن با عظمت و پرخرج باید دارا باشد، در خود داشت: پیش‌تازان و ساکنین اولیه دشتهای بکر و بی‌مرز غرب قدیم، سرخپوستان، گله‌داران و گاوچرانها، کوه‌نشینان، جنگهای انفصال و ماجرای احداث خطوط آهن در نواحی غرب آمریکا. پرداخت فیلم در پاره‌ای قسمتها، وسترن بزرگ و شاهکار آسای «واگن سرپوشیده» را بخاطر می‌آورد.

لیست بازیگران نقشهای اصلی فیلم، از سیزده ستاره بزرگ تشکیل یافته بود و یازده هنرپیشه معروف و سرشناس دیگر نیز ایفاگر رلهای درجه دوم فیلم بودند. از میان ستارگان این وسترن بزرگ، می‌توان از این چندتن یاد کرد: «جیمز استوارت» (يك كوه‌نشین از مهاجرین اولیه)، «گریگوری پک»، «يك قمارباز»، «هنری فاند» (يك شکارچی بوفالو). «جان وین» (ژنرال شرم‌ناز) و «لسی. جی. کاب» به نقش يك مارشال مرزی.

«هنری هاتاوی» سکانسهای مربوط به رودخانه‌ها، دشتهای یاغیان را کارگردانی کرد. «جورج مارشال» ماجرای احداث خطوط آهن را بازگفت و «جان فورد» نیز به شایستگی بسیار اپیزود مربوط به جنگهای انفصال را ساخت. دهه ۱۹۶۰ دهه رخنمائی وسترن سازان جوان و کم‌شهرت بود، کسانی همچون «سام پکین‌پا» و «تام گریز».

آخرین فیلم «پکین‌پا» موسوم به «دسته وحشی» (در ایران: این گروه خشن) که داستان واپسین هفته‌های حیات یکی از آخرین دسته‌های یاغیان غرب را بازمی‌گفت آنچنان با تحسین و اقبال ستایش آمیز منتقدین سراسر دنیا روبرو شد که خیلی زود به عنوان يك شاهکار در ردیف کارهای بزرگ کسانی مثل «جان فورد» و «جورج استیونس» از آن یاد شد.

«پکین‌پا» اول بار در نخستین سالهای دهه اخیر با عرضه وسترنی به اسم «تفنگها در بعد از ظهر» (در ایران: جدال در بعد از ظهر-۱۹۶۲) مورد توجه ناقدین فیلم قرار گرفت. نمایش این وسترن فقیر، فقیر از آن جهت که با بودجه‌ای ناچیز تهیه شده بود ولی محکم و مایه دارد در آمریکا استقبال و تحسین فراوانی به همراه داشت و حتی برخی از مجلات معتبر نام آنرا در لیست بهترین ده فیلم سال قرار دادند.

«پکین‌پا»، دو آکتور تقریباً بازنشسته و «کناره گرفته» وسترن را به ایفای دو نقش عمده این فیلم فراخواند: «جوئل مک کری» و «راندلف اسکات»، دو بازیگری که در خلال دهه‌های چهل و پنجاه پیش از آکتورهای دیگر در فیلمهای وسترن ظاهر شده بودند. وسترنهای ایندو بطور کلی کیفیات سطح بالائی نداشتند ولی البته گاه گداری در فیلمهای با ارزش‌تر و قابل توجه‌تر نیز شرکت می‌جستند.

مثلاً «مک کری» در وسترن کوچک «ویچینا» (۱۹۵۵) ساخته «ژاک تورنور» پر فودمانسی درخشان ارائه داده بود، این فیلم متأسفانه علیرغم ارزشهای آرتیستیکش، آنچنان که شایسته بود مورد ارزیابی منتقدین قرار نگرفت (جالب آنکه «سام پکین‌پا» در این فیلم ایفاگر نقشی کوچک بود - م).

«راندلف اسکات» نیز در وسترن‌های «بادبوتیچر» کارهای باارزشی ارائه داده بود. «جدال در بعد از ظهر» بازگوینده داستان همکاری مخصوصه آمیز دو مرد است در جهت سرپرستی و نظارت بر حمل‌مقداری طلا از یک دهکده کوهستانی. یکی از این دو مرد (جوئل مک کری) حرفه مشخصی ندارد و از آن تیپ آدم‌هایی است که هر کاری به آنها پیشنهاد شود، انجام میدهند. اولی با کوشش بسیار، حکومت نظم و قانون را بر سرزمین مسکونی خود مستقر ساخته است. دیگری، یک هفت تیر بند کهنه کار است که حالا دیگر چابکی و سرعت زمان جوانی خود را در تیراندازی از دست داده است (راندلف اسکات). کاراکتر او به اندازه کاراکتر «مک کری» سمپاتیک و قابل اعتماد نیست و در واقع یک کاراکتر منفی است (البته اول قرار بود که نقش مثبت را «اسکات» و نقش منفی را «مک کری» بازی کند، ولی بعداً این دو با توافق یکدیگر، رله‌هایشان را با هم عوض کردند - م). سکانس کلایماکس فیلم که دربرگیرنده یک صحنه استادانه ساخته شده تیراندازی بود، به نحوی عالی و تحسین انگیز توسط دو آکتور اصلی فیلم بازی شده بود. «جدال در بعد از ظهر» بطور کلی فیلمی است متعلق به رشته درامهای بزرگ «آنتی-رومانتیک» وسترن و همراه با «شین» و «ماجرای نیمروز» در شمار یکی از بهترین وسترن‌های بعد از جنگ به حساب می‌آید.

در «ویل پنی» (۱۹۶۸) ساخته «تام گریز»، «چارلتون هستون» نقش یک کابوی میانه سال و عامی را بازی می‌کند که هر چند گاه یک بار عهده‌دار سرپرستی گله‌ای می‌شود و هر بار که به اجبار کار سرپرستی گله‌ای را رها کرده و به سوی گله می‌رود، این حقیقت را تلخ‌تر و گزنده‌تر درمی‌یابد که پیدا کردن یک کار دائمی چقدر دشوار است. تکیه فیلم، همچون وسترن‌های رئالیستی «ویلیام. اس. هارت» در پنجاه سال قبل، بر سندیته و اصالت است. از تیراندازیهای بزرگ و قهرمانانه در فیلم خبری نیست، کابوی‌ها آدم‌هایی کثیف و فقیر هستند با تمامی نقاط ضعف انسانی. خیابانهای شهرها گل‌آلود و زشت نمایانده می‌شوند و زنان بارها و سالنهای رقص نیز، نه در قیافه جعلی دختران جذاب و پرشور و شور شلنگ و تخته‌انداز، بلکه در قیافه فاحشه‌هایی زشت رفتار و کسریه منظر - همانگونه که واقعاً بودند - نشان داده می‌شوند.

در خلال دهه شصت، وسترن‌های خوب دیگری نیز نشان داده شد. «مادرتین ریت» پس

از عرضه و سترن مدرن «هاد» دو سترن جذاب دیگر نیز ساخت. «محاكمه در آفتاب» و «هومبره» (مرد)، که نقش‌های نخست این هر سه فیلم را «پل نیومن» بازی می‌کرد. «جان استرجس» دنباله‌ای برای سترن معروفش «جدال دراو. کی. کورال» تحت عنوان «ساعت اسلحه» (در ایران: اسلحه) ساخت.

«هاوارد هاگز» و «ریچارد بر وکس» هم به ترتیب دو سترن عالی «الدورادو» و «حرفه ایها» را عرضه کردند. «جان فورد» نیز البته به جز «پائیز قبیله شاین» دو سترن دیگر هم تحت عنوان «گروهان روتلج» (در ایران: متهم) و «مردی که لیبرتی والانس را کشت» ساخت و باین فیلمها، مقام استادی خود را در عرضه و سترن طی دهه گذشته نیز همچنان حفظ کرد. «هنری هاتاوی» که در دهه سی، کاربرد طولانی و پردوام خود را با کارگردانی و سترنهای کم‌خرج متعددی آغاز کرد، در دهه شصت با عرضه سه سترن «پسران کتی الدر»، «نوادا اسمیت» و «جوانمرد» به صحنه و سترن بازگشت.

فیلم اخیر یکی از برجسته‌ترین و سترنهای تمامی سالهای دهه گذشته بود. در این فیلم که «جان وین» به جهت ادائه پر فورمانس درخشان يك مارشال يك چشم با اسم «روستر کابرن» در آن سرانجام برنده يك جايزه اسکار شد، صحنه‌های کلاسیک زیبایی وجود داشت که تا سالهای سال هیچ تماشاگری آنها را از یاد نخواهد برد. سکانس تیراندازی در رودخانه‌ای بیرون يك کلبه چوبی و سکانس فینال فیلم که طی آن «جان وین»، سوار بر اسب در حالیکه دهنه اسبش را به دندان گرفته است و هفت تیری در یکدست و تفنگی در دست دیگر دارد، یکنه بسوی چهار یاغی می‌تازد و آنها را به هلاکت می‌رساند.

در دهه پرحادثه ۱۹۶۰، و سترنهای حماسی همچون دهه ۱۹۵۰، بازاری گرم داشتند. «پائیز قبیله چاین» اثر حماسی «جان فورد» را که به سال ۱۹۶۴ ساخته شد، بی‌تردید باید یکی از بهترین فیلمهای این تیب و سترنها دانست. این فیلم شاهکار آما، نگاهی ستایش‌آمیز و سمپاتیک بود به آخرین بازماندگان سرخپوستان قبیله معروف «چاین»، بعد از این فیلم، باید از و سترن معروف «جان وین»، «آلامو» (۱۹۶۰) نام برد که یکی از پر خرج‌ترین و سترنهای تاریخ سینماست. این فیلم آنچنانکه از اسمش برمی‌آید، با سازی و انعکاس حوادثی بود که منجر به نبرد خونین و معروف «آلامو» به سال ۱۸۳۵ شدند. و سترن «سربازهای يك چشم» (۱۹۶۱) ساخته «مارلون براندو» نیز در ردیف همین و سترنها بود که به خصوص فیلمبرداری فوق‌العاده زیبای آن توسط «چارلز لانگ» از یاد نرفتنی است.

آینده سینمای و سترن در دستهای نه چندان پرتوان سینماگرانی است که در سالیان

اخیر بطور مستمر و منظم در زمینه ساختن فیلمهای وسترن فعالیت داشته‌اند، مردانی همچون «آندرووی مک لاگلن» و «برت کندی»، اینان گرچه هیچ‌یک هنوز فیلمهایی نساخته‌اند که بتوان همسنگی با وسترنهای عالی معاصرین بزرگشان «پکین پا» و «گریز» را داشته باشند، مع الوصف راه را بر این پیش‌بینی که در آینده، به احتمال، خواهند توانست وسترنهای سطح بالا و با ارزش ارائه دهند نیز نبسته‌اند.

«مک لاگلن»، پسر آکتور مشهور «ویکتور مک لاگلن» سالهادر مقام یک آسیستان در خدمت «فورد» کبیر بود و در واقع افتخار شاگردی وی را داشت (او از موقعی که خود مستقلا دست به کار فیلمسازی زده است، همواره فرصت کار کردن با فیلمبردار چیره دست آثار فورد «ویلیام. ا. ج. کلوتیه» را غنیمت شمرده است).

«مک لاگلن» تا بحال اکثر وسترنهایش را با «جیمز استوارت» (شناندوا - در ایران: گلوله مرزی نمیشناسد - نسل کمیاب، باندولرو) و «بابا جان وین» («مک لین تاک»، «گروه شکست ناپذیر» و این اواخر «شزم») ساخته است.

وسترنهای «برت کندی» جوان نیز چندان مهجور نبوده‌اند: «رام کنندگان» (هنری فاندا، گلن فورد)، «به اوقات سخت خوشی آمدی» (هنری فاندا)، «دلیجان آتش» (جان وین، کرک داگلاس) و «مردان خوب، مردان بد» (رابرت میچم).

ترجمه: ابوالحسن علوی طباطبائی

(۲)

وسترن اروپائی

بطور کلی تغییرات اساسی در قهرمان‌سازی فیلمهای وسترن از بعد از جنگ جهانی دوم شروع شد. و رفته رفته قهرمانان فیلمهای وسترن تبدیل به انسانهای بدگمان و بدبین شدند و خشونت جای همه چیز را گرفت و از آنجا بود که فیلمهای وسترن جدید یا «نئو وسترن» به بازار آمد. شاید «هفت دلاور» و «سربازهای یک چشم» شروع آن بود، خلاصه اینکه در همین دهه ۶۰ بود که در اروپا (بخصوص ایتالیا) و سایر کشورهای جهان آثار وسترن ساخته شد. تفاوت میان آنها و وسترن‌های گذشته را میتوان در فرم و محتوی، لحن بیان و شخصیت پردازی و نحوه خشونت آنها بیان نمود. اولین موضوع اینست که قهرمان بصورت «ضد قهرمان» در آمده و مردی است که ما از دوست داشتن او متنفریم در ضمن بخاطر همین تنفر مورد علاقه و محبت ماست و با او همدردی میکنیم. ادائه بهترین نوع این شخصیت وسترن در سه فیلم

«بخاطر يك مشت دلار»، «بخاطر چند دلار بیشتر» و «خوب، بد، زشت» توسط «کلینت ایستوود» صورت گرفته است. او مردی است کاملاً آگاه، زرنگ و خون سرد که بهیچ کس جز خودش اطمینان ندارد، میانه‌اش با قانون خوب نیست، به دنبال ماجرا می‌رود و هر چیز را در حد آسان‌تری جستجو می‌کند. مثل عشق به زنها، کشتن سریع و غیره، او حرفی ندارد و گلوله بجای او سخن می‌گوید.

شاید توجه به این وسترن‌های جدید بخاطر شباهتی باشد که مردم امروز در آنها و محیط زندگی خود می‌بینند. باید دانست که این نئو وسترن‌ها باعث بشهرت رسیدن عده‌ای در عالم سینما شدند. کارگردانی چون «سرجیو لئونیه»، «دوچه تساری» و «سرجیو کوربوجی» و بازیگرانی چون «کلینت ایستوود» (که قبلاً فقط در فیلم‌های تلویزیونی «روهاید» بازی داشت) «جولیانو جما» (با نام آمریکائی: «موتگمری وود»)، «پیر بریس»، «فرناندو سانچو» و «لی وان کلیف» که در آثار وسترن آمریکائی نقش‌های ضدقهرمان را ایفا می‌کرد بشهرت رسیدند. و موزیسین‌هایی چون «اینیو مودیکو» و «ریز او تولانی» که برای این وسترن‌ها موزیک متن می‌ساختند نام خود را در ردیف آهنگ‌سازان درجه اول سینما قرار دادند. محیطی که در برابر چشمان مادر آثار وسترن ایتالیائی گشوده میشود از نظر قانونی تابع جنگل است، دنیائی است پر از جایزه بگیران وحشی، ضدقهرمانان خشن و بیرحم، راهزنان مکزیکی دیوانه و مست که با صدای بلند و وسادیسمی می‌خندند و نهایت خشونت و شکنجه را با قربانی خود انجام می‌دهند. تقریباً همزمان با ورود وسترن‌های ایتالیائی به بازار بود که سینمای آلمان نیز به وسترن روی آورد. اغلب آثار اولیه آنها صرفاً برداشتی از وسترن بود نظیر ملودرام‌هایی، چون ملکه آمازون، و دختری به نام «رزماری» ولی بطور کلی بیشتر آثار وسترن سینمای آلمان که بعدها رونق تجاری یافتند بخاطر نوشته‌های شخصی بنام «کارل می» بود قهرمانان او دو نفر بنام‌های «اولد شاترهند» شکارچی دلیر و «وینیتو» سرخپوست شجاع بودند. در سال ۱۹۶۲ «هارولد رید» فیلمی بنام «گنج دریاچه نقره‌ای» با شرکت: «لکس بارکر» و «پتر بریس» کارگردانی نمود. آثار بعدی وسترن آلمانی مانند: «سرخپوست جنگجو» قسمت یکم و دوم محصول ۱۹۶۳ «آخرین فرد قبیله شجاعان»، «آخرین نبرد آپاچی» (۱۹۶۴) و «بکار گردانی» «هو گو فریکونز» می‌باشند.

بازیگران دیگری که با شرکت در وسترن‌های غیر آمریکائی بشهرت رسیدند عبارتند از: «جیان ماریا ولونته»، «کامرون میچل»، «الای والاک»، «فرانک ولف»، «وان هفلین»، «رابرت رایان»، «ریچارد کنت»، «الکس کورد»، «آرتور کندی» و «فرانکو نرو».

متأسفانه این فیلمها در سینمای آمریکا تأثیر فراوانی بجا گذاشتند، در آثار وسترن نو توجهی به زندگی سرخپوستان شده است. در دو فیلم «سرباز آبی» و «بزرگ مرد کوچک» سعی شده که حتی الامکان مصیبت واقعی این توده از مردم بیان شود

جنبه‌های فیزیکی خشونت در وسترن جدید بخوبی روشن است. در این آثار خشونت جنبه دفاعی ندارد و همچنین طرح آن در داستان بعنوان موضوعی احساساتی و رمانتیک مطرح نیست. کارگردان تلاش می‌کند درد و رنج کسی را که مورد اصابت گلوله قرار می‌گیرد به بهترین وجه نشان دهد. شاید علت استقبال جهانی فیلم «این گروه خشن» در سراسر جهان بخاطر همین موضوع باشد. عریانی خشونت و کشتار در این فیلم بی نظیر است. سینمای وسترن در تلویزیون نیز توانسته جای خود را باز کند. تلویزیون همیشه برای سینما دقیمی محسوب میشده است ولی از نظر سینمای وسترن بخصوص در آمریکا که مورد نظر ماست کمک فراوانی به سینمای وسترن نموده است.

(۳)

وسترن تلویزیونی

وسترن تلویزیونی از اواخر دهه ۴۰ و اوائل دهه ۵۰ آغاز شد . بیشتر آثار وسترن درجه دو که از دهه ۳۰ باین طرف ساخته شده بودند توانستند برای خود جایگاه محکمی در تلویزیون پیدا کنند و این شاید تولد دوباره‌ای برای وسترنهای قدیمی بود . بازیگران قدیمی فیلمهای درجه دوم وسترن خود در امر کارگردانی و تهیه و چاپ نسخه‌های جدید آثارشان همت گماشتند . از آنجمله « جین اوتری » شروع بساختن يك سری وسترنهای خاص کودکان نمود که در یکی از آن سریالها خودش ایفای نقش میکردولی در بقیه وسترنهای سریالی که تهیه نمود از کسانی چون «جک ماهونی» (در فیلم تلویزیونی *The Range Rider*)، «دیک جونز» (در فیلم: «پسر بوفالو بیل») و «گیل دیویس» (در فیلم: «آنی اوکلی») استفاده کرد. او همچنین يك

سری آثار وسترن تلویزیونی با شرکت اسب معروفش «شامپیون» ساخت (مانند: «ماجراهای شامپیون»، «شامپیون اسب عجیب» و غیره)، «روی راجرز» نیز که از بازیگران همان سالها بود از این فعالیتها عقب نماند. او همسرش «دیل ایوانز» و اسبش «تریگر» را وارد وسترنهای تلویزیونی نمود ولی آثار او نتوانست با اقبال تماشاگران همچون آثار دیگران روبرو شوند. از طرف دیگر «ویلیام بوید» شروع به ساختن و چاپ نسخه‌های قدیمی فیلمهای گذشته‌اش که درباره «هوپلانگ کسیدی» بود نمود. اوج موفقیت این آثار در اواسط دهه ۵۰ بود. ضمناً شخصیت‌های تاریخی و افسانه‌ای گذشته نظیر «بیل هیگاک» و غیره بر پرده تلویزیون زنده شدند از آنجمله فیلم «وایلد بیل هیگاک» با شرکت «گای مدیسون» و فیلم «کیت کارسون و ماجراهایش» با شرکت «بیل ویلیامز» و فیلم «سیسکو کید» که افسانه‌ای است و سترن به سبک ماجراهای «روبن هود» به کارگردانی «لامبرت هیلیر» و با شرکت «دونکان رنالدو» و بالاخره فیلم معروف «یکه سوار» با شرکت «کلایتون مور» و «جی سیلور هیلز».

دروسترنهای تلویزیونی از ابتدا کمیت از نظر تعداد و زمان نمایش مطرح بوده است. فیلمهای نیمساعته به یکساعت و بیشتر کشیده شده است. هر چه از زمان شروع وسترنهای تلویزیونی میگذرد داستانهای مطرح شده با آکسیون بیشتر، آرامش کمتر، خشونت بیشتر و تاحدی کم‌دی میباشند. دوران وسترنهایی که از آن صحبت کردیم در اواخر دهه ۵۰ به پایان رسید و از آن بی‌عده یک سری وسترنهای جدی‌تر و واقعی‌تر که داستان آن برای بزرگترها طرح ریزی شده بود بروی پرده آمد. اولین فیلم از این سری «دود طپانچه» بود که با موفقیت زیاد چه از نظر تجاری و چه هنری رو برو شد. این فیلم ماجراهای «مت دیلون» کلانتر معروف داج‌سیتی را بیان میکرد و نقش او را «جیمز آرنس» بعهده داشت. کارگردانهای مشهوری چون «پکین‌پا» و «آندورمک لاگن» کارگردانی این سریال موفق را بعهده داشته‌اند.

در میان بازیگران وسترنهای تلویزیونی که توانستند بشهرت و معروفیتی برسند «کلینت واکر»، «دیل رابرتسون»، «تای هاردین» و «رابرت هودتن» در همان حد تلویزیونی کارشان بالا گرفت ولی بیش از آن نتوانستند پیشرفت کنند در حالیکه کار «کلینت ایستوود» و «جیمز گارنر» از همین فیلمهای تلویزیونی به سینما کشید. «دیل رابرتسون» را که نام بردیم بازیگر فیلم «ولز فارگو»، «کلینت واکر» بازیگر «شاین»، و «جان اسمیت» و «رابرت فولر» بازیگران فیلم «لارامی» بودند. «دان بلوکر» فقید جزو بازیگران فیلم «بونانزا» بود همراه او «مایکل لندن» و «لودن گرین» نیز شرکت داشتند. در این فیلم و سایر آثار وسترن تلویزیونی بازیگران مهمان نظیر «ایون دوکارلو»، «آیدا لوپینو»، «جیمز کابرن»،

«رابرت وان»، «ارنست بورگناین»، «دان دوریا» و عده‌ای از بازیگران امروزی شرکت داشته‌اند.

«هنری فاند» در فیلم «معاون کلانتر» نقش مارشال ایالتی را داشت ولی کارهای سینمائیش اغلب به او مهلت نمیداد که در عالم تلویزیون پیشرفتی کند و در این فیلم نام «آلن کیس» بعنوان هنرپیشه اول عنوان میشد. «گلن فورد» نیز بازیگر سریالهای تلویزیونی Cade's County بود. در میان این فیلمها «روهاید» شاید از همه حقیقی‌تر و واقع‌بین‌تر باشد. این فیلم بر پایه حوادث واقعی گله داران امریکاکه درسالهای ۱۸۷۰ اتفاق می‌افتاد بود و «اریک فلمینگ»، «کلینت ایستوود» و عده‌ای دیگر از بازیگران آن بودند. از جمله کارگردانان این سریال میتوان «آر. جی. اسپرینگستین» را نام برد. اوائل دهه ۶۰ زمان شکوفا شدن آثاری نظیر «ماوریک» با شرکت «جیمز گارنر» و فیلم «تفنگ داشته باش مسافرت کن» با شرکت «ریچارد بون» بود. که هر دوی آنها از راه همین سریالها به سینما راه یافتند. سریال «ماوریک» بعداً با کنار رفتن «جیمز گارنر» با بازیگرانی چون «جک کلی» و «راجرمور» ادامه یافت. کارگردانی فیلم «تفنگ داشته باش مسافرت کن» بمعده «لوئیس مایل استون» بود و بعدها «آندرومک لاگلن» آنرا بمعده گرفت. از جمله فیلمنامه نویسان این سریال میتوان «سام پکینپا» را نام برد. از سریالهای دیگر تلویزیونی «برانکو» با شرکت «تای هاردین» و «تندر فوت» با شرکت «ویل هوچینز» است. و همچنین «جرج مونگمری» در «شهر سیمادون» و «جنف مارو» (ضد قهرمان فیلم «جنگل تخته سیاه») در سریال «یونیون پاسیفیک» که ناموفق بود شرکت داشتند. سریالهای وسترن تلویزیونی دهه ۶۰ با فیلم «واگون ترین» که برداشتی از رئیس دلیمان «جان فورد» بود آغاز شد این فیلم با شرکت «وارد بانده» و «رابرت هورتن» تهیه میشد. «رابرت هورتن» از موفقیت‌هایی که در این سریال نصیب وی گشته بود استفاده کرد و شخصاً دست به تهیه سریال وسترنی بنام «مردی بنام شناندوآ» زد ولی با اقبال مردم روبرو نشد نام این بازیگر تقریباً از خاطرها رفته است.

از اوسط دهه ۶۰ فیلمهای وسترن از نظر کیفیت و کمیت دچار رکود عجیبی شده است. هر چه زمان میگذرد تعدادشان کمتر و محتوی آنها رو به نقصان میرود. یکی از بدو ام‌ترین سریالهای وسترن تلویزیونی «ویرجینیائی» با شرکت «جیمز دروری» میباشد. در این فیلم بازیگران مهمانی چون «بت دیویس»، «نانسی سیناترا»، «رابرت رد فورد» و «نویل برنده» شرکت داشته‌اند. «چاپارل» سریال دیگری است که با شرکت «لیف اریکسون»، «کامرون میچل» و «مارک اسلید» تهیه میشود و داستان خانواده‌ای است که در ایالات غربی که بتازگی تسخیر

شده‌اند زندگی خود را در مزرعه‌ای آغاز کرده‌اند و در همانجا با حوادثی روبرو می‌شوند. «دره بزرگ» نام وسترن سریال دیگری با شرکت «باربادا استانویک» می‌باشد. «چک کانرز» بازیگر معروف سینما از اواسط دهه ۶۰ با سریالهای وسترن تلویزیون «تفنگدار» و «نشاندار» معروف شد. فیلمهای دیگر وسترن تلویزیونی عبارتند از:

«کاستر» با شرکت «وین ماندر» ، «مونروها» با شرکت «مایکل آندرسون» (پسر) و «تمپل هوستون» با شرکت «جفری هانتز» «سیمارون استریپ» با شرکت «استوارت ویتمن» و بالاخره «لاردو» با شرکت «نویل براند» و شاید سریال «آلیاس اسمیت و جونز» با شرکت «بن مورفی» تهیه می‌شود آخرین کار ارائه شده باشد این سریال تقلیدی از داستان «باچ کسیدی» و «ساندنس کید» بشمار می‌رود .

هرچند وسترن در تلویزیون بنحوبهتر و کاملتری از سایر آثار تلویزیونی ارائه شده ولی کلاً نتوانسته چیزی بر تاریخ سینمای وسترن بیفزاید جز اینکه از نظر تکنیک و استفاده از پرده بزرگ و دور از حقیقت بودن محتوی نیز کمبود دارد. امروزه بخاطر رقابت تلویزیون و برتری نسبی این اختراع به سینما تقریباً بیشتر وسایل فیلمبرداری سینما در استودیوهای مجهز تلویزیونی بکار گرفته میشود و از تمام امکانات موجود برای تهیه فیلم تلویزیونی استفاده میشود. درخاتمه هر چند نمیتوان بدرستی پیش‌بینی نمود و حدس زد ولی شاید زمانی برسد که دیگر کسی این نوع سینما را نشناسد و فقط در تاریخ سینما از آن نام ببرند ولی بیان این موضوع هنوز زود است و نمیتوان چنین سطحی قضاوت نمود.

کارگردانان بزرگ وسترن

اکثر کارگردانان امریکائی در ابتدای کارشان در سینما و حتی پس از گذشت سالهای بعد به فیلمسازی وسترن پرداخته‌اند. برداشتی که این کارگردانان از تاریخ گذشته غرب آمریکا داشته و بر پرده سینما آورده‌اند جنبه‌ای رمانتیک و افسانه‌ای خاصی دارد که با آنچه در غرب اتفاق افتاده است تفاوتی فاحش دارد. مسلم است از نظر تاریخی، غرب آمریکا در آن دوران پر از مردمی بود که مهاجرین اولیه ایالات غربی را تشکیل می‌دادند. ایالاتی که بیشتر قسمت‌های آن در آن زمان غیر قابل سکونت و دور افتاده بود و شهرها در وضعی ابتدائی بنا شده و محیط آنها همیشه از گردوغبار پر بود و زمانی که باران می‌آمد گل ولای فراوان زندگی مردم را فلج می‌کرد. آدمکشی

و بی قانونی رواج داشت و شللول بندها به فعالیت مشغول بودند. خلاصه اینکه فیلمسازان اندکی تلاش کرده‌اند که چهره واقعی غرب را نشان دهند و سایرین به افسانه‌ها و قصه‌های عامیانه و مردم‌پسند خود را راضی نگه داشته‌اند.

در اینجا شاید بتوان اهمیت و بزرگی کلیه آفرینندگان سینمای وسترن را بررسی نمود ولی این تلاش که حتی الامکان و با آخرین اطلاعات موجود تهیه شده است شاید بتواند برای علاقمندان سینمای وسترن راهگشا و مفید باشد.

جان فورد

(متولد ۱۸۹۵)

اولین کارگردان مورد نظر است که برخلاف آنچه در مصاحبه‌ها و گفتگوهای که با او داشته‌اند و گفته است که: «من فیلم وسترن را صرفاً برای تنوع می‌سازم» (و این شاید بخاطر منتقدین و سینما نویسهائی باشد که خواسته‌اند او را بطرز دیگری معرفی کنند) میگوید: «من به ساختن فیلم وسترن بسیار علاقه دارم و اگر به اختیار و اراده و میل خودم بود شاید در طول مسیر زندگی هنری ام به وسترن‌سازی پرداخته بودم.» البته آثار فورد نظیر «خوشه‌های خشم»، «مرد آرام» و غیره که برایش جوایز اسکار بارمغان آورده‌اند همگی غیر وسترن بوده‌اند. و شاید در اواخر مسیر زندگی هنریش بود که همگی این نکته را دریافتند که تا کنون کسی چون «جان فورد» نتوانسته است چهره واقعی غرب را بنمایاند. و گروهی او را شاعر بزرگ و رماتیک‌گرای غرب نامیدند.

او که از خانواده‌ای ایرلندی در سال ۱۸۹۵ بدنیآ آمد و بارها در زمان کودکی به ایرلند رفته بود، در سال ۱۹۱۳ با بعالم سینما گذاشت. قبل از او برادرش «فرانسیس فورد» بجرگه فیلمسازان و بازیگران هالیوود پیوسته بود. او از کارهای مختلف پشت صحنه‌کارش

را شروع کرد و بعدها کمک کارگردان هم شد و حتی در فیلم «تولد يك ملت» اثر «گریفیث» نیز بازی کرده است. اولین فیلم او «تورنادو» نام دارد که در آن «علاوه» بر نویسندگی و کارگردانی نقشی هم به عهده داشت و در آن زمان خودش را «جک فورد» مینامید. بازیگران معروفی چون «هاری کاری»، «هوت گیسون»، «تام میکس» و «بوک جونز» در آثار اولیه «فورد» درخشیدند بخصوص «هاری کاری» که در ۲۶ فیلم او نقش اول را داشت. فیلمی که برای او موفقیت بین المللی به همراه داشت «اسب آهنین» محصول ۱۹۲۴ است که حماسه‌ای از احداث راه آهن در دشتهای غرب است و جزء آثار کلاسیک سینماست. فیلم دیگر او محصول سال ۱۹۲۶ «سه مرد شریک» نام دارد که زیرکی و مهارت کارگردان در صحنه سازی و نماهای مختلف و تکنیک خاص در آن هویدا است. از آن بیعت تا سال ۱۹۳۹ که فیلم «دلبران» را ساخت و سترن دیگری عرضه نکرد و این شاهکار فراموش نشدنی پس از فیلم «واکنشهای سرپوشیده» اثر «جیمز کروز» پر نفوذترین و قویترین و سترن محسوب میشود. اولین فیلم رنگی او بنام «طبله‌های موهاک» در همان سال ساخته شد ولی شاید بهترین آثار و سترن او بین سالهای ۱۹۴۶ تا ۱۹۵۰ بوجود آمده باشد.

«کلماتین عزیزم» - «قلعه آپاچی» - «دختر روبانی زرد بر سر داشت» - «رئیس دلبران» و «ریوگراند» از آثار فراموش نشدنی و جاودان «فورد» میباشند. ۶ سال بعد خوشبینی این کارگردان نسبت بدنمای و سترن از میان رفت و نوعی تأسف و بدبینی و اندوه جای آنرا گرفت و آن باعث شد که آثاری همچون: «در جستجوی خواهر»، «سواره نظام»، «متهم»، «دو سوار»، «مردی که لیبرتی والانس را کشت» و «چگونه غرب تسخیر شد» (فصل نبرد شایلو) و بالاخره «پائیز قبیله شاین» بوجود آید.

بیشتر آثار برجسته «جان فورد» که شامل فیلمهای و سترن او نیز میشود به مسائلی چون رشد و پیشرفت جامعه امریکا پرداخته است. این کارگردان در باره اکثر حوادث تاریخی کشورش از مستعمرات اولیه غرب گرفته تا جنگهای داخلی و از بین بردن سرخپوستها و غیره فیلم ساخته است. و با اینکار افسانه امریکا را در قالب معیارهای انسانی بیان نمود و به آن روح بخشید. قهرمانان فیلمهای حماسی او از مردم عادی و انسانهای بزرگ تاریخ تشکیل یافته‌اند و بالاتر از همه اوسعی کرده است که ارتباطات مردان و زنان معمولی را با زمین و خودشان بعنوان پیشروان غرب و برادران متحد با بیان زیبا و شاعرانه و هیجان انگیز نشان داده است.

«فورد» نحوه زندگانی و سترن را ارج مینهد و بر نابود شدن آن تأسف می‌خورد هر چند همیشه آنطور که دلخواه و خواسته اوست زندگانی «وسترن» را بر پرده سینما مجسم

کرده است. طرز بررسی او در مورد فیلمهای وسترن همچون بیشتر کارگردانان سرد و بی احساس نیست بلکه عاطفی است و تصویری شخصی و مبتکرانه از سرزمینهای غربی در برابر خویش مجسم میکند. لحظات گرم و فی البداهه فیلمهایش بیش از آنچه بخاطر اتفاق و مناسبت خاصی باشد بصورت يك کمدي کسل کننده و سراسر خنده جلوه میکنند.

آثار وسترن «فورد» هرگز با دقت و کفایت ساخته نمیشوند او گفته است که هنگام فیلمبرداری، خودش فیلمهایش را در دوربین شکل میدهد و از این نظر مونتور او کار زیادی نخواهد داشت. این کارگردان خودش و روش کارش را سنت گرا و پیرو رسوم میدانند. او فیلم سیاه و سفید را به رنگی گر جیح میدهد و سعی دارد آثارش را بجای پردههای عریض بر پردههای معمولی نشان دهد. همکاران او نیز در اغلب فیلمهایش از بازیگران گرفته تا فیلمبرداران و تکنسین - هایش همگی تا حد امکان ثابت و دائمی هستند.

در بهترین آثارش همیشه سعی کرده است که قوه تشخیص بصری را با آکسیونهای مهیج، احساسات درست و بجا، نرمش کامل و جزئیات درونی شخصیتهایش را درهم می آمیزد و کسی است که از بازیگران محدود و ناشناخته به بهترین نحو استفاده میکند. بهترین نمونه آن «جان وین» است که سایر کارگردانان فیلمهای وسترن قبلا نتوانسته بودند آنچه در اوست نشان دهند.

«اورسن ولز» درباره او گفته است: «وقتی فیلمهای برجسته «فورد» را می بینیم احساس میکنیم که سینما زنده است و بوی جهانی واقعی بمشام ما میخورد.»

باد بو تیچر^۱

(متولد ۱۹۱۶)

کارگردانی است که توانسته است شهرت قابل ملاحظه ای در آثار گانگستری، گاو بازی و آثار وسترن با فرمول تجارتي خاص خود بوجود آورد. منتقدین فرانسوی اولین کسانی بودند که درباره آثار « بو تیچر » قلمفرسائی کردند

وبعدا معاصرین آنان در امریکا و انگلستان پی به اهمیت او بردند و توانستند نبوغ ذاتی او را بشناسانند. او اشتهار خود را در مورد آثار وسترنی که ساخته است مدیون بازیکنی هنرمند چون «راندلف اسکات» می باشد.

این آثار نسبت به فیلمهای شبیه خود از نظر تواضع، خام بودن، خشن بودن که ظاهراً ساده بنظر می آیند دارای ظرافت و عمق خاصی می باشند. همین است که از نظر تجاری موفقیت دارند. آثار وسترن «بوتی چر» باعث معرفی بازیگران موفق چون :

«لی ماروین»، «ریچارد بون»، «هنری سیلوا»، «کرگ استیونس»، «ریچارد راست»، «جیمز بست»، «جیمز کابرن» و «کلود اکینز» بعالم سینما شد.

«بوتی چر» پیش از آن که وارد سینما شود در «مکزیکو» به حرفه گاو بازی اشتغال داشت. کار خود را در سینما بعنوان مشاور فنی «روبن مامولیان» در فیلم «خون و شن» محصول ۱۹۴۱ آغاز کرد و بالاخره کارش از دستگیری به کارگردانی رسید. اولین وسترن او بنام «سیمارون کید» با شرکت «ادی مورفی» و «جیمز بست» در سال ۱۹۵۱ ساخته شد و در همان سال فیلم «گاو باز و خانم» را ساخت که «فورد» در تدوین فیلم او را یاری نمود. در سالهای ۱۹۵۲ و ۱۹۵۳ فیلمهای وسترن دیگری نظیر «برانکو باستر»، «افقهای غرب» با شرکت «رابرت رایان»، «سمینول» با شرکت «راک هودسن»، «مردی از آلامو» با شرکت «گلن فورد» و بالاخره فیلم «بالهای عقاب» را با شرکت «وان هفلین» کارگردانی کرد. و سپس در سال ۱۹۵۶ با فیلم «هفت مرد از حالا» را با شرکت «راندلف اسکات» کارگردانی نمود که این آغاز دوران پر ثمر حیات سینمایی این هنرمند است.

آثار بعدی او که در تمام آنها «راندلف اسکات» نقش اول را داشت و «برت کندی» اکثر فیلمنامه های آن را تهیه می نمود عبارت بودند از: «هدف بلند»، «تصمیم در غروب»، «بوکانان تنها می تازد»، «تنها بتاز»، «Westbound» و «قرارگاه کومانچی» که در میان آنان فقط فیلم «Westbound» نتوانست چون سایر آثارش اهمیت پیدا کند. در آثار وسترن «بوتی چر» همیشه عشق به گاو بازی خودنمایی می کند، قهرمانان او ستیزه جویان مغرور و تنهایی همچون ماتادورهای میدانهای گاو بازی بشمار میروند که برای زنده ماندن در محیط پر آشوب غرب تلاش مینمایند. شخصیتهای ضد قهرمان او در حقیقت گاوهای خشمگین میدان گاو بازی هستند که نومیدانه برای زنده ماندن خود در فرمالیتند. صحنه کشته شدن «لی ماروین» بدست «اسکات» در فیلم «Seven man from now» (هفت مرد از حالا) بطوریکه پیش از آنکه فرصتی پیدا کند گلوله ای در قلبش می نشیند و او را می کشد نمایشگر زخمی است

که شمشیر «ماتادور» بر گاوی وارد می‌نماید .

شخصیتهای «بوتی‌چر» همچون خودش تنها ، زیرك و با هوش بوده و در مقابل پیش آمدهای زندگی بسختی مقاومت می‌کنند و چنانچه خود «بوتی‌چر» گفته است آنها تصمیم به انجام کاری می‌گیرند چون می‌خواهند که آنکارا بکنند حال اگر در این راه کشته شوند (که این موضوع در بیشتر آنان صادق است) باین علت است که آرزوی آنان فقط با اینگونه تلاش بر آورده می‌شود . مردانی که «اسکات» شخصیت آنان را قهرمانانه بر پرده سینما مجسم می‌کند مردانی هستند درستکار که علاقمندند مردانه زندگی کنند اما ذهن اغلب آنان با انتقام آلوده می‌شود که یا ناشی از قتل و یا تجاوز به زنی است . این قهرمانان در آخر کار زار زنده می‌مانند ولی سرانجام چون ضد قهرمانان و مردان شروری که در مقابل آنان قد علم کرده و بخاک هلاکت می‌افتند پاک باخته شده و چیزی به کف نمی‌آورند و از این حس انتقام جوئی شان چیزی جز رضایتی اندك و اندوهی عمیق عایدشان نمی‌شود .

سبك کار «بوتی‌چر» بطور شگفت آوری ساده و اقتصادی است . و کلیه آثارش در چهارچوب يك موضوع و محل وقوع داستان بوده و شخصیت قهرمانانش یکسان باقی می‌ماند . این کارگردان به جنبش و اکسیون بیشتر ازیبان عقاید اهمیت میدهد . خشونت سازش ناپذیر او در فیلمهایش «هدف بلند» (مبارز رشید) که در صحنه ای تیری به صورت «ریچارد بون» شلیک می‌شود و در «قرارگاه کومانچی» که پایش در رکاب اسب می‌ماند و تا مسافتی بروی زمین کشیده می‌شود باطنز فیلمنامه «برت کندی» و بازی خشك و کنایه آمیز «راندلف اسکات» جبران می‌شود . «بوتی‌چر» از نظر صرفه جوئی در وقت و هزینه در آفرینش آثار ارزشمندش نسبت به سایر کارگردانان وسترن فیلمسازی بی‌همتا محسوب می‌شود .

جیمز کروز^۱

(۱۹۴۲ - ۱۸۸۴)

این کارگردان در سال ۱۹۲۷ هفته‌ای ۷ هزار دلار از کارش در هالیوود درآمد داشت و از این نظر در میان کارگردانان آن روزها لیوود کسی به اندازه او دستمزد دریافت نمی‌کرد. معینا جزو کارگردانان بزرگ محسوب نمی‌شد و شهرت او بیشتر بخاطر فیلمی وسترن بنام «واگن‌های سرپوشیده» بود که اولین فیلم وسترن حماسی محسوب شده و اولین اثر وسترنی است که در مناطق وسیعی فیلمبرداری شده است.

«کروز» در سال ۱۸۸۴ بدنیا آمد. ابتدا به کار بازیگری در سینما پرداخت و در سال ۱۹۱۴ بخاطر سریال معروفش بنام «راز میلیون دلاری» معروف شد. در سال ۱۹۱۸ اولین فیلم خود را ساخت و در سال ۱۹۲۳ طرح بزرگ خود را که بعدها موفق‌ترین اثر تجاری آن روزگار محسوب می‌شد و تأثیر بی‌اندازه‌ای بر سینمای وسترن داشت بوجود آورد. «واگن‌های سرپوشیده» بخاطر شکوه، عظمت و فیلمبرداری بی‌نظیری که از مناظر عالی دشتهای غرب داشت توجه مردم زمان خود را بخود جلب نمود. (متأسفانه امروزه از همان دشتهای وسیع و مناظر عالی بخوبی استفاده نمی‌شود و برداشتی بیروح در این مورد وجود دارد). این فیلم به سینمای وسترن محبوبیتی خاص بخشید که سابقه نداشت و نام «کروز» را در تاریخ سینمای وسترن جاودانی ساخت.

«کروز» در سالهای ۱۹۲۵ و ۱۹۳۴ و ۱۹۳۶ فقط سه فیلم وسترن به نامهای «سریع‌السیرپانی»، «هلدورادو» و «طلای سوتر» را که وسترنی حماسی بود ساخت که هیچکدام نتوانستند محبوبیتی در نزد دوستداران سینمای وسترن بوجود آورند. این کارگردان به سال ۱۹۴۲ در نهایت فقر و تنگدستی درگذشت.

دل‌مردیوز^۱

(متولد ۱۹۰۴)

این کارگردان مدت زیادی ناشناس ماند و کسی به اهمیت او در سینمای وسترن پی‌نبرد شاید بخاطر این بود که هرگز فیلم وسترن حماسی نساخت. او سینماگر مستند ساز سینمای وسترن است که برداشت واقعیت‌گرایانه‌ای حتی بیش از «ویلیام. اس. هارت» از سینمای وسترن داشت. و علاوه بر این تلاش می‌نمود که در کارش واقعیت‌گرایی و هنر سینما را در هم آمیزد.

گرایش او به جلوه دادن واقعیت از زمینه خانوادگی‌ش سرچشمه می‌گیرد. خانواده‌ای که پیشروان سرزمینها و دشتهای غرب بودند. پدر بزرگش دسته‌ای واگن‌سرپوشیده را در سفری هدایت کرده و در پست سواره خدمت کرده بود. خود «دل‌مردیوز» سالهای جوانیش را مدتی نزد قبایل سرخپوست «هوپی» و «ناواهو» گذرانده بود. کارش را بعنوان دستیار تهیه‌کننده با فیلم «واگن‌های سرپوشیده» (کروز) شروع نمود و در سال ۱۹۴۳ شروع به کارگردانی نمود. «تیرشکسته» محصول سال ۱۹۵۰ از آثار بی نظیر اوست که شاید از زمان «گریفیث» و «اینس» اولین فیلمی باشد که سرخپوستان را همچون انسانهایی با هوش نشان داده است (تسا قبل از سال ۱۹۵۰ از سرخپوستان همچون وحشیانی بی‌قانون و بی تمدن یاد میشد). فیلم «تیرشکسته» اثری شکوهمند پر از نکات زیبا و انسانی است و عشق و دوستی را بین یک سرخپوست (جف چندلر) و یک سفید پوست (جیمز استوارت) بررسی میکند. فیلم «ضربه طبل» محصول ۱۹۵۴ اثر دیگری از او است که در آن باز هم به سرخپوستان پرداخته است.

اهمیت آثار وسترن «دیوز» در درستی و اعتبار آنهاست. «فورد» سعی داشت غرب را آنطور که باید باشد نشان دهد درحالی‌که «دیوز» غرب را آنطور که بود نشان میداد. در

آثار او جنبه‌های رماتیکی و احساسی وجود ندارد، شخصیت‌های او قسمتی از اجتماع کارگری هستند: در «جوبال» محصول سال ۱۹۵۶ گله دارند و در «کابوی» محصول سال ۱۹۵۸ گاوپران میباشند و در «درخت اعدام» محصول سال ۱۹۵۹ معدنچی هستند و در هر مورد جزئیات زمینه حادثه‌ای بقدر کافی در دست است. «دیوز» داستانهای فیلمهایش را به روشی که از لحاظ بصری کند ولی مستقیم است بیان می‌کند و میگوید: «بیشتر ترجیح میدهم که تماشاگر بوجود کارگردان فیلم پی‌نبرد و این فرضیه اساسی و کلی من در مورد کارگردانی است.» این سینماگر در بیشتر آثارش خود عهده‌دار ایفای نقشهای خطرناک بوده و بارها بعنوان بدل در صحنه‌های مختلف ظاهر شده است. «بازگشت تکراسی» نام اثر دیگر اوست که «والتر برنان» بهترین نقش وسترن خود را در آن نمایانده است. ولی دو اثر مهم او بعد از «تیرشکسته» عبارتند از: «سه و ده دقیقه به یوما» (در تهران: «قطار سه و ده دقیقه») و «آخرین دلبران» است. «قطار سه و ده دقیقه» اثری کلاسیک در زمینه دلهره و انتظار از سینمای وسترن است و نمایشگر صفات قهرمانی شخصی معمولی و دست تنهاست که به تنهایی با شرارت و بدی می‌جنگد. او از آن نوع قهرمانانی است که تا حوادث و پیش آمدها بستگی مستقیم با آنها پیدا نکند خود را درگیر نمی‌سازند.

«آخرین دلبران» یکی از مهیج‌ترین آثار وسترنی است که تاکنون ساخته شده است و تلاش برای زنده ماندن گروهی از مردم را در بیابان و در منطقه سرخپوستان نشان می‌دهد. «دل‌دیوز» خودش را بعنوان یکی از سینماگران با استعداد هالیوود به جهانیان شناسانده است و اقبالاً شاید در مورد سینمای وسترن به آن شناسائی و اشتهاری که شایسته آن است رسیده باشد.

سیسیل ب. دومیل

(۱۸۸۱ - ۱۹۵۹)

این سینماگر برجسته که بیشتر عمر خود را صرف ساختن آثار مذهبی و پر خرج نظیر «ده فرمان» نمود در سینمای وسترن نیز فعالیت‌هایی داشته است. اولین فیلم او وسترنی بنام «مرد سرخپوست» محصول سال ۱۹۱۳ و یکی از اولین فیلم‌های طویل‌داستانی است که در هالیوود ساخته شد. البته این داستان در سال ۱۹۱۸ نیز دوباره بصورت فیلم درآمد. فیلم‌های بعدی او که همگی صامت بودند عبارتند از «ویرجینیایی» و «دختری از غرب طلائی» که در «مرد سرخپوست» و «ویرجینیایی» بازیگر معروف آن زمان «داستین فارنوم» نقش اول را داشت. در اواخر دهه ۳۰ و اوایل دهه ۴۰ حماسه‌های معروف وسترن خود را بوجود آورد. این آثار بیشتر از نظر پرخرج بودن و بازیگران قدرتمند آنها مورد توجه‌اند. فیلم *The plains man* برداشتی رمانتیک و افسانه‌ای از زندگی «وایلدبیل هیکاک» ، «کلامیتی جین» و «بوفالو بیل» بود و از بازی هنرمندانه بازیگرانی چون «گاری کوپر» ، «فرد کوهلر» و «پورت‌رهال» برخوردار بود. فیلم بعدی او «یونین پاسیفیک» به داستان ورود قطار و راه‌آهن به دشتهای غرب امریکا میپردازد و برداشتی عالی و قدرتمند از فیلم «اسب آهنین» (فورد) می‌باشد.

«پلیس سوار شمال‌غربی» یکی دیگر از آثار وسترن «دومیل» است و آخرین وسترن او «شکست ناپذیر» محصول ۱۹۴۷ است که با شرکت «گاری کوپر» ساخته شده است .

آندره دو توت^۱

(متولد ۱۹۰۰)

کارگردانی مجارستانی است که زمانی گاوچران بوده و از سال ۱۹۴۰ در هالیوود دست به کار فیلمسازی زد.

دقت، سبک خاص و تکنیک عالی او در آثارش که وسترن هم قسمت کمی از آنها را تشکیل میدهد بی نظیر است. هر چند شخصیت‌های آثارش گرمی خاص سایر بازیگران را نداشتند و مانند «بوتی چر» نتوانست استفاده واقعی و بسا ارزشی را از «راندلف اسکات» بکند. این بازیگر برجسته در آثار وسترن «آندره دو توت» نظیر «مردی بر پشت زین» (مطرود)، «کارسون سیتی»، «بیکانه‌ای با اسلحه»، «رعد بر فراز دشتها»، «شش‌لول بند» و «جایزه بگیر» به ایفای نقش پرداخته است. «دوتوت» از «جوئل مک کری» در فیلم Ramrod و از «گاری کوپر» در «تفنگ اسپرینگفیلد» استفاده کرده است.

هنری هاتاوی^۲

(متولد ۱۸۹۸)

او یکی از کارگردانان خیره و ماهر هالیوود بشمار میرود. «هاتاوی» سینماگری است که در ایجاد آثار مختلف مهارت دارد و تنوعی که در فیلمهای وسترن او مشاهده می‌شود قابل ملاحظه است. او کارش را در سن دهسالگی بعنوان بازیگر آغاز نمود و در سال ۱۹۱۵ کارهای

۱- Andre d Toth

۲- Henry Hathaway

پشت صحنه را انجام میداد. در سال ۱۹۲۶ کمک کارگردان بود و بالاخره در سال ۱۹۳۲ با سری فیلمهای وسترنی که از آثار «رین گری» داستان نویس مشهور غرب اقتباس شده بود کارگردانی خود را آغاز نمود. بیشتر این فیلمها با شرکت «راندلف اسکات» تهیه شده بود و بهترین آنها در این سری «به آخرین فرد» نام داشت و در سال ۱۹۳۶ اولین فیلم خود را که «معبور سرو تنها» (گذرگاه کاج تنها) نام داشت با شرکت «هنری فاندرا» ساخت که اغلب صحنه‌های آن در خارج از استودیو فیلمبرداری شده بود. و در اوایل دههٔ چهل دو فیلم نسبتاً متوسط وسترن یکی بنام **Brigham Young** با شرکت «دین جاگر» و «تیرون پاور» و دیگری بنام «چوپان تپه‌ها» با شرکت «هری کاری» را بوجود آورد. هرچند بهترین آثار وسترن او در بیست سال اخیر بوجود آمده‌اند و شروع آنها «روهاید» با شرکت «تیرون پاور» بسال ۱۹۵۰ بود و این دوره با آثاری چون «از جهنم تا تکزاس»، «بسوی آلاسکا» یک سوم فیلم «چگونه غرب تسخیر شد»، «پسران کتی‌الدر»، «نوادا اسمیت»، «پنج ورق سرنوشت» و بالاخره «جوانمرد» ادامه یافته‌است.

نکات مورد توجه «هاتاوی» در فیلمسازی عبارت از اتمسفر و ایجاد محیط، شخصیتها و محل‌های واقعی داستان می‌باشد. توجه دقیقی که این فیلمساز به مناظر و محل‌های وقوع فیلم هایش دارد و این که جزء معدود سینماگرانی است که کارهای واحد دوم فیلم‌هایش را نیز خودش انجام میدهد قابل توجه است. او دربارهٔ فیلمهای وسترن عقیده دارد که: «امروزه ما آنها همانطور که هست یا بوده بیان می‌کنیم».

هوارد هاگز

(متولد ۱۸۹۶)

مانند «باد بوتی چر» از کارگردانان تجاری ولی موفق هالیوود بشمار میرود که منتقدین اروپائی ارزش او را تا حد سینماگری آگاه ارج نهاده و به شهرت او افزوده اند. آثار وسترن او شاید کمتر از شش فیلم باشد ولی در بالای آثار جنائسی، کمدی و غیره او وجود دارد و معهدا از نظر وسترن سازی تا حد زیادی هم پایه «جان فورد» است.

عده ای در تلاشند که عمیقانه در آثارش مطالعه و بررسی نمایند و روابط شخصیت‌های فیلم او و ارتباط محتوی فیلم را نسبت به فیلم دیگر بدست دهند، معهدا «هاگز» معتقد است که اوسینماگر اندیشه‌ها نیست و آنچه مورد نظر اوست بیان يك داستان است و اینکه فیلم وسینما را نوعی سرگرمی خالص برای توده مردم میدانند چنانچه گفته است: «دلم می‌خواهد مردم بروند فیلم مرا به بینند و فقط از آن لذت برند». بنظر او فیلم‌های وسترن داستان‌هایی مربوط به جدال و اسب سواری است که از زندگی‌های ماجراجویانه و مرگ‌های ناگهانی سخن می‌گویند. او کار اصلی فیلم‌سازی وسترن خود را با «رودخانه سرخ» بسال ۱۹۴۸ آغاز نمود البته کارش را در سینما در سال ۱۹۱۸ به عنوان نویسنده و مونتور آغاز کرده بود. «رودخانه سرخ» فیلمی است حماسی و وسترنی عظیم و یکی از بهترین آثار «هاگز» به شمار میرود.

زمینه اصلی داستان این فیلم از ماجرای واقعی گله داری در غرب و روزهای اولیه تشکیل ایالات غربی بوده و از اختلاف نظریین مردی جوان و مردی مسن که با خطرات مسیرشان (از تکر اس تامپسوری) شدت می‌یابد صحبت می‌کند. این فیلم تمام نشانه‌های قدرتمندی، واقعیت گرایی، خشن بودن و خلاصه خصوصیات باطنی و دلخواه «هاگز» را نشان می‌دهد. بعد از این فیلم «هاگز» «آسمان بزرگ» را ساخت که جزء آثار ضعیف او بشمار می‌رود و صرفاً بخاطر نقش «کریک داگلاس» قابل یادآوری است، «ریو بر او» دومین اثر بزرگ

اوست که بحق یکی از آثار ارزشمند فیلمهای وسترن کلاسیک بشمار میرود. این فیلم که در رد ماجرای نیمروز ساخته شده نمایشگر فلسفه «هاکز» در مورد «حرفه‌ای بودن» می‌باشد. کلاتر این فیلم «جان وین» مشکلات کارش را خودش حل می‌کند و چون «کاری کوپر» به سراغ کمک غیر حرفه‌ای و آماتورها نمی‌رود. این فیلم اثری سنتی، رک، مهیج، طنز آلود و تاحدی کم‌دی محسوب می‌شود و در عین حال از اصل و اساس کار دور نیست. دو فیلم بعدی وسترن «هاکز» یعنی «الدورادو» و «ریولوبو» هر چند بقدر کافی لذت بخش هستند ولی صرفاً تقلیدی از فیلم اولیه او بوده و موضوع جدیدی را عنوان نکرده‌اند. هر چند در «الدورادو» صحنه‌های مستخره و جالب وجود دارد. پس صرفاً می‌توان دو فیلم «رودخانه سرخ» و «ریوبراو» را آثار وسترن مشهور اودانست. شاید آنچه گفته شد برای وسترن ساز ماهر و اندیشمندی است که سعی کرده توده تماشاچی و منتقدان جدی را با آثار تجاری خود تحت نفوذ قرار دهد.

جوزف کین^۱

(متولد ۱۸۹۷)

این کارگردان کارش را باموتقوری و دستیارکارگردان از اواسط دهه ۳۰ شروع نمود و تعدادی آثار وسترن فوق‌العاده بوجود آورد. او بسیاری از فیلمهای اولیه «جین اوتری» و تعدادی از فیلمهای «جان وین» نظیر «سالهای بی‌قانونی» (با نام اصلی *The lawless Nineties*) «سلطان پکوز»، «جاده تنها» و تعدادی از سریالهای «سه تفنگدار» و بیش از چهل فیلم با شرکت «روی راجرز» را کارگردانی کرده است. و بالاخره باتهییه آثار پرخرجی نظیر «مرد صحرا و بانو»، «وایومینگ»، «آه سوزانا»، «آمریکائی ناپدید شده»، «جدال در آپاچی ولز» و «خرابکاران جنگل» خود را بعنوان سینماگری باتجربه شناساند.

۱-Joseqh Kane

برت کندی^۱

(متولد ۱۹۲۳)

او یکی از کارگردانان فعال و سرزنده فیلمهای وسترن در سالهای اخیر محسوب می‌شود. او قبلاً نویسنده رادیو و تلویزیون بود و با نوشتن فیلمنامه‌هایی برای آثار «بوتی چر» وارد عالم سینما شد. او معترف باین است که شدیداً تحت نفوذ «جان فورد» و آثارش می‌باشد و این کار را با توجهی که به جزئیات و جوانب رمانتیکی موضوع دارد نشان میدهد.

بازیگران او در آثارش تغییر ناپذیرند و چنانچه بارها گفته‌اند هدفش اینست که داستانی کوچک در زمینه‌ای بزرگ بیان کند. «برت کندی» در فیلم‌هایش به شخصیتها و فضای فیلم بیش از داستان و آنچه باید بگوید توجه دارد و آثار جالب و پرتحرک او سرشار از شوخ‌طبعی خاص این کارگردان می‌باشد. بدین ترتیب در میان آثارش تفاوتی از نظر کلی مشاهده می‌شود. فیلم‌هایی نظیر «بازگشت هفت دلاور»، «بیلی یانگ جوان»، «شعله‌های انتقام» (وسترنی فرمولی به سبک «دوازده مرد خبیث» و «حرفه‌ای‌ها») بی‌اهمیت تلقی شده ولی آثاری چون «غرب - مونتانا»، «رام‌کنندگان»، «دل‌یجان آتش» و «مردان خوب و مردان بد» جزء آثار خوب و ممتاز او محسوب می‌شوند و فیلم‌هایی هستند که این سینماگر به آنها خون خاصی بخشیده است. بنابراین تعجب آور نیست که این کارگردان از نظر تجاری موفق بوده و ضمناً راه خود را بعنوان سینماگری فهمید و اندیشمندانه تا حد زیادی انتخاب کرده است. «کلاوتر محلی‌تان را کم‌کم کنید» در تهران با نام «کلاوتر بی‌باک» فیلم دیگری از این کارگردان است که فیلمی موفق دربارهٔ حرفه‌ی کلاوتری (جیمز گارنر) است که ایالات غربی برایش محیطی آرام بوده و او را بخيال مهاجرت به استرالیا یعنی سرزمین پیشروان واقعی می‌اندازد و طنز خاصی به فیلم می‌بخشد. وسترن قابل قبول و طنزآمیز دیگری که «کندی» در آن تلاشی صمیمانه داشت فیلم (نام اصلی: «دینگوس مکی خبیث») «کلاوتر قلابی» بود که داستانی جدی با شرکت «فرانک سیناترا» و

۱- Burt Kennedy

«جرج کندی» بود. موفقیت «کلانتربی باک» باعث شد که «کندی» فیلم دیگری به نام «تیرانداز محلی تان را حمایت کنید» بسازد و پاداش تجاوزه نام دیگری از این سینماگراست که این فیلم و آثارش نام او را بعنوان بهترین کارگردان تجاری وسترن ثبت کرده اند.

هنری کینگ^۱

(متولد ۱۸۸۸ و یا به روایتی ۱۸۹۲)

درجهان سینما او را به عنوان سینماگر ماهر و اندیشمندی می‌شناسند که تقریباً هر نوع فیلمی را کارگردانی کرده است. «Tol'able David». «نغمه برنادت» و «Twelve o'clock High» از آثار ممتاز او بشمار می‌روند ولی فیلم «شلولوبند» محصول ۱۹۵۰ یکی از بهترین آثار وسترن جهان سینما محسوب می‌شود. این فیلم که با شرکت «گریگوری پک» تهیه شد، ماجرای شلولوبند پیری را بیان می‌کرد که سعی داشت برآه تازه‌ای از زندگی خوب و آرام برگردد درحالی‌که عده‌ای تازه وارد می‌خواستند با کشیدن او به یک دوئل نام خود را بلندآوازه سازند. این وسترن جنبه‌یک تراژدی کلاسیک را داشت. این فیلم کلاً نظر «هنری کینگ» را درباره سینما یعنی توجهش به پرداخت شخصیت‌ها و احساس زمان و مکان را که به اکسیون و ملودرام مرجح می‌داند نشان می‌دهد، او در بیست و یک سالگی بازیگر بود و بعداً در سال ۱۹۱۶ با ساختن فیلم‌های کوتاه نام خود را بعنوان یک کارگردان درجهان سینما نشان داد. فیلم‌های اولیه وسترن او که در دوران صامت ساخته شده‌اند اغلب با شرکت «ویلیام راسل» می‌باشند از این سری، فیلم‌هایی چون «وقتی مردی تنها می‌تازد»، «جائیکه غرب آغاز شد»، «Six Feet Four» می‌باشد. سپس در سال ۱۹۲۶ اولین نقش خوب «گاری کوپر» را در فیلم «برنده شدن باربارا ورت» باو داد. «کینگ» علاوه بر آنچه گفته شد سه فیلم وسترن دیگر ساخته است. یکی فیلم «رامونا» (نسخه ۱۹۳۶) که نمایشگر داستان عشقی مربوط به یک سرخپوست است. دیگر فیلم «جسی جیمز» محصول ۱۹۳۹ که شاید بهترین فیلمی است که درباره این یاقی مشهور ساخته شده است. آخرین وسترن او «شجاعان» (محصول ۱۹۵۸) نام

دارد که با شرکت «گریگوری پک» تهیه شده و داستان ماجرای يك انتقام را تعقیب میکند.

آنتونی مان^۱

(۱۹۰۶-۱۹۶۷)

این سینماگر کارگردانی اندیشمند و پر تجربه است که آثار حماسی پرارزشی چون «ال سید» و «سقوط امپراطوری رم» را ساخته است. او از سال ۱۹۴۲ شروع بکارگردانی نمود. آثار وسترن عمده و پر اعتبار او مربوط به دهه ۵۰ میباشد.

بنظر او «وسترن» يك افسانه است، افسانه‌ای که بهترین نوع سینما را میسازد. در مورد داستانهای فیلمهایش عقیده دارد که هر چه ساده‌تر باشند بهترند و این سادگی را خودش حفظ کرده است. در اکثر فیلمهایش خشونت، ظلم و تباهاکاری دیده میشود. صحنه سازی و استفاده از مناظر طبیعی، واقعیت‌گرایی و استفاده صحیح از تکنیک بنحو بارزی در این فیلمها نیز نمایان است.

اولین وسترن او بنام «Devil's Doorway» و «The Furies» فیلمهای موفقی نبودند ولی از زمانیکه فیلم «تفنگ ۷۳» را با شرکت «جیمز استوارت» ساخت مشترکاً اساس ساختن يك سری آثار خوب وسترن را بنیان نهادند. «خم رودخانه»، «مهمیز برهنه»، «کشور دور دست» و «مردی از لارامی» آثار ممتاز این کارگردان میباشند که با شرکت «جیمز استوارت» تهیه شده‌اند. «آخرین جنگجو» یکی دیگر از آثار ارزنده «مان» است که با شرکت «ویکتور ماتیور» تهیه شد. «ستاره حلبی» (در تهران: «در تعقیب قاتل») با شرکت «هنری فاند» و «آنتونی پرکینز»، «مردی از غرب» با شرکت «گاری کوپر» و فیلم نا موفق «سیمارون» با شرکت «گلن فورد» از آخرین آثار او بشمار میروند.

قهرمانان آثار «مان» بخصوص فیلمهای «جیمز استوارت» و فیلم «مردی از غرب» مردان اندیشمندی هستند که بخاطر نیازی که برای انتقام‌جویی از عمل بدی که در گذشته انجام داده‌اند بنحوی وحشیانه عمل میکنند. آنها از نظر عصبی و روحی در وضع غیر عادی

۱- Anthony Mann

خاصی قرار دارند فشاری را که از این بابت و یا از سوی دیگران، بر آنها وارد میشود تحمل میکنند. مثلاً «جیمز استوارت» در فیلم «مردی از لارامی» بدون آتش کشیده شده و دستش تیر می‌خورد. و در فیلم «کشور دور دست» زخمی شده و در رودخانه می‌افتد. مردان شرو و فیلم‌های «مان» فاسدترین، بدکارترین و درعین حال خطرناک‌ترین ضد قهرمانان وسترن را مجسم میکنند. نمونه‌های فراوان آن «آلکس نیکول» در «مردی از لارامی»، «رابرت رایان» در «مهمیز برهنه»، «دان دوریا» در «تفنگ ۷۳» و «لی. جی. کاب» در «مردی از غرب» بهتر از سایرین جلوه کرده‌اند.

فیلم‌های «آنتونی مان» را همیشه میتوان بهترین نمونه برای فیلم‌های ممتاز تاریخ سینمای وسترن محسوب نمود.

جرج مارشال

(متولد ۱۸۹۱)

وی در سال ۱۹۱۲ بعنوان سیاهی‌لشکر وارد سینما شد و کارگردانی در سینما را با سری فیلم‌های وسترن «هاری کاری» در سال ۱۹۱۷ آغاز نمود و تا کنون بیش از ۴۰۰ فیلم در زمینه‌های مختلف به کیفیت‌های گوناگون ساخته است و لی در فیلم‌های وسترن موفق‌تر از سایر فیلم‌هایش بوده است.

«جرج مارشال» تعدادی وسترن پراکسیون با «تام میکس» ساخته و همچنین فیلم معروف «زمانیکه دالتونها می‌تازند» نیز از ساخته‌های اوست. در وسترن موزیکال نیز دستی داشته و فیلم‌هایی چون «The Second Greatest Sex» و «بند جورابهای سرخ» را کارگردانی کرده است. فیلم کمدی «شلوارهای راه‌راه» با شرکت «باب هوب» و دو فیلم جدی «دستری دوباره می‌تازد» و «چوپان» که هر دو آن‌ها با وجود امتیازاتی که از نظر وسترن بودن داشتند کارگردان می‌خواست علیرغم فیلم‌های وسترن قراردادی زمان خود چاشنی خنده را نیز در آن‌ها بگنجاند. «جرج مارشال» از نظر فرم خدمت زیادی به سینمای وسترن کرده است.

آندیومک لاگلن^۱

(متولد ۱۹۲۵)

وی فرزند «ویکتور مک لاگلن» بازیگر معروف می باشد که بعنوان یکی از کارگردان های موفق و سترن در ده سال اخیر شناخته شده است، هرچند هنوز نتوانسته اثر مهم و قابل توجهی ارائه کند. در بیشتر آثارش احساسات و عواطف نقش عمده دارند و اغلب بازیگرانش را از میان نام آوران جهان سینما انتخاب می کند.

«بسوی غرب» با شرکت «کریک داگلاس»، «رابرت میچم»، «ریچارد ویدمارک»، «شناندوآ» (در تهران: گلوله مرزی نمی شناسد) با شرکت «جیمز استوارت»، «مک لین تاک» با شرکت «جان وین»، «نسل کمیاب» با شرکت «برایان کیت»، «مورین اوهارا»، «جیمز استوارت»، «شکست ناپذیر» با شرکت «جان وین»، «راک هودسن»، «سرقت قطار» One More Train to Rob با شرکت «جورج پیپارد» .
«یک چیز بزرگ» (در تهران: یک مسلسل و صدراهن) با شرکت «دین مارتین» و «برایان کیت».

سام پکین پا

(متولد ۱۹۲۶)

این کارگردان بدون شك یکی از بهترین و اندیشمندترین کارگردانانی است که در طی چند سال اخیر بر پرده سینمای وسترن ظهور کرده و بحث‌های گوناگونی را در مورد آثارش برانگیخته است. در ظرف ده سال تعداد ۱۰ فیلم وسترن ساخته و برداشتی کاملاً شخصی و عمیق را از آنچه مربوط به دنیای غرب آمریکا میدانسته ارائه داده است و آنچه مایه بینیم مخلوطی از رمانتیک، اعمال قهرمانی، خشونت، مرگ و بر باد رفتن است. از نظر او دنیای وسترن در چهارچوبی جهانی قرار گرفته که از درون آن میتوان بر جهان کنونی نظاره کرده و مشکلات و مسائل آنها را بر هم تطبیق نمود و در نتیجه از آن انتقاد کرد. پس از نتیجه موفقیت آمیزی که با ساختن سری فیلمهای «وسترنر» در تلویزیون با شرکت «برایان کیت» گرفت، اولین وسترن خود را بنام «همراهان سرسخت» روانه بازار نمود که فروش قابل توجهی داشت و از سوی منتقدان ستایش گردید. دومین وسترن او «جدال در بعد از ظهر» نام داشت که نمایشگر ارزشهای از دست رفته گذشته آمریکا بود که با شرکت «راندلف اسکات» و «جوئل مک کری» تهیه شد، «میجر دندی» در سال ۱۹۶۵ تهیه شد که متأسفانه قبل از پخش بنحو نا مناسب و غیر معقولانه‌ای سانسور شد و «پکین پا» بخاطر در افتادن با تهیه کنندگان این فیلم که باعث اینکار بودند بقدری ناراحت شد که مدت ۴ سال دیگر فیلمی نساخت. بازگشت موفقیت آمیز او به سینما با فیلم «این گروه خشن» همراه بود که مورد توجه عموم ناقدان و مفسرین سینمایی قرار گرفت و آنرا «بالت خونین» نامیدند. «این گروه خشن» فیلمی بود پراز خشونت که غرب را همچون میدان جنگ نشان میداد که در آن، میدان عده‌ای در جستجوی شخصیت و هویت از دست رفته خود بوده و گروهی از اینکه در جامعه پیشرو و متغیر بعنوان افرادی پیر و مسن تلقی میشوند در رنج بودند و بالاخره محیط صمیمی و گرم دشتهای غرب آمریکا که بنحو بارزی سقوط

کرده و روبه تباهی است، چنانچه چهره مرگ در هر کجای آن دیده میشود. آخرین فیلم وسترن «پکین‌پا» اثری آرام و غیروحشیانه بنام «گیبل هاگ» می‌باشد که تا حدی زیاد جنبه رمانتیک و مذهبی دارد. ولی منتقدین آنرا در حد یک اثر ارزنده «پکین‌پا» قبول نکردند و چون حوادث آن بیش از اندازه قراردادی و پیش‌بینی شده بودند به‌عنوان سقوط و تنزل این سینماگر در وسترن سازی تلقی شد. «پکین‌پا» معتقد به تکامل کار و یک آیدآلیست محسوب می‌شود و سعی دارد هر کاری را در راهی که باید انجام گیرد و واقعی است بکشانند. «رابرت رایان» در مورد او عقیده دارد: فیلمهای وسترن در هر سبک و روشی ساخته شده‌اند ولی روش و نحوه کار «پکین‌پا» فوق‌العاده است.

لسلی سلاندر^۱

(متولد ۱۹۰۰)

یکی از کارگردانانی است که آنطور که باید شناخته نشده است و پی به ارزش واقعی او نبرده‌اند. او قبلاً فیلمبردار بود و از سال ۱۹۳۶ کارگردانی آثار وسترن بازیگرانی چون «بوک جونز»، «هوپلانگ کسیدی» و «تیم هولت» را آغاز نمود. در طی سالها با کسب ارزش خاصی که در نتیجه موفقیت آثارش کسب کرده بود سبک بخصوصی برای خود برگزید و در سال ۱۹۴۹ فیلم: Stampede را با شرکت «جانی مک براون» و «رد کامرون» کارگردانی نمود. در سال ۱۹۵۳ فیلم «تفنگ دولول» توانست نام او را بلندآوازه سازد. «لسلی سلاندر» در آثارش به‌خشونت اهمیت میدهد و سرخپوستان را هم به‌عنوان انسانهای شریف و هم جنگجویان ظالم نمایانده است. او مطمئناً روزی به معنی واقعی شناخته خواهد شد.

۱- Lesley Selander

جرج شرمین^۱

(متولد ۱۹۰۸)

این سینماگر وسترنهای متوسطی در طی سالهای متمادی ساخته است. شروع کارش با سری فیلمهای «سه نقابدار» (Three Mesquiteers) بود. او چندین فیلم با شرکت «جان وین» تعداد کمی با شرکت «جین اوتری» و «دان باری» ساخته است. در سالهای اخیر صرفاً به ساختن یک سری فیلمهای وسترن که از نظر ظاهری خوب، معمولی و در عین حال مؤثر بوده اند ساخته است «جک بزرگ» از آخرین آثار او است.

جان استرجس^۲

(متولد ۱۹۱۱)

وی از سال ۱۹۴۵ به کارگردانی پرداخت. از او به عنوان سینماگر قراردادی و در عین حال قدرتمند و موفق آثار بزرگ وسترن یاد کرده اند. بنظر او فیلمهای وسترن تنها فیلمهایی هستند که بدون هیچگونه تغییری باقی خواهند ماند چون نشانگر افسانه‌ها و آداب و رسوم ملت امریکایی باشند. «استرجس» غرب را دنیای مردانه میدانند و سبک خشن و خونسردانه او و تأکید وی که بر اکسیون و هیجان و محیط‌های نامناسب دارد این موضوع را تأکید می‌کند. او معتقد است که هر فیلم وسترن باید سه اصل مهم داشته باشد:

۱- George Sherman

۲- John Sturges

۱- اصل تنهائی - که در آن قهرمان فیلم درمقابل حوادث ایستادگی کرده و بسدون چشم داشت به کمک و یاری دیگران مقاومت می کند. (مثال: «اسپنسر تریسی» در فیلم «روزبند در صخره سیاه» زمانی که سیم‌های تلگراف قطع می شود.)

۲- اصل هفت تیر کشی - یعنی قهرمان فیلم مسائل موجود را باخسونت ناشی از هفت تیر کشی و آدم کشی حل می کند. (مثال: «جدال دراوکی. کورال»، «قدرت اسلحه»)

۳- اجرای قانون بطور دسته جمعی - که در آن قهرمان فیلم و دوستانش متفقاً کار اجرای عدالت را بعهده می گیرند و البته همیشه حق با آن‌ها نیست. (مثال: هفت دلور) «استرجس» درباره فیلم وسترن چنین عقیده دارد که فیلم وسترن نوعی وسیله سرگرمی معین و خاصی می باشد که در آن شخصیت‌های خوب و بد، تعقیب و جدال وجود دارد. و این فلسفه ساده و بی پیرایه او درباره وسترن باعث ایجاد آثار وسترن خوبی شده است. اولین موفقیت او با فیلم:

«فرار از قلعه براوو» سال ۱۹۵۳ با شرکت «ویلیام هولدن» آغاز شد بعد از آن با ساختن آثاری چون «روزبند در صخره سیاه» و «Back Lash» با شرکت «ریچارد ویدمارک» و «جدال دراوکی. کورال» که نسبت به آثاری که قبلاً در این زمینه ساخته شده بود رضایتبخش نبود و تنها نقش آفرینی «کریک داگلاس» در نقش «داک هالیدی» به مقدار قابل توجهی به اهمیت فیلم می افزود. فیلم بعدی او «the law and Jake wade» با شرکت «ریچارد ویدمارک» و «رابرت تیلور» بود و بعد «آخرین قطار گان‌هیل» با شباهت فراوانی که به فیلم «قطار سه‌سوده دقیقه» داشت با شرکت «آنتونی کوئین» و «کریک داگلاس» تهیه شد. «هفت دلور»، «سه گروهبان»، «جاده هاله‌لویا» با شرکت «برت لنکستر» و «برایان کیت» و «قدرت اسلحه» با شرکت «جیمز گارنر» و «جیسون روباردز» (پسر) و «رابرت رایان» که شاید بهترین فیلمی باشد که درباره «ویت ارپ» تهیه شده است. از آخرین آثار او «جوکید» بود که با موفقیت روبرو نشد.

کینگ ویدور

(متولد ۱۸۹۱)

ویدور امروزه بعنوان یکی از قدیمی‌ترین و محترم‌ترین سینماگران هالیوود است و چنانچه اخیراً گفته است قصد دارد هنوز هم به فیلمسازی ادامه دهد. او کار خود را با «گریفیث» و «اینس» سینماگران و بزرگان اولیه سینما آغاز نمود. از فیلمهای وسترنی که او ساخته است فقط «جدال در آفتاب» و «بیلی کید» اهمیت خاصی دارند. این دو فیلم بخصوص و فیلم «گذرگاه شمالغربی» علاقه فراوان این کارگردان را به طبیعت و مکتب رماتیک نشان میدهند. و البته آثار وسترن بعدی او فاقد این نشانه‌هاست («سوارکاران تک‌زاس» و «مرد بدون ستاره»).

«بیلی کید» بسال ۱۹۳۰ با برداشت خاصی تهیه شد. «ویدور» از این یاغی معروف يك «روبین‌هود» ساخته بود و این فیلم بطریقه ۷۰ میلیمتری و «وایدسکرین» تهیه شده بود. صحنه‌های فیلم عموماً واقعی و طبیعی ارائه میشد و شهر و شهر نشینان آن زمان نیز بهمان صورتی که میبایست باشند بر پرده ظاهر میشدند. البته «بیلی» نیز جنبه قهرمانی واقعی را نداشت.

«جدال در آفتاب» بسال ۱۹۳۶ ساخته شد، فیلمی رنگی بود و جنبه رماتیک و عاطفی و هیجانی آن بسیار قوی بود. قهرمانان آن در حدی بزرگتر از انسانهای عادی ارائه شدند. و از همه مهمتر اینکه در این فیلم «سکس» برای اولین بار بعنوان عامل اصلی و مؤثر بکار گرفته شد و همچون آثار قبلی وسترن جنبه حادثه فرعی نداشت.

«کینگ ویدور» در جهان سینما بیشتر بخاطر آثار غیر وسترنی که ساخته است نظیر «رژه بزرگ»، «the Champ»، «Halleluyah» و «جنگ و صلح» مشهور است ولی این از اهمیت آثار وسترن او نمیکاهد.

رائول والش^۱

(متولد ۱۸۹۲)

کارگردان معروف و متشخص جهان سینما که همچون «ویدور» سابقه‌ای طولانی در کار سینما دارد در سال ۱۸۹۲ بدنیآ آمد. اولین تجارب سینمایی او در دستبازی با استادانی چون «گریفیث» بود. او تا سال ۱۹۲۹ که یکی از چشمانش را در حادثه‌ای از دست داد بازیگر بسیاری از آثار «گریفیث» بود. مثلاً در فیلم «تولد يك ملت» نقش قاتل «ابراهام لینکلن» را ایفا میکرد. حتی «گریفیث» او را برای کارگردانی فیلم «زندگی پانچو ویلا» به مکزیک فرستاد. «والش» تا اواخر دهه ۴۰ آثار وسترن خوبی ارائه داد (هرچند از آن بیعد در آثارش نوعی تنزل و عقب رفتن دیده میشود) یکی از آثار خوب ناطق او «در آریزونای قدیم» نام دارد و همچنین «راه بزرگ» که اولین فیلم بزرگ «جان وین» بشمار میرفت. آثار دیگر او عبارتند از: «فرمان تارک» با شرکت «جان وین» - «آنها چکمه پیامردند» با شرکت «ارول فلین» که بعضی از منتقدین زمان آن را بهترین وسترن نامیدند. فیلمهای «تعقیب شده»، «Pursued»، «شاین»، «رودخانه نقره‌ای»، «سر زمین کلرادو» با شرکت «جوئل مک کری» و «ویرجینیا مایو»، «Along the Great Divide»، «طبلهای خطر» «نسل یانگی»، «خشم اسلحه»، «مردان رشید» «O'Rourke of the Royal Mounted» و بالاخره وسترن انگلیسی احمقانه‌ای بنام «کلاتر فک شکسته» (در تهران: «کلاتر و زیبا رو») که با شرکت «کنت مور» و «جین مانسفیلد» تهیه شد.

ویلیام ولمن^۱

(متولد ۱۸۹۶)

«ولمن» بحق یکی از سینماگران نامی محسوب میشود که شاید در طی ۷۰ سال تاریخ سینمای وسترن از ابتدا تا انتها بنحوی با آن همکاری داشته است و آثار ممتازی در سینمای وسترن پدید آورده است که هر کدام از آنها کفایت نام او را نه تنها بعنوان يك خالق و مبتکر بلکه بعنوان يك کارگردان بزرگ جاویدان نگهدارد. اولین موفقیت او با فیلم «حادثه اوکس باو» محصول ۱۹۴۲ آغاز شد که نمونه‌ای برای آثار وسترن بدون اکسیون با پیامی اجتماعی میباشد. اولین آثار صامت وسترن او با شرکت «دامتین فانوم» و «بالک جونز» ساخته شد و بعداً فیلم: «روبین هود شهرالدورادو» را با شرکت «وارنر باکستر» و «بانوی مرد بزرگ» را با شرکت «جوئل مک کری» و «باربارا استانویک» ساخت. فیلمی بنام «بوفالو بیل» با شرکت «جوئل مک کری» و فیلم «آسمان زرد» (در تهران: «مردان خشن») را با شرکت «گریگوری پک» و «ریچارد ویدمارک» کارگردانی نمود. «در امتداد رودخانه میسوری» با شرکت «کلارک گیبل» و «زنها، بسوی غرب» با شرکت «رابرت تیلور» از آخرین آثار اوست...

ویلیام وایلر^۲

(متولد ۱۹۰۲)

«وایلر» از جمله کارگردانانی است که شروع کارش در سینمای وسترن با ساختن فیلمهای

۱- William Wellamn

۲- William Wyler

کوتاه بوده است . وایلر تاکنون از نظر وسترن سازی فیلم‌های زیادی ارائه نداده است. ولی آنچه ساخته چیزی بیش از یک سرگرمی و گذراندن وقت محسوب می‌شوند و این‌ها همه جدیت و پشتکار او را در فیلم‌سازی میرساند. البته مهارت و ظرافت کار و سبک او را که فیلم به فیلم تغییر می‌کند؛ شمار او را که گفته است: «در هر فیلمی که من کارگردانی کرده‌ام داستان فیلم موضوع اصلی بوده است» نباید از نظر دور داشت .

اولین فیلم ناطق اوقلمی بنام «قهرمانان جهنم» بود که نسخه دیگری از «سه پدر خوانده» اثر «جان فورد» محسوب می‌شد که بسال ۱۹۴۰ تهیه شد. و در آن «والتر برنان» نقش یک قاضی را بخوبی بازی نمود. این فیلم وقتی باوج هیجان میرسد که «والتر برنان» به سالن خالی تئاتری میرود و انتظار دارد که پرده بالا رود و او «لیلی لانگتری» را به بیند ولی وقتی پرده بالا میرود بجای او گاری کوپر» در حالیکه هفت تیرش را بسوی او نشانه گیری کرده است ظاهر می‌شود. فیلم‌های بعدی وسترن او عبارتند از :

«ترغیب دوستانه» محصول ۱۹۵۶ و «کشور بزرگ» محصول ۱۹۵۸ که هر دوی آن‌ها مورد حمله منتقدین زمان خود قرار گرفتند ولی از نظر تجارתי و عمومی فیلم‌های موفق و محبوبی محسوب شدند . نقش «گرگوری پک» که در فیلم «کشور بزرگ» ظاهر شد برخلاف قهرمانان معمولی وسترن می‌نمود . او نیرو و بردباری خود را صرف دوست داشتن دشمنانش می‌کرد که تا آن زمان سابقه نداشت .

چهره‌های واقعی وسترن

فیلمهای وسترن امریکائی چون در درجه اول مجسم کننده تاریخ ملتی محسوب می شوند، تلاشی داشته‌اند که هرچه بهتر بتوانند شخصیت واقعی قهرمانان و شخصیت‌های تاریخی را مجسم نمایند. البته همانطور که عده‌ای از تاریخ نویسان هرملتی بنا به اقتضای محیط و علل دیگر نتوانسته‌اند وقایع را آنطور که اتفاق افتاده بنویسند، بعضی از فیلمسازان نیز بنا به تعصب و سودجویی ذاتی حوادث واقعی تاریخ را به نحو دیگری نشان داده و گاهی با دادن شاخ و برگ اضافی در آن غلوهم کرده‌اند. ولی آنچه مسلم است چون حقیقت از بین نرفتنی است پس آنچه در دوران گذشته اتفاق افتاده روزی آشکار شده و همه از آن باخبر خواهند شد. این مختصر تلاشی است در بیان چهره‌های واقعی تاریخ غرب امریکا بطور اختصار که امید است تساحدی

راهگشا بوده و روشنگر مسائلی باشد .

در قسمت اول از یانگیان و راهزنان معروف صحبت می‌کنیم . از شخصی بنام «سام باس» Sam Bass که از یانگیان اوائل دهه ۸۰ است صحبتی نشده است . البته او زیاد معروف نیست و جزء مردان شرور تاریخی محسوب نمیشود . تنها در مورد او دو فیلم یکی «سر زمین شروران» the Badmen's Territory محصول ۱۹۴۶ با شرکت «نستور پایوا» و دیگری «کلامیتی جین و سام باس» محصول ۱۹۴۹ با شرکت «هوارد داف» است . «کلامیتی جین» نیز از زنان شرور و هم‌دوره با «بیل هیگاک» است که موضوع گفتنی ندارد و در کلیه فیلمهایی که درباره «هیگاک» تهیه شده از او هم یاد شده است .

«ژرال کاستر» از شخصیت‌های تاریخی ارتش امریکا است که از دوران صامت سینما فیلم‌های زیادی در مورد او ساخته‌اند که از همه مهم‌تری یکی فیلم «آنها چکمه به پا کردند» محصول سال ۱۹۴۱ با کارگردانی «رائول والش» و دیگری فیلم اخیر «آرتور پن» بنام «بزرگ مرد کوچک» که به حقیقت نزدیک‌تر است . موضوع دیگر مربوط به قهرمانی‌های کالانتران مشهور غرب امریکا است که از همه مهم‌تر و معروف‌تر میتوان «وایت اپ» مارشال معروف «تامبستون» را نام برد .

ماجرای او و دوست صمیمیش «داک هالیدی» و جدال معروف آنها با یانگیان در «اوکی کورال» موضوع فیلمنامه‌های زیادی بوده است . اولین آنها فیلم «مارشال فرونتیر» Frontier Marshal محصول ۱۹۳۹ با شرکت «راندلف اسکات» و «سزار رومرو» تهیه شد . بعداً «جان فورد» (که شخصاً با مارشال معروف ملاقات کرده بود) فیلم «کلماتین عزیزم» را با شرکت «هنری فاند» و «ویکتور ماتیور» به سال ۱۹۴۶ ساخت . «قدرت اسلحه» با شرکت «جیمز گارنر» و «جیسون روباردز» محصول ۱۹۶۷ و «جدال در اوکی کورال» با شرکت «برت لنکستر» و «کریک داگلاس» محصول ۱۹۵۷ هر دو اثر «جان استرجس» هستند که درباره این موضوع تهیه شده‌اند ولی هیچکدام نتوانسته‌اند گوشه‌ای از قدرت «کلماتین عزیزم» داشته باشند .

از رؤسای سرخپوستان معروف که نامشان بخصوص در آثاری که با سرخپوستان هم‌دردی داشته‌اند آمده است یکی «کوچیز» رئیس قبیله آپاچی است، در فیلم «تور شکسته» محصول ۱۹۵۰ با کارگردانی «دل‌مردیوز»، که از آن به بعد در فیلم‌های مختلفی که درباره قبیله آپاچی ساخته شده است از او نام برده‌اند . «جرانیمو» یکی دیگر از رؤسای قبیله آپاچی است . در فیلم «جرانیمو» محصول ۱۹۳۹ برداشت نامناسبی از او بعنوان یک حیوان وحشی

شده است و در فیلم «من جرانیمورا کشتم» محصول ۱۹۵۰ ناگهان بامشت سفید پوستی به خاک می افتد و می میرد. «سیسیل. ب. دومیل» در دهه ۴۰ فیلمی بنام «جرانیمو» ساخت که تا حد زیادی قابل قبول می نمود. از فیلمهای چند سال اخیر که درباره او ساخته اند فیلمی است به همین نام با شرکت «چک کانرز» که شاید جزء آثار خوب و سترن باشد.

بیلی کید

«بیلی کید» ششولوبند و راهزن معروفی بود که به سال ۱۸۵۹ در نیویورک بدنیا آمد. نام اصلی او «ویلیام اچ یانی» بود. وقتی ۱۲ سال داشت مردی را که به مادرش توهین کرده بود بضرب گلوله کشت و از آن به بعد تا سن ۲۱ سالگی که کشته شد ۲۲ نفر را (به جز مکزیک‌ها و سرخپوستان) بیرحمانه کشت. افسانه‌هایی که درباره او ساخته شده او را مردی خوش تیپ، شجاع و گستاخ معرفی می کند. او جثه‌ای کوچک و چالاک داشت. هدف «بیلی کید» قتل و آدم کشی بیپوده نبود و صرفاً به خاطر مقصودی دست به هفت تیرش می برد. شهرت و چابکی او باعث شد که در سال ۱۸۷۹ به عنوان هفت تیر کش در مزرعه بزرگی در «نیومکزیکو» استخدام شود. کارش این بود که در جنگ‌های آن جاسرکت کند. در همین جنگ‌ها عده زیادی را بخاک و خون کشید. در اثر اختلافی که با کارفرمایش پیدا کرد دوجدالی که بین آنها در گرفت او را برای همیشه ترک کرد و عازم دشت‌ها و کوهستانها گردید و بعنوان یک راهزن و گله دزد معروف شد تا این که دوست سابقش «پت گارت» که از علاقه و اشتیاق او به هم آغوشی با دختران مکزیک‌ها آگاه بود او را به خانه یکی از معشوقه‌های خود برده و زمانی که او را بی دفاع و بدون اسلحه یافت او را کشت و باین ترتیب افسانه «بیلی کید» به پایان رسید.

شخصیت افسانه‌ای این راهزن مشهور بارها به صورت فیلم درآمده است اولین بار «کینگ ویدور» در سال ۱۹۳۰ فیلمی بنام «بیلی کید» با شرکت «جانی مک براون» تهیه نمود. «بیلی کید» محصول ۱۹۴۱ بکارگردانی «دیوید میلر» و با شرکت «رابرت تیلور» دومین فیلمی است که از این راهزن معروف تهیه شده است. فیلمهای دیگر عبارتند از: «یاغی» محصول ۱۹۴۳ با شرکت «چک بوتل»، «بیلی کید تکزاسی» محصول ۱۹۴۹ با شرکت «ادی مورفی» فقید و «تیرانداز چپ

دست» با شرکت «پل نیومن». بازیگران دیگری که نقش «بیلی کید» را در سالهای متوالی در سینما ارائه داده‌اند عبارتند از: «روی راجرز»: «باستر کراب»، «اسکات برادی» و «دان باری».

جسی جیمز

یاغی و دزد معروف دیگری است که در دهه ۸۰ در دشت‌های «میسوری» حادثه‌ها آفرید و به‌عنوان مردی شجاع و گستاخ ناهش تا سالیان دراز ورد زبانها بود. او و برادرش فرانک چندین بار در ایالت «میسوری» محاکمه شدند ولی هر بار بعلت اعمال نفوذی که از جانب دوستان او در حزب آزادی خواه، پیشد و همچنین حضور آدمکشان حرفه‌ای که در اختیار داشتند و هنگام تشکیل جلسات دادرسی در دادگاه حضور می‌یافتند پرونده آنها مسکوت می‌ماند. باین ترتیب او و برادرش زندگی جالب و خوبی را می‌گذراندند تا این که روزی «جسی جیمز» بدون دلیل و علت قبلی یکی از افراد دسته «رابرت فورد» دوست ششلول بند صمیمی خود را با وضعی وحشتناک شکنجه میدهد. او که از سرسپردگان و یاران وفادار «جسی» محسوب میشد از این کار ناراحت شده و تصمیم به انتقام می‌گیرد. در همین موقع حکومت ایالتی «میسوری» با او پیغام میدهد که اگر «جسی جیمز» را بکشد خودش می‌تواند از دست قانون رها شود و او روزی بسراغ «جسی» میرود. در آن موقع او در خانه چوبی کوچکی در «سنت جوزف» از ایالت «میسوری» زندگی می‌کرد و همیشه عادت داشت ششلولهایش را بکمر به بندد اما در آن روز چون می‌خواست قاب عکسی را بردگیری کند آنها را از کمر باز کرد و غافل از دست تقدیر مشغول بکار شد. «فورد» وارد اتاق شده و هفت تبر خود را کشید. هر چند «جسی جیمز» صدای آنرا شنید ولی نتوانست به موقع بر گردد و از خودش دفاع کند. گلوله در مغزش جای گرفت و او در دم به زمین افتاد و جان سپرد. «فورد» داناتهام به این قتل تبرئه شد و ده هزار دلار جایزه گرفت و با عجله «میسوری» را ترک نمود. در همان حال دوستان «جسی» بر مرگش اندوهگین بودند و خاطر عده‌ای از عدم وجودش آسوده، «رابرت فورد» برای مصون ماندن از خطرات ناشی از اینکار نامش را تغییر داد و در قمارخانه‌ای دور افتاده در ایالت «کلرادو» کاری به‌عهده گرفت و در همانجا بود که بوسیله شخصی ناشناس کشته شد. این ماجرا بارها بر پرده سینما جان گرفته و بازیگران بی‌شماری توانسته‌اند نام خود را با

ایشای این نقش جاودانی سازند . از آن جمله یکی فیلم «جسی جیمز» به کارگردانی «هنری کینگ» محصول ۱۹۳۹ و «باشرکت» «هنری فاند» و «تیرون پاور» و «بازگشت فرانک جیمز» محصول ۱۹۴۰ و به کارگردانی «فریتز لانگ» و «بالاخره» «داستان واقعی جسی جیمز» محصول ۱۹۵۷ به کارگردانی «نیکلاس ری» و «باشرکت» «رابرت واگنر» و «جفری هانت» میباشد .

برادران دالتون

ازیغیان مشهوردهه ۸۰ بشمارمیروند. مهم‌ترین آنها «رابرت دالتون» متولد ۱۸۶۷ در کالیفرنیا می‌باشد که با دو برادرش «گراتان» و «دامت» در اواخر دهه ۷۰ در کانتزاس و سایر نواحی مجاور اسب میدزدید و همیشه از دست قانون فرار میکرد. او بعدها در کالیفرنیا و اوکلاهما به قطارها دستبرد میزد و بالاخره در سال ۱۸۹۲ در کانتزاس درگذشت. از جمله فیلم‌هایی که در باره این سه برادر تهیه شده فیلم «وقتی دالتونها میتازند» محصول ۱۹۴۰ به کارگردانی «جرج مارشال» و «باشرکت» «راندلف اسکات» و «برودریک کرافورد» میباشد.

باچ کسیدی

در سال ۱۹۰۲ دو نفر از اعضاء دسته‌راهنان یاغی غرب آمریکا به نام «یاغیان وحشی» که نامشان «رابرت لروی پارکر» (معروف به باچ کسیدی) و «هاری لانگ باو» (معروف به ساندنس کید) بود و نفوذ روزافزون تمدن جدید و ماشینی را مزاحمتی برای زندگی آزاد خود در دشتهای ایالات غربی میدانستند با دزدیدن ۳۰ هزار دلار از بانک راهی شرق آمریکا و نیویورک شدند و در این سفر با خودشان معلمه زیبایی را هم بنام «اتا پلیس» همراه بردند. بالاخره پس از طی ماجراهایی از ایالات شرقی به جنوب آمریکا رفته و در همانجا بدست گروهی از افراد نظامی که در تعقیب آنها

بودند کشته شدند. این دو نفر شاید آخرین مردان سروردشتهای غرب و شاید مهم‌تر از همه آنها بودند. درباره ماجراهای آنان تعدادی فیلم از جمله «بوج کسیدی و ساندنس کیده» (در تهران: حادثه جویان) به کارگردانی «جورج روی هیل» محصول سال ۱۹۶۹ می‌باشد.

دانیل بون

شکارچی معروف پوست‌خز که در سال ۱۷۳۴ به دنیا آمد و جزء پیشروان و راهنمایان دسته‌ای از مهاجرین ایالات غربی بخصوص «کنتاکی» و «میسوری» بود. او از سن ۱۲ سالگی به شکار در جنگل‌ها علاقه‌مند شد و در سال ۱۷۵۰ با خانواده‌اش رهسپار کالیفرنیا شد و یک سال از عمرش را در دره «شاندوآ» گذراند و بعداً به منطقه «بوفالولیک» رفت تا در آن‌جا زندگی کند در سال ۱۷۵۵ با «جان فینالی» ملاقات کرد و داستان‌های عجیبی از زبان او از بیابانهای کنتاکی شنید. در سال ۱۷۷۶ با «ربکا براین» ازدواج نمود و بقیه عمرش را در جنگ با سرخپوستان گذراند و شجاعتی که در این ماجراها و جنگ‌ها نشان داد او را مفتخر به نشان ژنرالی نمود. و در تاریخ آمریکا او را کاشف ایالت کنتاکی می‌شناسند و می‌گویند اولین سفیدپوستی است که به غرب رفت. بر دباری، شجاعت، هوش سرشار، جوانمردی، انسان دوستی از صفات مشخصه «دانیل بون» بشمار میرود. او در ساختن صنایع چوبی نیز مهارت داشت. او در سال ۱۸۲۰ در گذشت. معروفترین فیلمی که درباره او تهیه شده فیلم «دانیل بون» محصول سال ۱۹۳۵ و با شرکت «جورج او براین» می‌باشد.

بوفالو بیل

این شخصیت تاریخی و افسانه‌ای آمریکا در سال ۱۸۴۶ به دنیا آمد و از ماجراجویان و قهرمانان سالهای اولیه مهاجرت به غرب آمریکا بشمار میرود در جوانی بکار نامه رسانی مشغول

بود. در جنگهای انفصال کار راهنما و دیده‌ور را برای ارتش انجام میداد. نام اصلی او «ویلیام فردریک کودی» بود و چون برای کارگران راه آهن کانزاس پاسیفیک گامی شکارمی کرد باین اسم معروف شد، بعدها به فرماندهی دسته پنجم سواره نظام رسید. او در جنگ با قبیله «سو» در سال ۱۸۷۶ شرکت داشت. در سال ۱۸۸۳ سفر خود را بسوی غرب وحشی آغاز نمود و قبل از سال ۱۸۹۴ در مرزهای در «بیگ هورن باسین» در ایالت «وایومینگ» برای همیشه اقامت گزید. او در سال ۱۸۶۵ درگذشت. بهترین اثری که درباره او بر پرده سینما آفریده شده فیلم «بوفالو بیل» اثر «ویلیام ولمن» محصول ۱۹۴۴ و باشرکت «جوئل مک کری» می باشد.

واید بیل هیكاك

مانند «بوفالو بیل» از قهرمانان تاریخی غرب امریکا است و زندگی با افسانه در آمیخته است. «بیل هیكاك» که نام اصلیش «جیمز بوتلر هیكاك» می باشد در سال ۱۸۳۷ بدنیآ آمد و ابتدا مهارت او در تیراندازی شهره خاص و عام شد. طی ماجراهائی به «سائتافه» و «ارگون» رفت و پس از جنگهای داخلی در جنگهای سرخپوستان شرکت نمود. یاغیان بی شماری را بخاک و خون کشید. او بیشتر عمر خود را در جنگلها و مراتع کانزاس گذراند در سالهای ۱۸۷۲ و ۱۸۷۳ همراه با «بوفالو بیل» به ایالات شرقی رفت و در «دوود» اقامت گزید که در همانجا بوسیله شخصی بنام «جک مک کال» کشته شد. موضوع قابل ستایش در مورد او اینست که فقط در مقام دفاع از خودش از اسلحه استفاده می کرد. برای اولین بار زندگی پر ماجرای او در سال ۱۹۲۳ با شرکت «ویلیام اس هارت» بر پرده سینما درخشید و در سال ۱۹۳۶ «سیسیل ب. دومیل» سینماگر مشهور فیلم «The Plains man» را از زندگی او باشرکت «گاری کوپر»، «جین آرتور» و «جیمز آلison» ساخت. آخرین فیلم معروفی که درباره او ساخته شده «بزرگمرد کوچک» فیلم «آرتور پن» است که بوضع جالب و قابل ستایشی پایان زندگی او را نشان می دهد.

فهرست

وسترن‌های امریکائی

وسترن هفتاد ساله شد. زمانی طولانی که حاصلش صدها فیلم بزرگ و کوچک است. بد نیست ببینیم جدا از ارزش‌های سینمایی، وسترن امریکائی چگونه سینمایی است. وسترن سینمای خوبی است چرا که هسته اصلی داستان غالب وسترن‌ها را روح مبارزه‌جویی و تحریک‌تشکیل می‌دهد. در وسترن‌هایی چون: شین - این گروه خشن - آخرین قطارگان هیل - هفت دلاور - والدز می‌آید - مردی از غرب و ... همواره شاهد مبارزه فرد یا افراد با گروهی که نمونه ستم قاهر می‌باشند، هستیم و حتی گاه مبارزه بعدی انتقادی - اجتماعی می‌یابد مثل فیلم‌های: «مرک‌یک تیرانداز» (در ایران: کلانتر جسور) و «ویلی بوی اینجاست». وسترن امریکائی سینمای بدی است چرا که با تحریف واقعیت، چهره کریه‌ی از سرخپوستان امریکائی ارائه کرده و آنها را مردمی خونخوار و صلح‌شکن معرفی نموده است، هالیوود بارها بر مرگ مفتضحانه «ژنرال کاستر» قصاب مشهور سرخپوستان گریسته و حتی درباره او فیلم‌عظیم و سینه‌راما هم ساخته است ولی در باره سیاست‌های ناجوانمردانه‌ای که بر سرخپوستان اعمال شده و اینکه چطور آنها را از زمین‌های حاصلخیزشان به مناطق لم‌یزرع کوچ می‌دادند تا نسلشان منقرض شود، سکوت کرده است. صنعت سینمای امریکا همواره خود را پشت

کتاب‌های تاریخ که سفیدها بنفع خودشان نوشته‌اند پنهان کرده است. در سالهای اخیر بنظر میرسد که بعضی از فیلمسازان امریکائی از روش هالیوودی عدول کرده و سعی دارند چهره واقعی اقوام ستمدیده سرخپوست را بر پرده سینما آورند. به تقریب اولین فیلم از این نوع بنام «تیرشکسته» توسط «دلمر دیوز» ساخته شد و تصویر مثبتی از «کوچیز» رئیس بزرگ سرخپوست ارائه داد. بعضی دیگر از فیلمهای این نوع عبارتند از: «آپاچی» (رابرت آلدریچ) - «پائیز قبیله شاین» (جان فورد) - «بزرگمرد کوچک» (آرتور پین) - «سرباز آبی» (رالف نلسون) - «ویلی بوی اینجاست» (ابراهام پولانسکی). ولی تأثیر سالهای سال فیلمهای بددا باسانی نمی‌توان از اذهان جامعه دور ساخت کما اینکه هنوز در قلب امریکا و در تفرجگاه معروف «دیسنی لند» یکی از سرگرمی‌های نو جوانان آنست که از پشت يك دیواره چوبی با هفت تیرهای ترقه‌ای بسوی سرخپوستهایی که به دیوار نزدیک می‌شوند شلیک می‌کنند و هر بار که سرخ پوست‌ها خودشان را بسزمین می‌اندازند بچه‌های نازنازی لذت فراوانی می‌برند!!

فهرست زیر (که مقدمه بالا بر آن تحمیل شده است) و سترنهای امریکائی را از سال ۱۹۴۵ تا زمان حال در بر می‌گیرد. این فهرست بیشتر شامل فیلم‌هایی است که یا دارای ارزش نسبی هستند و یا اینکه پخش جهانی داشته و در سایر کشورها نمایش داده شده‌اند. عدم نمایش همه این فیلم‌ها در ایران و در دسترس نبودن داستان آنها، خواه ناخواه ما را از انتخاب مناسب‌ترین عنوان فارسی برای بعضی از آنها باز داشته است. عناوینی که داخل پرانتز آمده نامی است که در ایران برای فیلم‌ها برگزیده‌اند.

۱۹۴۵:

کارگردان	فیلم
ادوین ال ماردین	شهر آبه لین
یاکیما کانوت	کلانتر سیمارون
استوارت هایسلر	جونز از این سو آمد
دیوید باتلر	سان آنتونیو
فرانک مک دونالد	غروب آفتاب درالدورادو
جوزف کین	شعله ساحل بارباری
سام وود	چمدان بزرگ

ری تیلور
فردھوز
جوزف کین

دالتون‌ها دوباره می‌تارند
گردباد آریزونا
مرد دشت و خانم

۱۹۴۶ :

جان فورد
کینگ ویدور
الیاکازان
جورج مارشال
جورج شرمن
ژاک تورلز
فرانک مک دونالد
جوزف کین
ری تیلور
آلفرد ورکر
رابرت اامت
استوارت گیللمور
لامبرت هیلیر

کلمانتین عزیزم
جدال در آفتاب
دریای علف
دستری دوباره می‌تازد
کافرها
معبود
همدم من ماشه تفنگ
درسا کر امنتوی قدیمی
بچه میشیگان
دزدان دریائی مونتری
داستان غرب
ویرجینیائی
مهاجمین جنوب

۱۹۴۷ :

رائول والش
»
سیسیل ب دومیل
جورج شرمن
»

تعقیب شده
شاین
شکست ناپذیر
بارون سیاه
آخرین سرخپوست

هنری لوین
 جیمز ادوارد گرانٹ
 اسپنسر گوردون بنت-
 فرد سی براون
 فیل کارلسون
 ویلیام بیرک
 بروس هامبرستون
 لئولندرز
 براند بی ری
 ری تیلور
 ری ایزایت
 آر. جی، اسپرینگستین
 ریچارد والاس
 ری نازارو
 جرج واگنر
 لامبرت هیلبر
 ری نازارو
 » »

مردی از کرادو
 فرشته و مرد شرور (ششلول بند)
 پسر زورو
 طلای سیاه
 اسرار غرب
 خشم در فورانس کریک
 کوهستان رعد
 بوفالو ویل دوباره می تازد
 بازگشت پاسداران
 مسیر کاروان
 پاسداران بوم تاون
 طغیان
 قانون دره
 تیراندازان
 آنسوی پکاس
 آخرین روزهای بوت هیل
 غرب داچ سیتی

۱۹۴۸:

آلفرد گرین
 رائل والش
 جان فورد
 جان فورد
 لی جیسون
 یاکیما کانوت
 ساموئل فولر

چهارچهره غرب
 رودخانه نقره
 قلعه آپاچی
 سه پدرخوانده (سه مردوسترن)
 مردی از تکزاس
 مهاجمین کارسون سیتی
 من جسی جیمز را کشتم

ویلیام ولمن	آسمان زرد (مردان خشن)
ری نازارو	غرب سونورا
هوارد هاگز	رود سرخ
جورج شرمن	بانوی رودخانه
» »	بیرحم
رابرت وایز	خون روی ماه
جورج مارشال	ریشه‌های اصلی
کورت نیومن	قلی به‌غرب می‌رود
چارلز لامونت	نسل سرکش
سیدنی لانفیلد	قرارگاه غرب
ری ایزایت	بازگشت مرد شرور
لسی سلاندر	دماغه
ری نیکولز	بازگشت ویل فایر
آلبرت اس داگل	هجوم به‌شمال غربی
لسلی سلاندر	مرد شرور توهم‌بستون
جوزف کین	غار تگران
دیوید ویسبار	مرغزار
لسلی فنتون	اسمیت نجواگر
ری ایزایت	خلیج کورونر
نورمن زی مک‌لثود	رنک پریده
دیوید باتلر	دومرد از تک‌زاس

۱۹۴۵ :

جان فورد	دختر روبان‌زردی به‌سرداشت (پنج‌گروه‌بیا)
دائول والش	خطه کلرادو
فرد اف سیوز	سوارکاران سیمه‌را

ادوین ال مارین	جنگجوی دشت‌ها
جان استرجس	تپه‌های متحرک
جورج شرمین	کالامیتی جین و سام باس
جورج شرمین	دره سرخ
پل لندرز	دره بزرگ
جورج واگنر	کنتاکی جنگجو
جوزف کین	بریمسقون
ری ایزایت	جنوب سن لوئی
لسلی فنتون	خیابانهای لاره دو
سیلوان سیمون	شهرت طلا
والاس فوکس	کافرهای غربی
لوئیس آر فوستر	ال پاسو
سام وود	کمینگاه
فرد سی برانفون	روح زورو
ری نازارو	پاسدار مرزی
ری ایزایت	موتانا
لسلی سلاندر	گریز
ری نازارو	دزدان الدورادو
جان راولینز	رودخانه کشتار

۱۹۵۰ :

آرتور هیلتون	بازگشت جسی جیمز
دلمر دیوز	تیر شکسته
ساموئل فولر	بارون آریزونا
جان فورد	کاروانسالار
جان فورد	ریو گراند
جورج شرمین	خطه کومانچی

آنتونی مان
 ری نازارو
 لسلی سلاندر
 گوردون داگلاس
 رابرت وایز
 آنتونی مان
 »
 هنری کینگ
 ویلیام ویتنی
 ری نازارو
 لئولندرز
 روی رولند
 استوارت هایسلر
 گوردون داگلاس
 » »
 جان فارو
 جورج شرمن
 لوئیس ار فوستر
 پیتر گاد فری
 والاس فوکس
 » »
 لسی سلاندر
 ریچارد ال بیر
 جورج تمپلتون
 ادوین ال مارین
 رجینالد لوبورگ
 » »
 لسلی سلاندر
 ویلیام بیرک

آستانه شیطان
 مطرود فلات سیاه
 سواری از توکسان
 نوادائی
 دوپرچم غربی
 خشم‌ها
 وینچستر ۷۳
 تیر انداز
 غرب مرزبزرگ
 دیناموی تکزاس
 معبر دینامیت
 پیشقراولان
 دالاس
 تنها شجاعان
 حمله بزرگ به میسوری
 دره مس
 تبرزین
 باز و عقاب
 حصار
 غرب و ایومینگ
 آنسوی مرز
 دا کوتالیل
 بازگشت مرزنشین
 غروبی‌ها
 کلت ۴۵
 پست و ایومینگ
 دافیل بون جوان
 میدان تیر
 من بیلی کید را کشتم

کورت نیومن
ری ایزایت
رودلف ماته
لئولندرز
ری نازارو
جوزف کین
ریچارد سیل
ویلیام کیگلی
جوزف کین
آلفرد ای گرین
ویلیام بیرک

جوانی از تکزاس
مهاجمین کانزاس
نشاندار
دیوی کراکت، دیده و ربومی
خطه موتانا
گذرگاه راک آیلند
بلیط برای توماهاک
کوهستان راکی
ممبر کالیفرنیا
سیه را
تیراندازی

۱۹۵۱ :

رائول والش
» »
لوئیس فوستر
ویلیام ولمن
» »
هنری هاتاوی
جان هوستون
جوزف پونی
آلن دوان
جورج شرمن
آندره دوتات (دوتوت)
» »
جورج مارشال

طبلهای دوردست (طبلهای خطر)
درامتداد مرزبزرگ
گذرگاه غرب
درسراسر میسوری پهناور
زنان عازم غرب
شلاق
نشان سرخ شجاعت
بانوی تکزاس
زیبای بزرگ
فبرد گذرگاه آپاچی
مردی بر پشت زین
شمشیر و خدنگ
وحشی (قبیله وحشت آور)

لوئیس کالینز
ایروینگ پیچل
لثولندرز
ویلیام کسل
لوئیس ارفوستر
رالف مورفی
لوئیس کینگ
جان راولینز
ری ایزایت
لوئیس کالینز
»
لسلی سلاندر
ری نازارو
ادوین ال مارین
والاس فوکس
لسلی سلاندر
ویلیام بیرک
ری نازارو
ویلیام دیترله
ویلیام راسل
هوگو فر گونیز
لسلی فنتون
فرانک مک دونالد
لوئیس کالینز
ریچارد تورپ
آلن لومی
فلیکس فیست
بایرون هاسکین
فردسی بارنون

عدالت اوکلاهما
سانتافه
پیروزی کالیفرنیا
غار یاغیان
آخرین پاسداران
دلجانی بسوی توکسان
فرنچی
قلعه مبارزه
پرمشعل
مردان قانون تکزاس
کمینگاه کلرادو
ره آورد تپانچه
مهاجمین قلعه وحشی
قلعه ورث
گلوله‌های مشعل
مسابقه تیراندازی
جانشین مارشال
آل جنینگز از اوکلاهما
کوهستان سرخ
بهترین مرد شرور
طبل‌های آپاچی
موقرمز و کابوی
گذرگاه سیه را
مردی از سونورا
دره انتقام
تنهایی شدید
درختان بزرگ
شهر نقره
دان داردویل دوباره می‌تازد

جوزف کین
باد بوتیچر
چارلز مارکی وارن

اوه سوزان
بچه سیمارون
لیتل بیگ هورن

۱۹۵۲ :

باد بوتیچر
لسلی سلاندر
آنتونی مان
باد بوتیچر
دلمر دیوز
ری نازارو
لی شولم
آندره دوتات
رائول والش
هوآردها کز
جورج استیونس
لسلی سلاندر
آر. جی. اسپرینگستین
فرد زینه مان
روی رولند
آندره دوتات
« «
وینسنت شرمین
فرانک تاشلین
اندرومارتون
جوزف ام نیومن

افقهای غرب
معبریابانی
خم رودخانه
برانکو باستر
بازگشت تکراسی
کوهستانهای لارامی
موقرمزی ازوایومینگ
آخرین کومانچی
نسل بی قانون (زیان بی قانونی)
آسمان بزرگ
شین
کشور گاوها
سخت ترین مرد آریزونا
صلوة ظهر (ماجرای نیمروز)
شیپورهای بعد از ظهر
کارسون سیتی
تفنگ اسپرینگ فیلد
سئاره تنها
پسر رنگ پریده (من ارث بابامومی خواهم)
شمال وحشی
مطردین پوکر قلات

فردريك دو كوردووا
 لوئیس ارفوستر
 المو ویلیامز
 جوزف ام نیومن
 ری نازارو
 سام نیوفیلد
 رودلف ماته
 لسلی سالاندر
 ایروینگ راینز
 هو کوفر گونیز
 استوارت گیلورد
 جوزف کین
 روی هاگینز
 بایرون هاسکین
 ناتان جوران
 ویلیام کامرون منزیس

دختری که عازم غرب شد
 جسارت بزرگ
 تکزاسی رشید
 سر باز کوچولو
 قیام سرخپوستان
 زنان یاغی
 قمار باز میسی سی پی
 مهاجمین
 نیومکزیکو
 مرزنا آرام
 دورگه
 سان آنتوان
 گره مرد دژخیم
 دنور و ریو گراند
 دود اسلحه (شعله های غرب)
 نهرش طبلهای جنوب

۱۹۵۳ :

بادبوتیچر
 »
 »
 لوئیس کینگ
 آنتونی مان
 رائول والش
 نیکلاس ری
 جان استرجس

بالهای عقاب
 سمینول
 مردی از آلامو
 روخانه باروت
 مهمیز برهنه
 خشم اسلحه
 جانی گیتار
 فرار از قلعه براوو

هوندو

زنی که چیزی نمانده بود به دارش بزنند

موقر مزهای سیئل

خاتم پرزیدنت

شلاق نقره

خدنگ جنگ

رودخانه مرزی

نبرد رودخانه پر

پسری: ازاو کلاهما

قیام بزرگ قبیله سو

سن آتوان

شهر مردان شرور

بتازوا کوئرو (اکران اول: صنم زیبا ویاغی،

اکران دوم: عشق و کینه توزی)

بیگانه مسلح به تفنگ بود

شترهای غرب

کاپیتان جان اسمیت و پوکاهونتاه (تیرهای سوزان)

کریپل کریک

قلعه تی

محاكمه جویلی

ستون ارتش جنوبی

جک اسلید

دره شیطان

نوآپیکان (اکران اول: کینه جو - اکران دوم: کمانداران)

بند تفنگ

سریم السیرپانی

قمار باز میسی سی پی

قلعه انتقام

راهزن مونتانا

جان فارو

آلن دوان

لوئیس ارفوستر

هنری لوین

هارمون جونز

جورج شرمن

د د

گوردون داگلاس

مایکل کورتیز

لوید باکون

جوزف کین

هارمون جونز

جان فارو

آندره دوتات

ری نازارو

لئولندرز

ری نازارو

ویلیام کسل

جوزف کین

فردریک دو کوردووا

هارولد شوستر

آلفرد ودرکر

چارلز مارکی وارن

ری نازارو

جری هوپر

رودلف ماته

لسلی سلاندر

والاس فوکس

ادوارد لودویگ
ناتان جوران
دیوید باتلر
نوئل اسمیت

فاتح
علف هرزه (دفاع به قیمت جان)
کلامیتی جین
شهر گله

۱۹۵۴ :

رائول والش
ری نازارو
دلمر دیوز
ادگارچی اولمر
کینگ ویدور
رابرت آلد ریچ
« «
هنری هاتاوی
نیکلاس ری
ادوارد دمیتریک
اتوپر هینجر
لوئیس کالینز
داگلاس سیرک
دن سیکل
آلن دوان
هنری لوین
آلن دوان
» »
روی رولند
آندره دوتات

اهل ساسکاچوا (پلیس سواررشد)
گذرگاه جنوب غربی
ضربه طبل
سپیده دم عربان
مرد بی ستاره
آپاچی (شکست ناپذیر)
ورا کروز
باغ شیطان
در جستجوی پناهگاه
نیزه شکسته
رودخانه بی بازگشت
دوتفنگ و یک نشان
تاذا پسر کوچیز
دوئل در سیلور کریک
رگه نقره
قماربازی ازنایز
ملکه گله‌های مونتانا
هیجان
رودخانه‌های زیادی که باید از آنها عبور کرد
جایزه بکیر

جورج شرمین	کریزی هورس رئیس سرخپوستان (توسن وحشی)
جورج سرمن	سپیده دم درسو کورو
جورج مارشال	بند جوراب های سرخ
»	دستری (مرد بی اسلحه)
»	فرمان
دیوید باتلر	تیرانداز تنها
ری نازارو	پاسداران جهنم
جوزف کین	ازدیابلو بگریز
جس هیبز	ده فراری
بروس هامبرستون	تیری درغبار
لسلی سلاندر	بانوی عجیب در شهر
مروین لروی	علامت دود
جری هوپر	تبرزین زرد
لسلی سلاندر	تیمبر جک
جوزف کین	کوهستان زرد
جس هیبز	مطرود
ویلیام ویتنی	محاصره در رودخانه سرخ
رودلف ماته	مردان خشن
رودلف ماته	افقهای دور
»	سه ساعت به قتل
»	مردی باشلاق پولادین
آلفرد ورکر	طبل های آنسوی رودخانه
فرانکلین آدریون	چهار تیر انداز برای سرحد
ناتان جوران	
ریچارد کارلسون	

۱۹۵۵ :

آنتونی مان

»

سرنمین دوردست (شهر متروک)

مردی از لارامی

آنتونی مان
جان استرجس
رائول والش
آندره دوتات
فرانک لوید
استوارت هاید
ژاک تورنر
رابرت دی وب
ری نازارو
آلن دوان
جک آرنولد
»
راجر کورمن
»
فرد اف سیرز
هارولد شوستر
برت لنکستر
رابرت دی وب
ویلیام کسل
راسل راس
لسلی سلاندر
کورت نیومن
جوزف کین
»
نورمن فوستر
جمس هییز
لسلی سلاندر
ریچارد ویلسون

آخرین مرز
شلاق سیاه
مردان رشید
جنگجوی سرخپوست (اکران اول: عشق هندو)
آخرین فرمان
یکه سوار
ویچیتا
پرسفید
بهترین اسلحه
شریک تنسی (شریک مرموز)
غروب خونین
مردی از بیتر ریج
زن آپاچی
پنج ششلول بند غربی
کمینگاه آپاچی
بازگشت جک اسلید
اهل کنتاکی
هفت شهر طلا
دوئل در میسی سی پی
چابکترین تیرانداز زنده
تفنگ دولول
موهاوک
راه دنور
امریکائی نابودکننده
دیوی کراکت
تاراجگران
مرد رشید می تازد
مردی باتفنگ

جوزف کین
جرالد مایر
ویلیام ویثنی
تیم ویلان
ری میلاند
تیم ویلان
جوزف اچ لوئیس

ملکه ماوریک
غار تگران
گذرگاه سانتافه
بانوی تکزاس
مرد تنها (مردی که تنها بود)
خشم در سپیده دم
خیابان بی قانون

۱۹۵۶ :

باد بوتیچر
نیکلاس ری
ریچارد بروکس
دلمر دیوز
»
رابرت وایز
استوارت هایسلر
سیدنی سالکو
جان فورد
ویلیام وایلر
ریچارد فلیشر
رائول والش
جورج شرمن
جورج مارشال
»
گوردون داگلاس
چارلز مارکی وارن

هفت مرد از حالا
سرگذشت حقیقی جسی جیمز
آخرین شکار (شکارگاه خونین)
جوبال
آخرین دلیرجان
ستایش از یک مرد بد (مرد بد سرشت)
تپه‌های سوزان
برادران اسلحه
جویندگان (در جستجوی خواهر)
ترغیب دوستانه
راهزن جوانمرد
سلطان و چهار ملکه
کومانچی
ستونهای آسمان (پلکان آسمان)
تفنگهای قلعه پتی کوت
سرزمین پهناور (جنوبی مبارز)
شلاق سیاه

ویلیم کلاکستون	دلجانی بسوی خشم
ژاک تورنر	صبح روز بزرگ
نورمن تاروگ	شرکاء (قهرمانان)
فرداف سیرز	خشم در معبرگان سایت
ابنری برمان	اسلحه برای یک ترسو
بایرون هاسکین	اولین تکزاسی
هارمون جونز	رودخانه کانیون
رودلف ماته	سالهای بی تجربگی
چارلز هاس	ستاره‌ای در خاک
رابرت دی‌وب	با احساس دوستم داشته باش
نورمن فوستر	دیوی کراکت و دزدان رودخانه (برخورد قدرتها)
لوئیس ار فوستر	حادثه داکوتا (داستان غرب)
جسن هیبز	بر سرزمین غرور گام بگذار
پل لندرز	آخرین مردان شرور (آخرین مردان)
ویلیم ویتنی	بیگانه‌ای بر درگاه خانه‌ام
فرانسیس دی‌لیون	تعقیب بزرگ لکوموتیو
دان مک‌گوایر	جانی کانچو
هال بارتلت - ژول بریکن	درانگو
جان شروود	لبه باریک
رابرت دی‌وب	مغروبین
آلفرد ورکر	در منطقه تیراندازی
چارلز هاس	بر ملا شدن راز در آبه‌لین
ویلیم بودین	بسوی غرب در واگن‌ها
چارلز مارکی وارن	هیجان در تیمیل راک
جوزف کین	رعد بر فراز آریزونا
هارمون جونز	روز خشم
رودلف ماته	سه مرد خشن (سه مرد شجاع)

۱۹۵۲ :

کورت نیومن	شکارچی آهو (دلاور جنگل)
بادبو تیچر	تصمیم در غروب
» »	هدف بلند (مبارز رشید)
ساموئل فولر	چهل تفنگدار
» »	جهش تیر
جس هیبز	جو باتر فلای
سیدنی سالکو	کلانتر آهنین
دلمر دیوز	قطار سه و ده دقیقه به یوما
هنری هاتاوی	شکار انسانی (شعله انتقام)
آرتور پن	تیرانداز چپ دست
جان استرجس	جدال در اوکی کورال
آنتونی مان	سناره حلبی (در تعقیب قاتل)
رابرت پریش	باد را زین کن (اسلحه نفرین شده)
آلن اچ ماینر	بازگشت (بازگشت تیرانداز)
اندرومک لاگلن	این مرد را با تیربزن
آلن اچ ماینر	پارچه سیاه
جوزف کین	جدال در تنگه سرخپوستان
هنری لوین	مرد تنها
ریچارد بارتلت	جودا کوتا
المو ویلیامز	مبارز آپاچی
آلبرت سی گاناوی	نشان مارشال بریان
فیل کارلسون	برادران ریکو
هری کلر	روز مردش رو
» »	کوانتز

پل لندرز	یاغیان دره جهنم
گوردون داگلاس	قلعه دابس
جیمز نلسون	گذرگاه شبانه (گذرگاه خطرناک)
کارل هیتل مان - سیدنی فرانکلین	جدال در موتتری
لسلی سلاندر	شورش در قلعه لارامی
روی رولند	افتخار اسلحه (دفاع از حق)
رجینالد لوبورگ	طبلیهای جنک
»	دختران دالتون
»	چهار راه جهنم
فرانکلین آدرن	دانیل بون راهنمای کاروان
آلبرت سی گاناوی - آی رودریگوئز	کول یانگر شلول بند
رابرت جی اسپرینگستین	یلرپیر (هر موجودی وفادارد)
رابرت استیونسون	او کلاهمائی
فرانسیس دی لیون	گروگیر (پیشواز دلیر)
جورج واگنر	کشتار دراگون ولز
هارولد شومتر	مهاجمین کالیفرنیا قدیمی
آلبرت سی گاناوی	پیشروی در خمیدگی مدیسن
ریچارد ال پیر	تفنگ کرایه‌ای
ری نازارو	بیگانه رشید
توماس کار	دسته فرشتگان
رائول والش	

۱۹۵۸ :

باد بوتیچر	بوکانان تنهامیتازد
رائول والش	کلانترفک شکسته (کلاتر و زیبارو)
هنری کینگ	بر اودس (شجاعان)
ریچارد فلیشر	این هزار تپه
ادوارد میتریک	وارلاک (مرد پانچه طلائی)

آئتونی مان	مردی از غرب
دلمر دیوز	کابوی
دلمر دیوز	ساکنین سرزمین بایر (غار تگران طلا)
هوارد هاگز	ریوبراوو
جان استرجس	قانون وجک وید (صحرای خونین)
جورج مارشال	چوپان
فیل کارلسون	گذرگاه ششلول بندها (مزد خشونت)
جری هوپر	مسافر میسوری
هرشل دوهرتی	نوری در جنگل
فرد اف سیرز	کشور مردان بد
جک آرنولد	گلوله بدون نام (تیرانداز حرفه‌ای)
جورج شرمن	آخرین تیرانداز سریع (داستانی از غرب)
مایکل کورتیز	یاغی مغرور (غرور و تمرد)
ژاک تورنر	سواران مرزی (قهرمانان مرزی)
ریچارد پارتلت	پول، زن، تفنگ (زن - زر - زور)
راجر کورمن	تیرانداز
جک شیر	وحشی و بیگناه
آلبرت سی گاناوی	افسان یا اسلحه
داسل راس	رعد در آفتاب
فرانسیس دی لیون	اسکورت غرب
هارمون جونز	شلاق
جسن همبز	در راهی پر نیرنگ بتاز (کلانتر مبارز)
جوزف ام نیومن	قلعه کشتار
توماس کار	دود اسلحه در توکسان
لسلی سلاندر	یکه سوار و شهر طلائی گمشده
نورمن زی مک لئود	جسی جیمز قلبی
ادوارد برنرز	مهاجمین کوآنترهیل
پل لندرز	گذرگاه اورگون
جیمز بی کلارک	بارون سیه دا

چادرلر زهاس	ارثیه وحشی
ری نازارو	بازگشت به واریو
ریچارد کارلسون	حماسه همپ براون (حمله به سواره نظام)
آلبرت سی گاناوی	غار تگران جلگه‌های خونین
ری نازارو	سرزمین آباچی
فرداف سیرز	سرزمین مردان بد
سام نیوفیلد	آخرین راهزنان
پل لندرز	تکزاسی تنها
جان هیو	برهنه در آفتاب

۱۹۵۹ :

دلمر دیوز	درخت اعدام
باد بوتیچر	بسوی غرب
» »	تنها بتاز
» »	قرارگاه کومانچی
جان فورد	سواره نظام
رابرت پریش	دشت با شکوه
آندره دوتات	روز یاغی
جان استر جس	آخرین قطارگان هیل
جورج کیو کر	جهنمی صورتی پوش
تد پاست	افسانه تام دولی
ویلیام وایلر	کشور بزرگ
جان هوستون	نابخشوده
مایکل کورتیز	دژخیم
گوردون داگلاس	یلو استون کلی (غول صحرا)
جی ال پورتیلو	پنج زن جسور
والاس مک دونالد	ششلول بندهای لاریدو

نفرین مرد بی باک
کاروان اورگون (کاروانی بسوی اورگون ترایل)
جدال در داج سیتی
علامت زورو
تفنگهای تیمبرلند
جوراب قرمزها
قلعه یوما (مدافعین قلعه یوما)
نیزه شکسته
تیرانداز مرزی
روز خوبی برای دار زدن

ادوارد دین
جنس فاولر
جوزف ام نیومن
نورمن فوستر - لوئیس ارفوستر
رابرت دی وب
ملوین فرانک
لسلی سلاندر
رابرت استیونسون
پل لندرز
ناتان جوران

۱۹۶۰:

گروهیان راتلج (متهم)
آلامو
شمال به آلاسکا
ستاره سوزان
سیمارون
مرید شیطان
تیراندازان آبهلین
هفت دلاور
هفتمین راه به غروب
سربازهای یک چشم
خطه او کلاهما
مردی از سرزمین خدا
گروه جهنمی
یک قدم در جهنم
غار تکران (جوانان شرور)

جان فورد
جان وین
هنری هاتاوی
دان سیگل
آنتونی مان
گای هامیلتون
ادوارد ال کان
جان استرجس
هری کلر
مارلون براندو
ادوارد ال کان
پل لندرز
هربرت کولمن
جیمز بی کلارک
جوزف پونی

جوزف کین
ادوارد الکان
ویلیام کلاکستون

آخرین دلیران غرب
دامی برای یک ششلول بند
جسی جیمز جوان

۱۹۶۱:

جان فورد
د د
رابرت آلد ریچ
مایکل کورتیز
هری کلر
گوردون داگلاس
جان استرچس
سام پکین پا
وینسنت شرمین
ویلیام ویتنی
آر جی اسپرینگستین
جوزف ام نیومن
جورج واگنر - ژاک تورنر

دو نفر تاختند (دو سوار)
مردی که لیبرتی والانس را کشت
آخرین غروب
کومانچرو
شش اسب سیاه
طلای هفت مقدس
سه گروه بان
مصاحبین مرگبار (همراهان سرسخت)
تجدید فراش (خانم کلانتر)
تفنگهای آباچی
سلطان اسبهای وحشی
غرش طبلها
سفر خطرناک

۱۹۶۲:

جان فورد - هنری هاتاوی - جورج مارشال
سام پکین پا
آرنولد لی ون
آندره دوتات

چگونه غرب تسخیر شد
جدال در بعد از ظهر
جرانیمو
رعد بر فراز دشتها

۱۰۹

تی گارنت
ویلیام ویتنی
اسکار رودلف
ارل بلامی

سلطان گله
بچه شیطان
مغربی های وحشی
دلیجانی بسوی دانسرزراک

۱۹۶۳ :

دایرت آلدریج
اندرومک لاگلن
ویلیام کلاکستون
فورمن توکار
آر. جی. اسپرینگستین
فرانک مکدونالد
ادوارد لودویک

چهار نفر عازم تکزاس
مک لین تاک
دلیجانی بسوی تندرراک
سام وحشی
شودان
جدال در کومانچی کریک (توطئه گران)
شاهین اسلحه (حماسه غرب)

۱۹۶۴

جان فورد
رائول والش
ریچارد ویلسون
مارتین ریت
سیدنی سالکو
گوردون داگلاس
جورج مارشال
روی رولند
آر. جی. اسپرینگستین

پائیز قبیلہ شاین
شیپوردوردست
دعوت ازیک تیرانداز (دعوت به یک تیراندازی)
تجاوز (محاكمه در آفتاب)
تیرانداز سریع
ریو کانچو
شرکت ترسوها (گروه بان دست نگهدار)
تیراندازان کاسا گرانده (بیکار در کاسا گرانده)
مهمیز سیاه

سیدنی سالکو
 »
 ویلیام کلاکستون
 ارل بلامی
 آر. جی. اسپرینگستین
 هرشل دوهرتی
 ادوین ال مارین

قتل عام بزرگ قبیله سو
 خون روی خدنگ
 قانون بی قانون
 گان پونیت
 گلوله برای یک مرد بد
 مهاجمین
 سریع السیر تکراس

۱۹۶۵ :

سام پکینیا
 جورج شرمن
 برت کندی
 »
 هنری هاتاوی
 لسلی سلاندر
 اندرومک لاگلن
 »
 آر. جی. اسپرینگستین
 گوردون داگلاس
 الیوت سیلورستاین
 جان استرجس
 آرنولد لی ون
 ریچارد کارلسون
 اسپنسر گوردون بنت
 پل لندرز
 ارل بلامی

میچر دندی
 مورینا
 غرب مونتانا
 رام کنندگان
 پسران کتی الدر
 ملک الرقاب شهر
 شناندوآ (گلوله درزی نمی شناسد)
 نسل کمیاب
 تبرزین سرخ
 دلیمان (دلیمان محکومین)
 کت بالو
 جاده هاله لویا
 گروهان افتخار
 کیدرودلو
 جایزه بکیر
 پسر یک ششلول بند
 حادثه درماتوم هیل

آر. جی. اسپرینگستین
»
جوزف پونی
فیل کارلسون
کریستین نایبای
اسپنسر گوردون بنت
آر جی اسپرینگستین

طفیان آپاچی
جانی رنو
شب مخوف
سفر طویل بخانه (سفر طولانی)
خشم جوان
مرثیه برای یک تیرانداز
تاگارت

۱۹۶۶ :

هوارد هاگز
ادوارد دمیتریک
رالف نلسون
هنری هاتاوی
ریچارد بروکس
برت کندی
گوردون داگلاس
لسلی سلاندر
سیدنی جی فیوری
اندرو مک لاگن
موتنه هلمن
رابرت زیودماک
ریچارد تورپ
لسلی سلاندر
مایکل گوردون
ویلیام هیل
آدولفاس میکاس

الدورادو
آلوارز کلی
دوئل دردیا بلو
نوادا اسمیت
حرفه‌ای‌ها
بازگشت هفت دلاور
چوکا
تکزاسی
آپالوزا
راهی بسوی غرب
تیراندازی
کاستر غرب
طپانچه رودخانه سرخ (مرد طپانچه طلائی)
قلعه یوتا
تکزاس آنسوی رودخانه
جدال در آبه لین
سرگذشت کار آگاهی که تفنگ دولول داشت

دیوید لاول ریچ	مرد دشت
مایکل مور	چشم در برابر چشم
آر. جی . اسپرینگستین	واکو
وینسنت مک اویتی	بسوی انتقام بتاز (انتقامجو)
فیدلر کوک	دست بزرگ برای خانم کوچک (قماربازان داج سیتی)
ویلیام ویتنی	راهزنان آریزونا

۱۹۶۷ :

مارتین ریت	هومبره
ویلیام ویتنی	چهل تفنگدار در گذرگاه آپاچی (ده تفنگدار حرفه‌ای)
آرنولد لی ون	شبی سخت در جریرکو
جان استرجس	ساعت اسلحه (قدرت اسلحه)
تام گریز	ویل پنی
برت کندی	واگن جنگ (دلیجان آتش)
» »	به ایام سخت خوش آمدید (بیگانه‌ای در شهر)
جیمز نلسون	بازگشت یک تیرانداز (سفر برای جدال)
» »	ماجرای گریفین شلاق کش
ویلیام هیل	سفر به شایلون
ویلیام گراهام	چاه شماره ۳

۱۹۶۸ :

سیدنی پولاک	شکارچیان پوست سر (مبارزین سر سخت)
اندرو مک لاگلن	باندرلو

هنری هاتاوی
ادوارد دمیتريک
تدپاست
جی لی تامپسون
لسلی سلاندر
اندرومک لاگلن
وینسنت مک اویتی
جری تورپ
آلن ایچ ماینر
رابرت مالیگان
ناتان جوران
هنری لوین

پنج خال ورق (ورق سرنوشت)
شالاکو
آنها را بالاتر داربزن (طناب اعدام)
طلای مک کنا
جنگل نشینان آریزونا
حماسه جوزی
فایر کریک (پنج حرفه‌ای)
ستیز با اسلحه
چوباسکو
ماه در کمین (جدال در نیمه شب)
غاضبین زمین (برادر علیه برادر)
راهزنان مکزیکی

۱۹۶۹ :

تام گریز
جیمز گلدستون
برت کندی
اندرومک لاگلن
سام پیکین پا
»
جوزف مانکیه ویچ
ابراهام پولانسکی
الیوت سیلورستاین
ریچارد کوئین
جورج روی هیل
باد بوتیچر

صد اسلحه
مردی بنام کانون
از کلانتر محلینان حمایت کنید (کلانتر بیباک)
شکست ناپذیر (گروه شکست ناپذیر)
گروه وحشی (این گروه خشن)
افسانه گیبیل هوگ
زمانی یک تبه کار (داغ ثروت)
ویلی بوی اینجاست
مردی بنام هورس
استعدادی برای عشق ورزی
بوج کسیدی و سندنس کید (مردان حادثه جو)
زمانی برای مردن

پل وندکاس	تفنگ‌های هفت دلاور
چارلز مارکی وارن	شارو
جوشو آلوگان	واگنت‌را رنگ‌بزن (دلیجان خوشبختی)
هنری هاتاوی	جوانمرد
آلن اسمیتی (دان‌سیگل- رابرت تاتن - آلن فرازی)	مرگ یک تیرانداز (کلاتر جسور)
لی کاتزین	بهشت بایک اسلحه (یک مرد یک تپانچه)
های اوربک	سرقت بزرگ بانک (وقتی که غرب وحشی بود)
برت کندی	مردان خوب و مردان بد
آرنولد لی ون	سام ویسکی
برت کندی	بیلی یانگ جوان (تیرانداز جوان)

۱۹۲۰:

مایکل وینر	مرد قانون
آرتور پن	بزرگ مرد کوچک
رالف نلسون	سرباز آبی
بیک ادواردز	ولگردان خشن
ویلیام فراکر	موتی والش
دان سیگل	دوقاطر برای خواهر سارا (سارا)
برنارد کوالسکی	ماچو کالاهان
اندرومک لاگلن	چیسام (شزم)
هنری هاتاوی	جدال
جین کلی	کلوب اجتماعی شاین (دوکابوی در شاین)
فرانک پری	داک
رابرت تاتن	کشور وحشی
پل وندکاس	توپهای کوردوبا

کابوی‌های لوچ از سرزمین کالیکو
بار کوئرو
دینگاس مکی پلید (کلاترقلایی)

تونی لیدر
گوردون داگلاس (محصول مشترک)
برت کندی

۱۹۷۱ :

هوارد هاگز	ریولو بو
مارک رایدل	کابوی‌ها
لامونت جانسون	تیراندازی (برای زنده ماندن جدال کن)
ادوین شرین	والدوزمی آید (انتقام والدوز)
پیتر فاند	کارگراچیر (اجیر شده)
سام وانامیکر	کت لو
پل بوگارت	سیاه بازی
برت کندی	هانی کالدِر (پاداش تجاوز)
اندرومک لاگلن	یک چیز بزرگ (یک مسلسل و صد داهزن)
جورج شرم	جیک بزرگ
دان سیگل	فریب خورده (بیگانه‌ای که دوستش داریم)
الکساندر سینگر (محصول مشترک)	کاپیتان آپاچی
دان مدفورد	پارتی شکار
جان هستون	زندگی و دوران قاضی روی رویین
آلف کلین	مک مسترها
ویک مارو (مصول مشترک)	مردی بنام اسلج
برت کندی (محصول مشترک)	فراری (شعله‌های انتقام)
اندرومک لاگلن	بزرگترین سرقت قطار

۱۹۷۲ :

جان استرجس
رابرت آلدریچ
فیلیپ کوفمن
برت کندی
سیدنی پواتیه
مایکل وینر
دانیل مان
سیدنی پولاک

جو کید
حمله اولزانا
هجوم بزرگ به نورث فیلد مینه‌زوتا (بازگشت جسی جیمز)
از تیرانداز محلیتان حمایت کنید
گرافه گو و کشیش (آتش افروزان غرب)
سرزمین چاتو (عقاب صحرا)
انتقامجویان
جرمیا جانسون

۱۹۷۳:

برت کندی

دزدان قرن (دزدو دزدخوشگله)

جلیل روشندل

فهرست

وسترن‌های اروپائی

... و این مجموعه‌ای است از فیلمهای وسترن که در اروپا

ساخته شده است !

فیلمهای وسترن اروپائی بیشتر در انحصار ایتالیا است

ولی هراز چندی کشورهای اسپانیا و آلمان نیز فیلمهایی در این

زمینه می‌سازند .

آنچه درون پراقتز آمده نام فیلم دراکران فارسی آن

است و البته در این مورد فقط حافظه مترجم در کار بوده و هیچ

مرجمی در دست نبوده است . ضمناً برای تسهیل در امر چاپ و
 جلوگیری از تکرار، اختصارات زیر نیز رعایت شده است . و دیگر این
 که لیست فیلم‌های ۱۹۷۰ کامل نیست .

اختصارات

کارگردان	ك .
سناریست	س .
فیلمبردار	ف .
موسیقی	م .
هنرپیشگان	ه .

۱۹۶۲:

گنج دریاچه فقره - (آلمان) ك. هارالد رینل - س. هارالد. جی . پترسون . اقتباس
 از اثر کارل می - ف . ارنست . دابلیو . کالینکه - م . مارتین
 بوچر - ه . لکس بارکر - پیربرایس - هربرت لوم - کارین دور

۱۹۶۳:

جدال در نیمروز - (اسپانیا) ك . خواکین ال رومرو مارچنت - س . خروس ناوارو -
 ال مارچنت - ف . رافائل پاچه کو - م . ریتس اورتولانی - ه .
 ریچارد هاریسون - کلادیو اونداری - گلوریا میلاند .
 جدال در شنزار سرخ - (اسپانیا) ك . ریکاردو بلاسکو - س . آلفردو آنتونینی - ریکاردو
 بلاسکو - ف . ماسیمو دالامانو - م . انیوموریکونه - ه . -

ريچارد هاريسون - جياكومو روسي استوارت .

سه دلاور - (اسپانيا) ك . خواكين ال رومرو مارچنت - س . خوزه مالوركوئي - ماريو
كايانو - ف . رافائل پاچه كو - ه . جفري هورن - كلاديو اونداری
وينتوي جنگجو (طلای آياچي) - (آلمان) ك . هارالد رينل - س . هارالد جي پترسون .
اقتباس از اثر كارل مي - ف . ارنست . دابليو . كالينكه - م . مارتين
بوچر - ه . لكس باركر - پيربرایس - ماريو آدورف - ماری
ورسينی .

طنين گلوله ها - ك . اوگوستين ناوارو - س . خوزه مالوركوئي - ف . ريکاردو تورز - ه . پل
پياژه - فرناندو كازانووا .

چرا گاه سرخ - ك . آلفردو آنتونيني - س . ئی . سی . گلت مان - آلفردو آنتونيني - ف . انزو
باربوني - ه . جيمز ميچم - جيل پاورز - ادوارد وچيانلی .
بتازوبکش - ك . جي . ال . بورا - س . خوزه مالوركوئي - ف . آلدو گرچی - ماريو اسپرينا - م .
ريتس اورتولانی - ه . آلكس نيكول - مارگارت گريسون .

۱۹۶۴:

پسريك ششلول بند (امريكا - اسپانيا) ك . پل لاندريز - س . كلارك رينولدز - ف . مانوئل
برنگوئر - ه . راس تامبلين - كايرون مور - جيمز فيلبروك
فرناندو ري .

تيراندازان كاساگراند (جدال در كاساگراند) (امريكا - اسپانيا) ك . روي رولاند - س .
بودن چيز - كلارك رينولدز - ف . خوزه . اف . آگوآيا
مانوئل مرينو - ه . الكس نيكول - ژرژ هيسترا - ديك بنتلي
ديانالويس .

هفت ساعت تيراندازی (اسپانيا) ك . خواكيم ال رومرو مارچنت - ف . رافائل پاچه كو
م . آنجلو فرانچسكو لاوانينو - ه . ريك وان ناتر - الكاسامر -
فيلد - آدریان هون .

دوتيرانداز (اسپانيا) ك . پريمو زگليو - س . خروس ناوارو - پريموز گليو - ف . آلفردو
فرائيله - م . فرانچسكو دماسی - ه . آلن اسكات - سوزی آندرسن
جرج مارتين .

۱۲۱

کینه خانوادگی (موریتا) (اسپانیا) ک. جرج شرمین - س. جیمز اوہانلون - ف. میکلمیلا - ه. جفری ہاتر - آرتور کندی - دیانالوریس.

۷ نفر تکزاسی (اسپانیا) س. وک. خواکین ال دومرو مارچنت - ف. رافائل پاچہ کو - م. دیتس اورتولانی - ه. پل پیازہ - کلادیا اوننداری - گلوریامیلاند فرناندوسانچو .

آخرین بازماندہ خائنین (دنیقو) - (آلمان) ک. ہارالد رینل - س. ہارالد جی پترسون (ازروی نول و کارل می) ف. ارنست داپلیو کالینک - م. مارتین بوچر - ه. لکس بارکر - پیربرایس - آنتونی استیل - کارن دور کلوس کیفسکی .

قتل عام در ماربل سیتی - (آلمان) ک. پل مارتین - س. آلکس برت و ہانس بیلیمان ف. یان استالینخ - م. ہاینز گیتز - ه. برادہساریس - ہورست فرانک - رالف ولٹر - سرژمارکان .
مردی بنام گرینگو - (آلمان) ک. روی رولاند - س. کلارک رینولدز - ہلموت ہارن - ف. مل مرینو - م. پیروپپچونی - ه. گاتز جورج - ہلموت اشمیت الکساندر استوارت .

درمیان لاشخورها - (آلمان) - س. ابرہارد کیندورف - جوآنا سیبلیوس (اقتباس از نول کارل می) ف. کارل لوب - ہو. مارتین بوچر - ه. استوارت گرینجر پیربرایس - الکہ زومر .

آخرین نبرد آپاچی - (آلمان) ک. ہوگوفر گوئیر - س. لادیسلاو فودور - رابرٹ استی مل - ف. زیگفرید ہولد - م. دیتس اورتولانی - ه. لکس بارکر - پیربرایس - دالیا لوی - گای مادیسون .

مینہ سوتاکلی - ک. سرجیو کوربوچی - س. آدریانو بولونی - ف. خوزہ فرناندز - اگوانہ - یانی - م. پیرو پی چیونی - ه. کامرون میچل - ژرژ دیویر اتل روجو - فرناندو سانچو .

بیگانه ای در ساکرامنتو - ک. سرجیو برگونزلی - ف. آل آلبرت - م. فلیچہ دی استفانو - ه. میکی ہارگیتی - گابریلا جورجلی .

بخاطر یکمشت دلاہ - ک. سرجیو لٹونہ - س. لٹونہ و دوچہ تساری - ف. ماسیمو دالامانو - م. انیو موریکونہ - ه. کلینت ایستوود - جیان ماریا والوتہ - ماریانہ

کوخ - پپه کالوو - ولفانگ لوکشی .
 ششلول بندی بنام نبراسکا - ک . آنتونیو رومان - ف . گوگیلمو مانکوری - ه . کلن کلارک
 ایوون باستین - رفاتوروسینی .
 هفت شوالیه - ک . الفردو دمارتینو - س . ادواردو ماززانوس - ف . الوی ملا - ه . ادموند
 پردام .
 بوفالربیل ، قهرمان غرب دور - ک . ماریو کوستا - ف . جک دالماس - م . کارلو -
 دوستیکلی - ه . گوردون اسکات - یان هندریکس .

۱۹۶۵:

یک نفر برهلیه همه (اسپانیا) ک . آ. دل آمو - ف . فوستوزو کولی - م . آنجلو فرانچسکو -
 لاوانینو - ه . کلادیا اونداری - مرسدس آل چنزو - آدریان هون .
 دست های یک ششلول بند - (اسپانیا) ک . رافائل - آرمارچنت - س . خوآکین - ال رومرو
 مارچنت - ف . فوستوزو کولی - م . آنجلو فرانچسکو
 لاوانینو - ه . کریک هیل - گلوریا میلاند .
 قتل عام در قلمه گران - (اسپانیا) ک . خوزه ماریا الورتا - ف . پابلو ریپول - ه . ژرمان
 کوبوس - مارتا می - اتل روجو .
 حمله به چاه آب آپاچی (آلمان) ک . هارالد فیلیپ - س . فرد دینگر - هارالد فیلیپ
 (اقتباس از نوول کارل می) ف . هاینز هولشر - م . مارتین بوچر
 ه . استوارت گرینجر - پیر برایس - ماشاریل - هارالد لیپنیتز .
 آخرین تبرزین - (آلمان) ک . هارالد رینل - س . یوآخیم بارتش (اقتباس از نوول جیمز
 فنیمور کوپر) ف . ارنست - دابلیو کالینکه - فرانچسکو مارین - م .
 مارتین بوچر - ه . آنتونیو دوتنه فه - کارن دور - دان مارتین .
 گذرگاه راهزنان - (آلمان) ک . هارالد رینل - س . هارالد جی پیترسون (اقتباس از
 نوولی بهمین نام اثر کارل می) ف . ارنست دابلیو کالینکه - م .
 مارتین بوچر - ه . لکس بارکر - پیر برایس - دالف ولتر
 سوفی هاردی .

هنكام قتل عام - ك . لوجيوفولچي - س . فرناندو دي لئو - ف . ريكاردو پالوتيني - م .
لالوگوري - ه . فرانكونرو - جرج هيلتون - نينو كاستل نوئوو -
هفت اسلحه براي مك گريگورها - ك . فرانكو جرالدي - س . انزودل آكوپلا - فرناندو
دي لئو - ديويدي مورند - دوچه تساري - ف . آلخاندرو الوآ
م . انيوموريكونه - ه . رابرت وود - مانولو زارزو .

بازگشت رينگو - سوك . دوچه تساري - ف . فرانچسكو مارين - م . انيوموريكونه - ه .
جوليانوجما - فرناندوسانچو .

گله بي رحمها - ك . روبرتويانكي موترو - س . آر . بي . موترو - جيواني سيمونلي
م . فرانچسكو دعاسي - ه . ريك هورن - ساينه بتمان .
يك هفت تير براي رينگو - سوك . دوچه تساري - ف . فرانچسكو مارين - م . انيوموريكونه
ه . جوليانوجما - لورلا دلوكا - فرناندوسانچو .

يك دلار نقره اي - ك . جورجو فروني - س . جورجو استگاني - جورجو فروني - ف .
آنتونيوسچي - م . جيانی فریو - ه . جوليانوجما - آيداگالي ،
بخاطر چند دلار بيشتري - ك . سرجيو لئونو - لوجيانو وينچنزوني - ف . ماسيمودالامانو
م . انيوموريكونه - ه . كلينت ايستوود - لي وان كليف - جيان -
ماريا والوته - كلوس كينسكي - مارا كروپ .

در سايه هفت تير - ك . جيانی گريمالدي - ف . جوليو اورتاس - استيلويوماسي - م .
نيكوفيدنكو - ه . استفن فورسيت - كنرادو سان مارتين - آن شرمان .
شب راهزنان - ك . ماريو مافهني - س . امويستولفي - ف . كارلويلرو - مانولومرينو - م .
كارلوروستيكللي - ه . ويليام برگر - آدریان آمبسي .
چهار ياربي مانند - ك . پريمو زگليو - ف . ميگل ميلا - ه . آدام وست - كلاديا آنداري
رنا تورو سيني .

بگذار استراحت كنند - ك . كارلوليتزاني - ف . ساندرو مانكوري - م . ريش اورتولاني - ه .
لو كاستل - مارك دامون - باربادافري - فرانكوچيتي
پير پائولو پازوليني .

جاني وست چپ دست - ك . جيانفرانسكو پاروليني - س . جيانفرانسكو پاروليني - ف .
فرانچسكو ايزارلي - م . آنجلو فرانچسكو لوانينو - ه . ميموپالمارا
ديانا گارسون .

دوئل در ريو برزوو - ك . توليو دميجلي - س . جين لينوتو - ف . ام آ . كاپريوتي

م. آنجلو فرانچسکولاوانینو - ه . گای مدیسون - مادلین لېوا .
 جنگو - ك . سر جیو کوربوچی - س . فرانکو روزتسی - خوزه جی ماسو - ف .
 انزو باربونی . م - لوئیس انریکوئز باکالف - ه . فرانکو نرو
 خوزه بودالو - آنجلا آلوارز .
 هفت تیر کش آریزوننا - ك . میشله لوپو - ف . جولیلمو مانکوری - م . فرانچسکو دماسی - ه .
 جولیانوجما - فرناندوسانچو - کورین مارکان .
 خدا حافظ گرینگو - ك . جورجیو استگانی - س . جیورجیو استگانی - خوزه لوئیس
 جرس - میشله ویلرو - ف . فرانسیسکو سمپره - م .
 بندتو گیگلیا - ه . جولیانوجما - آیدا گالی - روبرتو کامرادیل .
 دوران لاشخورها - ك . ناندو جی چرو - س . فولویو گی چا - ف . فوستوروسی - ه . جورج هیلتون
 فرانکولف - پاملا تودور - فرانکو بالدوچی .

۱۹۶۶

انگشت برما شد - (محصول مشترک امریکا - اسپانیا) - ك . سیدنی پینک - س . لوئیس
 دلوس آرکوس - سیدنی پینک - ف . آنتونیوماچاسولسی - م .
 خوزه سولا - ه . روری کالهورن - جیمز فیلبروک - تادمارتین .
 سدهزار دلار برای لاسیتر - (اسپانیا) - ك . خوآکین ال رومرو مارچنت - س . سر جودوناتی
 خوآکین رومرو هر ناندز - ف . فولویوتسنی - م . مارچلو جیو مینی
 ه . کلاریا اونداری - لوئیجی پیستیلی .
 هفت تیر بی رحم گرینگو - (اسپانیا) - ك . خوزه لوئیس مادرید - س . خروس ناوارو - ف .
 مارچلو گاتی - م . فرانچسکو دماسی - ه . لوئیجی گیلیانی
 مارتا پادووان - جرمانا موتته وردی .
 رعد در مرز - (آلمان) - ك . آلفردو هرر - س . هارالد جی پترسون (اقتباس از نول کارلمی)
 ف . کارل لوب - ه . رود کامرون - پیر برایس - تاد آر مسترانگ
 ماریا ورینی - هارالد لیبینتز - نادیا گری .
 رینگو طپانچه طلائی - ك . سر جو کوربوچی - س . آدریانو بولزونی - فرانکو روزتی
 ف . ریکاردو پالوتینی - م . کارلوسا وینا - ه . مارک دامون
 والریا فابریتیسی - اتوره مانی .
 رینگو ، چهره انتقام (انتقام رینگو) - ك . ماریو کایانو - س . ماریو کایانو - ف .

۱۲۵

جولیو اور تاس - م . فرانچسکو د ماسی - ه . اتونیو دو تہ فہ - فرانگہولف
ادواردو فایاردو .

ہفت عروس برای مک گریگورہا - ک . فرانکو جیرالدی - س . فرناندو دی لٹو - انزو ودل
آکویلا - ف . آلخاندرو اولوآ - م . انیو موریکونہ - ه . دیوید پیللی
آگاتافیوری .

تحت تعقیب (وانتد) - ک . جورجیو فرونی - س . فرناندو دی لٹو - آگوستو فینوچی
ف . تونی سچی - م . جیانی فریو - ه . جولیانوجما - ترزا کیمپرا
سرژ مارکان - ژرمن کوپوس .

رامون مکزیکی - ک . ماورٹیسو پرادوکس - س . ماورٹیسو پرادوکس - ف . اوبردان
ترویانی - م . فلپچہ دی استفانو - ه . کلادیا اونداری - ویلیام
لیندامار - خوزہ تورس .

کلاتر و طلا - ک . اسوالدو چیویرانی - س . انزو دل آکویلا - ف . اسوالدو چیویرانی
م . نورا اورلاندی - ه . لوئیجی جیولانی - ژاک برتہ - کاترینا
ترینتینی .

ستارہ سیاہ - ک . جیوانی گریمالدی - س . جیوانی گریمالدی - ف . گولیلمو مانکوری
م . بنہدتو گیگلیا - ه . رابرت وودز - رناتو روسینی .

شوگر کلت - ک . فرانکو جیرالدی - س . فرناندو دی لٹو - ف . آلخاندرو اولوآ
م . لوئیس انریکوئز باکالوف - ه . ہانت پاورز - سولدادامیراندا .
اشتہای کشتار - ک . تونینو والری - س . ویکتور اوز - ف . استیلویو ماسی - ه . گریگہ
ہیل - جورج مارتین - فرناندو سانچو .

دہ ہزار دلار پول خونین - ک . رومولو گریگوری - ف . فدریکوزانی - م . نورا اورلاندی
ه . جیانی گارکو - کلادیا کاماسو - فرناندو سانچو
لوردانا نوشیاک .

سہ ہزار طلائی - ک . انزو پری - س . مادیو پیروٹی - انزو پری - ف . اوتللو ماتیلی
م . مارچلو جیامبینی - ه . توماس ہانتر - جیمز شیکتا
انریکو مادیو سالرنو .

ترامپلہا (پسران تمپل) - ک . آلفردو آنتونینی - ماریا سکی - س . آلفردو آنتونینی
او گولیبراتور - ف . آلوارو مانکوری - م . آنجلو فرانچسکولاوانینو
ه . گسوردون اسکات - جوزف کاتسن - جیمز میچم

فرانکونرو.

دو روی دلار - ك. روبرتو مونترو - ف. استیلویوماسی - م. ماریو کاپوانو - ه. موریس پولی
ژاک هرلین - گابریلا جورجلی.

وایا برعلیه گرینگو - ك. ادواردو مولارجیا - ف. اوگو پرونلی - م. فلیچه دی استفانو
ه. گلن ساکسون - لوکرتیالاو.

بخاطر يك دلار زیر دندان (بیگانه‌ای در شهر) - ك. لوئیجی وانزی - س. جوزپه
مانیونه - وارن گارفیلد - ف. مارچلو ماسیوچی - م. بنه‌تو گیگلیا
ه. تونی آنتونی - فرانک ولف - جیاساندری.

برای چند دلار کمتر - ك. مایوما تولی - س. سرژیو کوربوچی - برونو کوربوچی - ف.
جوزپه آکواری - ه. لاندابوزانکا - الیوپاندولفی.

بخاطر روزی هزار دلار - ك. سیلویو آمادیو - س. سیلویو آمادیو - ف. ماریو پاچه‌کو
م. جینوپروگی - ه. زاخاری هاچر - میموپالمارا
روبن روجو.

طلای قلعه یوما - ك. جیورجیو فرونی - س. آگوستو فینوچی - ماسیمیلیانو کاپری چپولی
ف. رافائل پاچه‌کو - م. انیوموریکونه - جیانی فریو - ه.
جولیانوجما - دان وادیس - سوفی دومیه.

جانی یوما - ك. رومولو گوریری - س. فرناندو دی لئو - ف. ام کاپریوتی - م. نوردا
اورلانندی - ه. مارک دامون - روزالبانری.

خدا حافظ تکراس - ك. فردیناندو بالدی - س. فرانکو روزتی - فردیناندو بالدی
ف. انزو باربونی - م. آنتون آبریل - ه. فرانکو نرو - کول کیتوش
الیزامونترز.

خوب ، بد ، زشت - ك. سرژیو لئونیه - س. سرژیو لئونیه - لوچیانو وینچنزونی
آبه اسکارپلی - ف. تسونینودلیکولی - م. انیوموریکونه - ه.
کلینت ایست وود - لی وان کلیف - الی والاك - آلدو جیوفره
ماریوبرگا.

بزرگترین بچه دزدی در غرب - ك. ماروتیسو لوچیدی - س. آگوستو فینوچی - ف.
ریکاردو پالوتینی - م. لوئیس انریکوئز باکالف - ه. جرج هیلتون
هانت پاورز - اریکا بلانک - ماریوبرگا.

جانی رینگو را بکشید - ك. جیانفرانکو بالدانلو - ف. رافائل ماسچیوچی - م. پیپو کاروزو

ه . برت هالسی — گرتاپولین .

بکش یا کشته شو - ك . تانیو بوچیا - س . ماریو آمندولا - ف . آلدو جیوردانی - م . کارلو روستیکلی

ه . روبرت مارک — الیتادوویت — گوردون میچل .

تپه‌های سرخ - ك . کارلو لیتزانی - س . ماریو پیروتی - ف . آنتونیوسچی - م . انیوموریکونه

ه . توماس هـ - یانتر - هنری سیلوا - دان دوریا

نیکولتا ماکیاولی .

می‌روم ، می‌کشم و برمی‌گردم - ك . انزو جیرولامی - س . انزو جیرولامی - ف . جیوانی

برگامی‌نی - م . فرانچسکو دماسی - ه . جرج هیلتون - ادبایرنز

گیلبرت رولند .

روزهای دراز انتقام - ك . فلورستانو وانچینی - س . فرناندو دی‌لثو - ف . فرانچسکو مادین

م . انیوموریکونه - ه . جولیانوجما - فرانچسکو دابان .

گذرگاه خشم - ك . ماریو جیرولامی - س . ماریو جیرولامی - ف . ماریو فیورتی

ه . رود کامرون - پاتریشیا ویتوبو - انزو جیرولامی .

نام من پکوس است - ك . ماوریتسیو لوچیدی - ف . فرانکو ویدا - م . لالو گوری

ه . رابرت وودز - لوچیا مودوینو - پیتر کارستن .

نواداجو - ك . سرجیو کوربوچی - س . ماریو پیروتی - ف . سیلوانو ایپولینی - م .

انیوموریکونه - ه . برت رینولدز - فرناندو ری - نیکولتا ماکیاولی .

پنج غول تکزاسی - ك . آلدو فلوریو - س . آلفونسو بالکازار - ف . ویکتور مون رئال

ه . گای مدیسون - مونیکاراندال .

ارتش پنج نفره - ك . دون تایلور - س . داریو آرجنتو - ماساک ریچارد - ف .

انزو باربونی - م . انیوموریکونه - ه . پیتر گریوز - جیمزدالی

کارلو پیدرسولی (باد اسپنسر) - فینو کاستل نوو

مارک لاورنس .

آتش بس بزرگ - ك . سرجیو سولیمبا - س . سرجیو دوناتی - سرجیو سولیمبا - ف .

کارلو کارلینی - م . انیوموریکونه - ه . لی‌وان کلیف - توماس

میلیان - فرناندو سانچو - نیوزناوارو .

قاتل سخاوتمند (جایزه بگیر) - ك . اوچینو مارتین - س . خوزه جی‌ماسو - اوچینو مارتین

ف . انزو باربونی - م . استلویو چیپریانی - ه . ریچارد وایلر

توماس میلیان - ماریو برگا .

يك گلوله برای ژنرال (همراهان سرسخت) - ك . داميانو داميانی - س. سالواتوره لورانی
 ف . تونی سچی - م. لوئیس انریکو باکالوف - انریکو موریکونه
 ه . جیان ماریا والوتته - مارتین بسویک - کلوس کینسکی .
 سامانکو - ك . ادواردو مولارجیا - س. وینچنزو موسولینو - ف . ویتالیانو ناتالوچی
 ه . شون تاد - هلن شاتل - میکی هارگیتی .
 ظالم‌ها - ك. سرژیو کوربوچی - س. اوگولیراتوره - آلفردو آنتونینی - ف. انزو یاربونو
 م . الیوموریکونه - ه. جوزف کاتن - جولیان ماتیسوس .
 جنگو اول تیراندازی می‌کند - ك . آلبرتو دمارتینو - ف . ریکاردو پالوتینی - م. برونو
 نیکولائی - ه . گلن ساکسون - فرناندو سانچو - آیدا گالی
 آلبرتو لوپو .
 جورادو - ك . جیانی نارتزسیزی - س . ویلیام آزلا - جیانی نارتزسیزی - ف . میگل
 میلا - م . جیانی فریو - ه . دافته پوزانسی - شیلگابل
 مارگارت لی .
 يك دلار برای شلیک کردن - ك . نیک نوستر - س . آسترین بادا - ف. جولیان روزنتال
 ه . مایکل دیوا - دیانا گارسون - ایندیو گونزالس .
 دینامیت جو - ك . آنتونیو مارگریتی - س . ماریا دل کارمن مارتینز - ف . مانوئل
 مرینو - م . کالوساوتیا - ه . ریک وان ناتر - هالینا زالوسکا
 رفاتو بالدینی .
 ال سیسکو - ك . سرژیو بر گونزلی - ف . آلدو گرچی - م. برونو نیکولائی - ه . ویلیام
 برگر - جرج وانگ .
 ال روجو - ك . لئوپولدو ساوونا - س . روبرتو اموروزو - ف . آلدو جیوردانی - م .
 بنه دتو گیکلیا - ه . ریچارد هریسون - پیرولولی - نیوزناوآدا
 آندروری .
 چند دلار برای جنگو - ك . لئون کلیموسکی - س . مانوئل لیبارز - تینو کارپی
 ف. آلدو پینلی - م . کارلوساوتیا - ه . آنتونیو دوتفه - گلوریا
 اوسونا - فرانک ولف - انزو جیرولانی .

۱۹۶۷:

بی‌رحم‌ترین راهزن جنوب (اسپانیا) - ك . جولیا بوچز - س . خوزه مالورکوی
جولیا بوچز - ف . میگل میلا - جیانی فریو - ه . پیتزلی
لاورنس - فوستوتوزی - گلوریا میلاند.

هفت اسلحه برای ال گرینگو (اسپانیا) - ك . خوان ایکس مارشال - س . بیانکی مونرو
ال . اف . لکویو - ف . جولیان روزاس - م . هنری اسکومبار
ه . جرالد لاندی - دان هاریسون - فرناندو رویو .
قطار دورانگو - ك . ماریو کایانو - س . ماریو کایانو - دوچه تساری - ف . انزو باربونی - م .
کارلوروستیکلی - ه . آنتونیو دوتفه - انریکو ماریاسالرنو
مارک دامون - دومینیک بوشرو .

ریتادر غرب - ك . فردیناندو بالدی - س . فرانکو روزتسی - فردیناندو بالدی - ف .
انزو باربونی - م . رابرت پوتیوین - ه . ریتا پاونه - ماریو جیروتی
کریک موریس - گوردون میچل - فرناندو سانچو .
پسر جنگو - ك . اسدالدو چیویرانی - س . تیتوکاپری - ف . اسوالد و چیویرانی
م . پیرو اومیلیانی - ه . گای مادیسون - گابریله تینتی
دانیل ورگاس .

دو اسلحه برای یک ترسو - ك . جور جوفرونی - س . آگوستو فینوچی - ف . ساندرو مانکور
م . کارلوروستیکلی - ه . آنتونیو دوتفه - لوئیزا باراتو .

اسلحه مخفی - ك . جیان آندر آروکو - س . جیان آندر آروکو - ف . جینو ساتینی - م .
انزو فوسکو - ه . نیکولنا ماکیاولی - کلودیا کاماسی .

جان، مرد حرامزاده - ك . آرماندو کریسپینو - س . آرماندو کریسپینو - ف . سائته آچیلی
م . نیکوفیدنکو - ه . جان ریچاردسون - کلودیا کاماسی

مارتین بسویک - گوردون میچل .

خداوند می بخشد ... من نمی‌بخشم - ك . جوزپه کولیزی - س . جوزپه کولیزی - ف .
آلفیو کوئینی - م . آنجل پینو - ه . ترنس هیل - فرانک ولف

کارلو پدرسولی (باد اسپنسر) .

قاتل کالیبر ۳۲ - ك . آلفونسو برشیا - س . انزوجیکا - ف . فولیوستی - ه . پیتزلی
 لاورنس - آگنس اسپاک - کول کیتوش .

کودک قاتل - ك . لئوپولدوساونا - س . سرجیو کارونه - ف . ساندرومانکوری - م .
 برتو پیزانو - ه . آنتونیو دوتفه - لوگیزا باراتو - جیوانی سان
 فریگلیا - فرناندو سانچو .

تغیر در مقابل تغیر - ك . دومنیکو پائوله لا - س . برونو کوربوچی - فرناندو لئو
 ف . آلخاندور اولوآ - جیانی برگامینی - ه . آنتونیو ساباتو
 جان آیرلند - گلوریا میلاند - فرناندو سانچو .

رو در رو - ك . سرجیو سولیمیا - س . سرجیو دوناتی - سرجیو سولیمیا - ف . رافائل
 پاچه کو - م . انیوموریکونه - ه . جیان ماریا والوته - توماس
 میلان - ویلیام برگر .

ال دسپرادو - ك . فرانکو روزتی - س . فرانکو روزتی - اوگو گوئرا - ف . آنجلو فیلیپینی
 م . جیانی فریو - ه . آندره جوردانا - روزماری دکستر .

کشتن جنگو - ك . جولیکستی - س . جولیکستی - فرانکو آریالی - ف . فرانکو دلیکولی
 م . ایوان واندور - ه . توماس میلان - پیرولولی - میلو کسادا .
 مرگ سوار براسب است (مرگ برخائین می تازد) - ك . جولیوپترونی - س . لوچیانو -
 وینچنزونی - ف . کارلو کارلینی - م . انیوموریکونه - ه . جان
 فیلیپ لا - لی وان کلیف - آنتونی داوسون - ماریوبرگا .

زنده یا مرده - ك . فرانکو جیرالدی - س . اوگو لیبراتوره - لوئیس گارفینکل - آلفردو
 آنتونینی - ف . آپاچه پارولین - م . برونونیکلائی - کارلوروستیکلی
 ه . آلکس کورد - رابرت رایان - آرتور کندی - نیکولتاما کیاولی
 ماریوبرگا .

روزهای خشونت - ك . آلفونزو برشیا - ف . فوستیو روسی - م . برونونیکلائی - ه .
 پیتزلی لاورنس - بیا لونکار - روزالبانری .

روز خشم - س . وک . تونینو والرئ - ف . انزوسرافین - م . ریتس اورتولانی - ه . جولیانو
 جما - لی وان کلیف - والتر ریلا .

باندیدوس (داهزن) - ك . ماسیمودالامانو - س . خوان کوبز - ف . امیلیو فورسکوت
 ه . انریکو ماریو سالرنو - تری جنگینز .

۱۹۶۸:

پیلوک - ک . گوئید وچلانو - س . گوئید وچلانو - ف . آنجلو باسروچی - م . کارلوساوینا
ه . ادموند پردام - پیتروهلدن - دان هاریسون .

تفنگ يك مزدور (تیراندا زحرفه ای) - ک . سرجو کوربوچی - س . لوجیانو وینچنزونی

ف . آلخاندروالوآ - م . انیوموریکونه - برونونیکلائی - ه .

فرانکونرو - تونی موساتنه - جک پالانس - جیوانی رالی .

رنکین کمان - ک . ماریوآمندولا - س . برونو کوربوچی - ماریوآمندولا - ف . فوستو .

زوکولی - م . ساقته ، ام . رومینلی - ه . برایان کلی - کینان وین

فولکلولی - اریکابلانک .

فرارکن ای مرد ، فرارکن - ک . سرجیو سولیمما - س . پی . دی . آنجلس - سرجیو سولیمما

ف . گوگیلمو مانکوری - م . انیوموریکونه - ه . توماس میلیان

جان ایرلند - جلوآلسو .

سارتانا - ک . جانفرانکو پارولینی - س . جانفرانکو پارولینی - رناتو ایزو - ف .

ساندرو مانکوری - م . پیرو پیچونی - ه . جیانی گارکو - ویلیام

برگر - سیدنی چاپلین - کلوس کینسکی - فرناندو سانچو .

سه صلیب - س . وک . ریکاردو گارونه - ف . ساندرو مانکوری - م . واسکو مانچیوزو - ه .

گریک هیل - آیدا گالی .

امروزمنم ، فردا تو - ک . تونینوچروی - س . داریوآرجنتو - تونینوچروی - ف . سر -

جیو دافیزی - م . آنجلو فرانچسکو لاونینو - ه . برت هالی

ویلیام برگر - کارلو پدرسولی (باد اسپنسر) - تاتسویانا کادائی .

اعتماد خوبه . . . اما تیراندازی بهتره - ک . اسوالدو چیویرانی - س . تیتو کارپی - ال

گریگورتی - اسوالدو چیویرانی - ف . اسوالدو چیویرانی - م .

آنجلو فرانچسکو لاونینو - ه . جورج هیلتون - جان آیرلند

میموپالمارا - گوردون میچل .

روزی روزگاری درغرب (داستان بزرگ غرب) - ک . سرجیولئونو - س . سرجیولئونو

سر جیو دوناتی — برنارد و برتولوچی — ف. تونینو دلیکولی — م.
 انیوموریکونه. ه. هنری فوندا — کلودیو کاردیناله — چارلز برونسون
 جیسون روباردز — فرانک ولف — گابریل فرزتی .
 خشم خدا — ك. آلبر تو کاردونه — س. آلبر تو کاردونه — اوگو گوئرا — ف. ماریا پاچه کو
 ه. برت هالسی — دانا گیا — فرناندو سانچو .
 تاج گلی برای راهزنان — ك. سر جیو پاستوره — س. سر جیو پاستوره — ف. دینو ساتتونی
 ه. ادموند پردام — جان مانرا .
 لحظه قتل — ك. جولیانو کارمینکو — س. تیتو کارپی — ف. استیلویوماسی — م. فرانچسکو
 دماسی — ه. جرج هیلتون — رناتورو مانو — هورت فرانک .
 مرده اش را می خواهم — ك. پائولو بیانچینی — س. کارلوس آرایا — ف. ریکاردو آندرو
 م. نیکوفیدنکو — ه. گریگ هیل — لئاماساری — آندرا اسکاتی .
 چهار نفر از آوه ماریا (انتقام در آل پاسو) — س. وک. جوزپه کولیزی — ف. مارچلو ماسیوچی
 م. کارلو روستیکلی — ه. الی والاک — ترنس هیل — براك پیترز
 کارلو پدرسولی (باد اسپنسر) .
 يك تابوت آماده کن — ك. فردیناندو بالدی — س. فردینالدو بالدی — فرانکو روزتی — ف.
 انزو باربونی — م. جیان فرانکو ریوربری — ه. ترنس هیل — هودست
 فرانک — جرج ایستمن — خوزه تورس .
 خدا یه وقتی در غرب بود — ك. مارینو جیرولامی — س. مارینو جیرولامی — مارتینو
 رمیس — تیتو کارپی — م. کارلو ساوینا — ه. ریچارد هریسون
 گیلبرت رولند — فولکولولی — دومینگ بوشرو .
 قاتل خدا حافظی می کند — ك. پریموز گلیو — س. مالورکی فیکوئرولا — پریموز گلیو
 ف. جولیو اورتاس — م. کلودیو تالینو — ه. پیتز لسی لاورنس
 روزای لیانری .
 همه شون را بکش و تنها بر گرد — ك. انزو جیرولامی — س. تیتو کارپی — انزو جیرولامی
 ف. الخاندرو اولوآ — م. فرانچسکو دماسی — ه. چک کانرز
 فرانک ولف — فرانکو چیتی .
 سوراخی در پیشانی — ك. جوزپه واری — س. آندریانو بولزونی — ف. امریکو جنگارلی
 ه. آنتونی گیدرا — کلودیا اونداری .
 اگر می خواهی زنده بمانی تیراندازی کن — ك. ریکاردو گارونه — س. ریکاردو گارونه

ف. ساندر و مانکوری - م. لالو گوری - واسکو پانچوزو - ه.
 شون تاد - جیانی شیانفریلیا.
 میروم ، می بینم و شلیک می کنم - ک. انزو جیرو لانی - س. آگوستو فینوچی - ف.
 آلخاندرو اولوآ - م. کارلو روستیکلی - برونو نیکلائی - ه.
 آنتونیو ساباتو - فرانک ولف - جان ساکسون - آگاتا فلوری.
 برای مرگ تو زنده ام - ک. کامیلو بازولی - س. استیوریوز (اقتباس از فولی به نام تفنگ
 یهودی اثر گوردون شیرف) - ف. انزو باربونی - م. کارلو ساوینا
 ه. استیوریوز - ویدپرستون - روزالبانی - میمو پالماری.
 زنده باد انقلاب - س. وک. جولیو پترونی - م. انیوموریکونه - ه. توماس میلان - اورسن ولز
 خوزه تورس.
 پوستم را مفت از دست نمی دهم - ک. ، توره ، ام فیزا روتی - ف. استیلویوماسی - م. انریکو
 چیاکی - مارچلو ماروچی - ه. مایک مارشال - میشله ژیراردو .
 جو، جایی برای مردن پیدا کن - ک. جولیانو کارمینه ئو - تهیه کننده: هوگو فرگونیز
 س. رالف گریو - ف. ریکاردو پالوتینی - م. جیانی فریو - ه.
 جفری هانتز - پاسکال پتی - پیرو لولی - رضا فاضلی.
 همه برن بیرون - ک. اومبر تولنزی - ف. آلخاندرو اولوآ - م. مارچلو جیومبینی - ه.
 مارک دامون - جان آیرلند - فرناندو سانچو.
 در ورای قانون - ک. جورجیو استگانی - س. فرناندو دی لئو - ف. انزوسرافین - م. ریتس
 اورتولانی - ه. لی وان کلیف - آنتونیو ساباتو - لیونل استاندر
 کارلو پدرسولی (باد اسپنسر) گوردون میچل .
 سکوت بزرگ - ک. سرجیو کوربوچی - س. برونو کوربوچی - سرجیو کوربوچی - ف.
 سیلوانو ایپولیتی - م. انیوموریکونه - ه. ژان لویی ترینتینان
 فرانک ولف - کلو س کینسکی - ماریوبرگا .
 جک سیاهه - ک. جیان فرانکو بالدانلو - س. آگوستو فینوچی - ف. ماریو فیورنی
 م. لالو گوری - ه. رابرت وود - لوسین برایدو .
 بوکارو - ک. آدلچی بیانچی - ف. اوبردان ترویانا - م. لالو گوری - ه. دین رید
 مونیکا بروگر.
 ساحل مرگ - ک. سرجیو مروله - س. بیا جیو پرویتی - ف. بنیتو فراتاری - م.
 فرانچسکو دماسی - ه. آندرا جیوردانا - جان آیرلند - ریموند

بلگرین .

روز آتش - ك . پائولو بیانچینی - س . پائولو بیانچینی - ف . فرانچسکو مارین - م . پیرو پیچونی - ه . رابرت وودز - جان آیرلند - آیدا گالی .

محکوم به مرگ - س وک . ماریو لانفرانچی - ف . تونی سچی - م . جیانی فریو . ه . رابین کلارت . ریچارد کنت - انریکو ماریو سالرنو - آدولفو چلی - توماس میلیان . داستان کثیف غرب - ك . انزو جیرو لامی - س . پرونو کوربوچی - تیتو کارپی - ف . آنجلو فیلیپینی - م . فرانچسکو دماسی . ه . آندرا جیوردانا - فرانسواز پره وست - گیلبرت رولند .

هر کی هر کی - ك . جورجیو کاپتانی - س . فرناندو دی لئو - ف . سرژیو رافیزی - ه . وان هفلین - گیلبرت رولند - کلوس کینسکی - جورج هیلتون . اعدام - ك . دمینکو پوئوله لا - س . دومینکو پائوله لا - اف فرانچی - ف . آلدو اسکاوادا - م . لالو گوری - ه . جان ریچاردسون - بیمو پالمارا .

پانزده گلوله برای يك قاتل - ك . نازیو مالاسوما - ف . استیلویوماسی - م . فرانچسکو دماسی - ه . گریگ هیل - سوزی آندرسن - رناتورو سینی - جورج مارتین .

۱۹۶۹:

غاصبین زمین (برادر علیه برادر) (امریکا - اسپانیا) - ك . ناتان، اچ، جوران - س . کن پتوس - جسی لاسکی جونپور - ف . ویلکی کوپر - م . پرونو نیکولائی - ه . تلی ساوالاس - جرج ماهاریس - آرن دال . بهای قدرت - ك . تونینو والرئ - س . ماسیمو پاتریزی - ف . استیلویوماسی - م . لوئیس انریکوئز باکالف - ه . جولیانوجما - فرناندوری - وان جانسون .

متخصص - س وک . سرجو کوربوچی - ف . داریودی پالما - م . آنجلو فرانچسکولاوانینو - ه . جانی هالیدی - فرانسوا زفایان - سرژمارکان - ماریو آدورف . ساباتا اینجا است . . . همه درها را به بندید - ك . جانفرانکو پارولینی - س . جانفرانکو

پارولینی - ف . الساندر و مانکوری - م . مارچلو جیو مینی - ه .
 لی وان کلیف - ویلیام برگر - پدروسانچز .
 جائی برای مردن نیست - ك . سرجیو گارونه - ف . فرانکو ویلا - م . واسکو مانچوزو
 ه . آتونیو دوتفه - ویلیام برگر - نیکولتا ماکیا ولی - ماریو
 برگا .
 شب مارها - ك . جولیو پترونی - س . جولیو پترونی - ف . ماریو ولیانی - م .
 انیوموریکونه - ه . لوک اسکیو - ماگدا کنوپکا - فرانکو
 بالدوچی - چلو آنسو .
 بچه دزدی - ك . آلبرتو کاردونه - س . اوگو گوئرا - ف . ماریو پاچه کو - م . میشله لاکرنزا
 ه . برت هالسی - ترزا گیمپرا - فرناندو سانچو .
 سرها یا دمها - ك . پیرو پیروتی - س . پیرو پیروتی - ف . فوستوزو کولی - م . کارلو
 ساوینا - ه . جان اریکسون - فرانکولانتی پری .
 من ساباتاهستم... قبر تومی کتم - ك . جولیانو کارمینکو - س . تینو کارپی - انزودل آکویلا
 ف . جوآنی برگامینی - م . واسکو مانچوزو - ه . جیانی گارکو
 فرانک ولف - اتوره مانی - رناتو بالدینی - خوزه تورز
 گوردون میچل - کلوس کینسکی .
 زنده... مرده اش بهتره (تکخال وژوکر) - ك . دوچه تساری - س . دوچه تساری - ف .
 ماندورو کاس - م . جیانی فریو - ه . جولیانو جما - نینو بنونوتی -
 کریس هوئرتا .
 و خداوند به «کین» گفت - ك . آتونیو مارگریتی - س . جیوآنی آدسی - آتونیو مارگریتی
 ف . لوچیانو تراساتی - ریکارد وپالوتینی - م . کارلو ساوینا - ه .
 کلوس کینسکی - پیتر کارستن .
 بوت هیل - ك . جوزپه کولیزی - س . جوزپه کولیزی - ف . مارچلو ماسیوچی - م .
 کارلوردوستیکلی - ه . ترنس هیل - کارلو پدرسولی (باد اسپنسر)
 وودی استراد - ویکتور بیونو - لیونل استاندر - ادواردو چیانلی
 مبارزه مکننا - ك . لئون کلیموسکی - ف . فرانچسکو سانچز - م . برونو نیکلای - ه .
 جان آیرلند - رابرت وودز - آنا بلا این کوتترا .
 مردان نومید - ك . جولیو بوچز - س . اوگو گوئرا - جولیو بوچز - ف . فرانچسکو
 سمپره - م . جیانی فریو - ه . جرج هیلتون - ارنست بورگناین

گوستاو روجو .

جنگو حرومزاده - ك . سرجيو گارونه - س . سرجيو گارونه - آنتونيو دوتفه - ف .
جينو سانتيني - م . مانچوز - ه . آنتونيو دوتفه - تئودورو كورا

۱۹۲۰:

آپاچي - ك . پاسكواله اسكوتيري - ه . توماس ميليان .
اسلحه روى وسرباز وينچستر - ك . ماريو باوا .
جنگو برعليه سارتانا - ك . پاسكواله اسكوتيري .

ترجمه : پروین شفا

تحلیلی از

وسترن

فیلم وسترن به خاطر سمبولیسم بدیهی، امکانات صحنه آرائی و پیام ویژه اش، همیشه يك فرم دلخواه و مورد نظر در میان فیلمسازان بوده است، اما متأسفانه چون تا کنون مطالب بی ربط بسیاری درباره معانی پنهانی فیلمهای وسترن به رشته تحریر در آمده است، در این مقاله سعی خواهد شد بطور کامل اهمیت استیل و محتوی در این ژانر، مورد بررسی دقیق قرار گیرد.

موفق‌ترین نوع فیلم امریکائی، در زمینه «گانگستری» و «وسترنی» می‌باشد، آدمهائی که در پناه اسلحه زندگی می‌کنند. اسلحه در هر دوی این فیلمها، مرکز ثقل احساس بصری و عاطفی را تشکیل میدهد. چنین تصور میشود که این امر، اهمیت اسلحه را در زندگی فانتزی امریکائی منعکس میسازد، در حالی که در واقع امر آنطوری که در ظاهر بنظر میرسد، نیست.

فیلم گانگستری در فرم «کلاسیک» وجود ندارد، داستان‌تپور و موفقیت زودگذری می‌باشد که در شکست شتابزده‌یی پایان می‌پذیرد. موفقیت، بعنوان يك قدرت روزافزون برای صدمه و آسیب رساندن ب دیگران تصور گردیده است، خصوصیت ویژه يك گانگستر، فعالیت بدون وقفه و عصبی‌اش میباشد. طبیعت کامل و عینی اعمال متهوران‌ه‌اش ممکنست گنگ و مبهم باقی بماند، اما تعهدش بکاری که تپور می‌خواهد همیشه روشن و واضح است، و چقدر روشنتر و واضحتر، زیرا که او در خارج از امور عام‌المنفعه عمل میکند، او بدون فرهنگ، بدون اطوار پسندیده، بدون فرصت و مجال کافی می‌باشد، یا در هر حال فرصت و مجالش احتمال دارد تا در يك عیاشی و هرزگی خیلی اجباری تجاوزکارانه سپری شود، همانطوری که بنظر میرسد تا یکی دیگر از جنبه‌های «کار»ش باشد. اما او دارای تحرك و نرمش خاصی است، همچون رقاصه‌یی که در میان خطرات فراوان زندگی در شهر، در حال حرکت می‌باشد.

يك گانگستر در تصور و تصویر کردن مقاصدش خام و خشن میباشد، اما بهیچوجه نارسا نیست، برعکس، او غالباً آزاد، صریح و پر سر و صدا می‌باشد (خویشتن‌نگری گانگستر يك پیشرفت و تکامل تا اندازه‌یی جدید و تازه است) و می‌تواند چیزی را که می‌خواهد با قاطعیت بیان کند: برای تسلط پیدا کردن بر «نورث ساید» برای مالکیت یکصد دست لباس، برای این که شخصیت درجه اول و برتر در میان یاران و همکاران باقی بماند هر زمان بیشتر می‌تازد ولی، بمحض این که او بخواهد با اتکاء به منافع و اندوخته‌هایش آرامشی پیدا کند، در طریق هلاکت و انهدام خویش گام نهاده است.

گانگستر، يك انسان تنها و مالیخولیایی می‌باشد، و می‌تواند نشانی از عقل و خرد عمیقانه دنیوی را بدست دهد. او بیشتر در نزد افراد بالغ با نا-شکیبایی‌ها، بی‌صبریها، و احساسات خارجی، نشان افسونگری می‌کند، اما بطور کلی او برای جنبه ما که اعتقاد و ایمان به امکانات «نرمال» خوشی و سعادت

و کار برجسته را رد می‌کند، متوسل می‌گردد، کانگستریک «جواب منفی» به آن «جواب مثبت» بزرگ امریکایی می‌باشد که با عظمت و قدرت هرچه تمامتری بر روی فرهنگ رسمی امریکایی صحنه می‌زند و با تمام اینها ارتباط خیلی کمی با طریقی که آنها درباره زندگی ایشان احساس می‌کند دارد. اما تنهایی و مالیخولیای گانگستر «موفق و معتبر» نیست، مانند هر چیز دیگری که بدو تعلق دارد آنها را از راه صداقت و درستی بدست نمی‌آورد: او تنها و مالیخولیایی می‌باشد نه بخاطر این که زندگی سرانجام چنان احساسات و حالاتی را ایجاد می‌کند، بل بخاطر این که او خویشتن را در موقعیتی قرار داده است که هر کسی می‌خواهد او را به قتل برساند. و عاقبت نیز یک کسی او را از پای در خواهد آورد. او بدون دفاع می‌باشد، زیرا قادر پذیرش هیچگونه محدودیتی نیست مگر این که با طبیعت حاکی از ترس و فارغ از عشق و دوستی سازش و موافقتی پیدا کند. و داستان زندگی حرفه‌تیش برگردانی از کابوس معیارهای جاه طلبی و موقعیت طلبی است. از ورای پنجره ضد گلوله آپارتمان «صورت زخمی» (کارگردان: «هاوارد هاکس» بازیگر «پل مونی») یک نوشته با چراغ‌های الکتریکی خودنمایی میکند که اعلام می‌دارد «جهان از آن شماست»، و اگر بدرستی بخاطر آورم، این نوشته الکتریکی، آخرین چیزی است که پس از اینکه «صورت زخمی» بحال مرگ در خیابان افتاده است می‌بیند. در پایان، این نقطه ضعف گانگستر می‌باشد که بهمان اندازه قدرت و آزادیش در نظر ما جلب توجه و جلوه‌گری می‌کند. جهان از آن ما نیست، اما بدو نیز تعلق ندارد، و در مرگش او برای رؤیاهای ما کفاره می‌پردازد، ما را بطور آنی و زودگذری هم از تصور و توهم موفقیت که او با کاریکاتور کردن آن انکارش می‌کند. و هم از نیاز به موفقیت که نشان می‌دهد چقدر خطرناک است، آزاد و رها می‌سازد.

برعکس. قهرمان وسترن: نموداری از یک شخصیت آرام و ساکت می‌باشد. او بگانگستر در تنها بود ن و تا اندازه‌ی روحیه مالیخولیائیش، شباهت دارد. اما مالیخولیای وسترنر. از شناسایی «ساده»‌یی که زندگی بطور چاره ناپذیری برایش پیش آورده، منتهی میشود نه از عدم تناسب‌های طبیعتش. تنهایی او یک تنهایی ارگانیک می‌باشد، نه این که بوسیله موقعیت‌اش بر او تحمیل گردیده اما بهر حال از نظر باطنی و درونی بدو تعلق دارد و گواهی بر تمامیت‌اش می‌باشد. گانگستر مجبور است که دیگران را با خشونت از خود براند یا آنها را

بخوشتن جلب نماید. ولی وسترنر ناچار نیست تا در طلب عشق و دوستی باشد، و ما پیوسته او را در موقعیت‌هایی می‌بینیم، بالفرض عشق در بهترین کیفیت، برایش يك امر نامربوط می‌شود و یا زنی که او را دوست دارد معمولا قادر بدرك انگیزه‌هایش نیست، این زن مخالف کشتن و کشته شدن است، و وسترنر برای تفهیم این نکته که موردی ندارد بر علیه عوامل مورد نظر زندگی او بتازد، و این که این خصوصیات به جهان او تعلق دارد، غالبا دچار اشکال می‌شود.

اغلب اوقات، زن زندگی وسترنر از شرق امریکا می‌باشد و عدم توانایی او برای درك کردن، برخورد فرهنگ‌های فکری را نشان می‌دهد. در طرز فکر امریکایی، آراستگی، تقوی، تمدن، و حتی مسیحیت، بعنوان حالات و خصوصیات زنانه تلقی شده‌اند، و بنا بر این زنان اغلب بعنوان افرادی که دارای نوعی بینش و خرد عمیقانه‌تر هستند توصیف و نشان داده شده‌اند. در حالی که مردان، با همه اراده و اطمینانی که بخود دارند، اساسا از خصوصیات کودکانه‌یی نیز بهره می‌گیرند. اما غرب که فاقد خصایل پسنندیده تمدن می‌باشد، مکانی است که «مردان، مرد هستند»، در فیلمهای وسترن، مردان از عقل و خرد عمیقانه‌یی برخوردارند و زنان در عوض، کودکانی بیش نیستند. آن عده از زنانی که در فیلم‌های وسترن، درك و تفهیم روحی قهرمان را از زندگی در می‌یابند، زنان خود فروش هستند (یا همانطوری که اغلب در فیلمها نشان داده شده است آنها زنانی هستند که در سالنها بکار سرگرم کردن و رقص مشغول می‌باشند)۔

مقصود، زنانی است که به آن مرحله از درك بوسیله عملی‌ترین طریق نایل گردیده‌اند تا چگونه عشق میتواند يك امر بیربط و بی‌اهمیتی باشد. و بنابراین زنان «سقوط کرده‌یی» هستند. گانگستر نیز همچنین با زنان فاحشه معاشر و محشور می‌باشد، اما برای او مطلب مهم درباره يك فاحشه عبارتست از سهل-الوصول بودن بدون مقاومتش و گرانقیمت بودنش، این زن جزیی از بردهای او را تشکیل می‌دهد. در فیلمهای وسترن، امر مهم درباره يك زن فاحشه، استقلال نیمه مردانه‌اش می‌باشد: هیچکس مالک او نیست، او نیازی به توضیح ندارد، و او مانند يك زن عقیف يك «شیئی پربها» که باید مورد حفاظت قرار گیرد، نیست.

موقعی که وسترنر، يك زن فاحشه را بخاطر يك زن عقیف - بخاطر عشق - ترك می‌کند، او در واقع در حال ترك و رها کردن شیوه و طریقی از زندگی می‌باشد، گرچه نکته برگزینی اغلب بوسیله سوق دادن داستان به جهتی که فاحشه،

بالاخره، در سر راه آتش تیراندازی قرار می‌گیرد و کشته می‌شود، پیچیده و مبهم شده است.

وسترنر يك انسان راحت‌طلب میباشد، حتی موقعی که نشان «مارشال - کلانتر» را بر سینه‌اش دارد، یا بندرت، مالک يك مزرعه برای پرورش گله می‌باشد، چنین بنظر می‌آید که او بدون شغل است. ما او را می‌بینیم که در «بار» ایستاده است و یا مشغول بازی پوکر میباشد - يك بازی که بنحو کاملی استعداد و قدرت او را برای آرام و خونسرد ماندن در میان آنهمه هیجان ابراز میدارد - یا شاید در هوای آزاد در دشتها، هنگامیکه در پی يك کار فوق‌العاده است، چادر میزند و اطراق میکند. اگر واقعا مالک يك مزرعه سرسبز گله‌داری است، این امر در سطح زیرین و زمینه داستان قرار دارد، ما واقعا از اینکه او ممکن است صاحب چیزهای دیگری باستثنای اسبش، هفت تیرهایش، و يك دست لباسی باشد که بتن دارد و احتمال می‌رود در سرتاسر فیلم بدون تغییر باقی بماند، آگاه نیستیم. این بعنوان يك امر شگفت‌انگیز جلوه‌گر میشود که او را در حالیکه پول از جیبش بیرون می‌آورد، یا يك پیراهن اضافی از خورجینی که بر ترك اسبش بسته است بیرون می‌کشد، ببینیم. بعنوان يك قانون و قاعده، ما حتی به درستی نمیدانیم که او شب را در کجا بسر می‌آورد، و اندیشه و زحمت سؤال کردن را بخویشتن راه نمیدهیم. با وجود این هرگز این فکر در مخیله‌مان خطور نمی‌کند که او ممکنست يك مرد فقیر باشد. در فیلم‌های وسترن، فقر وجود ندارد، و در واقع ثروتی نیز یافت نمی‌گردد؛ آن املاک بزرگ برای پرورش گله‌های احشام و محموله‌های طلا که تا اندازه زیادی در نقشه و طرح‌های داستانی خودنمایی میکنند، کمیت‌های اخلاقی میباشند نه مادی، اینها فقط موقعیت و اقتضای فیلم هستند. ثروت و دارایی نیز همچنین امر بی‌ربط و بی‌هوده‌یی بیش نیست.

نوعی شغل - معمولا غیر تولیدی - همیشه برای وسترنر مفتوح است، اما هنگامیکه او تصمیم خود را برای پذیرش آن اعلام میکند، بخاطر این نیست که او احتیاجی بدان شغل دارد تا چرخ زندگیش را بچرخاند. وسترنر میتواند بدون هیچگونه اشتباهی اسب سواری کند، در لحظه روبروشدن و مقابله با مرك، شخصیت و قیافه ظاهر خود را حفظ کند، و هفت تیرش را کمی تندتر از رقیب از جلد بدر آورد و با آن بطرز بهتر و مستقیم‌تر از هرکس دیگری که امکان دارد سر راهش قرار گیرد، تیراندازی کند. اینها خصوصیات بارز او

هستند که با دقت مورد تعریف و توضیح قرار گرفته‌اند و به سیما و شخصیت وسترنر، يك موضوع ظاهری اخلاقی که بروشنی تصویر فیزیكالش برزمینه چشم‌انداز لخت و برهنه دشتها مطابقت دارد، بدست می‌دهد؛ بهر حال درابتدای فیلم، وسترنر خود را بدون هرگونه مرموزیت و پوششی جلوه‌گر می‌سازد، و تمام دنیایش در چیزی که ما بر روی پرده سینما می‌بینیم بخوبی قابل درک است. مقدار زیادی از این سادگی ظاهری، مستقیماً از آن عوامل «سینمایی» که مدت زیادی است چنین تفهیم شده‌اند تا به تم وسترنر کاراکتر ویژه‌اش را برای فیلمها بدهد، ناشی میشود: و سنت‌های پهناور و گسترده سرزمینها، جنبش و تحرك آزادانه مردان بر فراز اسبها. همانطوری که ششلولها مرکز مویی اخلاقی فیلم وسترنر را تشکیل میدهند، و پیوسته اشاره‌ی دال بامکان خشونت می‌باشند، بدین جهت، زمین و اسبها، پایه و اساس ماتریالی فیلم و حوزه آکسیون و فعالیتش را نشان میدهد. اما زمین و اسبها نیز همچنین از نوعی اهمیت اخلاقی برخوردارند، آزادگی جسمانی که آنها نشان میدهند به «آزادی و عدم محدودیت» اخلاقی غرب نیز تعلق دارد. بر طبق این واقعیت که هفت تیرها در جایی حمل و حمایل شده‌اند که بخوبی قابل رؤیت هستند. (و همانطوری که خواهیم دید، کاراکتر اسبها و زمین تغییر میکند، بهمان ترتیب فیلم وسترنر نیز پیچیده‌تر و کمپلکس‌تر می‌گردد).

دنیای گانگستر کمتر محدود میباشد، و هنرهایش آنقدرها به آسانی هنرهای وسترنر قابل تشخیص نیستند. شاید او نیز همچنین قادر باشد قیافه ظاهر خویش را حفظ کند، اما نقابی که بر خود می‌پوشاند، واقعا يك نقاب نیست، مقصود از آن صریحا معلوم و بدیهی ساختن این حقیقت است که او نومیدانه و با سختی تلاش میکند تا «جلو بیفتد» و در برابر هیچ رادع و مانعی نیز متوقف نمی‌گردد و از حرکت باز نخواهد ایستاد. جایی که وسترنر خود را بوسیله کنترل غیرقابل تزلزل ظاهری تحمیل می‌کند، فضیلت گانگستر در این است که امکان دارد در هر لحظه‌ی کنترل خویشتن را از دست بدهد، قدرتش در قادر بودن به تندتر یا مستقیم‌تر از دیگران تیراندازی کردن نیست، بل در رغبت بیشترش به تیراندازی کردن می‌باشد. «صورت زخمی» درحالی که شیوه و روش عملیاتش را شرح میدهد، میگوید: «اول از همه آن را انجام بده، و سپس آن را در هر مورد دیگری تکرار کن!» در مورد وسترنر آن يك موضوع مهم شرافتی می

باشد که «اول آن را انجام» ندهد، هفت تیر او تا زمانی که لحظه جنگ و برخورد نهایی فرا نرسد در جلدش باقی می ماند.

بهر حال، اشاره یا نظریه‌ی وجود ندارد که او هفت تیرش را با بی میلی و اکراه بیرون میکشد. وسترنر قادر نیست خویشتن را راضی کند، اگر که آن لحظه موعود بالاخره فرا نرسد، موقعی که او می تواند، دشمن خود را با گلوله‌ی از پای درآورد. اما بخاطر این که آن لحظه بقدر زیادی مبین و بازگوکننده موجودیتش می باشد، بایستی با پاکی حفظ گردد. او رسوم پذیرفته شده مبارزه را نقض نخواهد کرد، گرچه حتی با انجام آن، بتواند شهری را نجات دهد. و او می تواند در انتظار باقی بماند. «موقعی که صدایم می کنی، تبسم کن!» شخصیت منفی از روی ضعف لبخند میزند، بزودی او با لذت ترسناکی بخندیدن می پردازد، و بحران گذشته است، اما باین بحران از آن جهت اجازه گذشتن داده شده است چون بایستی برای بار دیگر باز گردد، دیر یا زود، «ترامپاس» بایفای نقش خود خواهد پرداخت و «ویرجینیایی» آماده مقابله با اوست.

چه چیزی است که وسترنر بخاطرش جنگ و مبارزه می کند؟ ما میدانیم که او جانبدار نظم و عدالت می باشد، و البته میتواند چنین بیان شود که او برای این چیزها می جنگد. اما چنان هدف های کلی و گشاده‌ی هرگز بطور کامل با انگیزه های واقعی اش مطابقت نمی کند، آنها فقط فرصت و مجال مورد نیازش را بدو عرضه میدارند، موقعی که شخص وسترنر برای توضیحی مورد پرسش قرار گیرد (معمولا بوسیله یک زن)، احتمال آن دارد تا بگوید او چیزی که «مجبور بانجامش می باشد» مبادرت میورزد. اگر نظم و عدالت، دائما تقاضای حمایت از او نمیکردند، وسترنر بدون پیشه و حرفه باقی میماند. در واقع، ما اغلب در يك چنان موقعیتی سر میرسیم، همچنان که حکومت قانون برفراز غرب رحل اقامت میفکند، در نتیجه او مجبور شده است تا ببیند که روزگارانیش بسر آمده است، آنها فیلمهایی هستند که با مرگ یا عزیمتش بسوی مرزها و سرزمین دور دستی پایان می پذیرند. در باطن چیزی که او از آن دفاع میکند، پاکی و خلوص وجهه خودش میباشد این چیزی است که او را شکست ناپذیر میسازد. موقعی که گانگستر کشته شده است، تمام زندگی چنین نشان داده می شود که يك اشتباه و خطای محض بیشتر نبوده است، اما وجهه‌ی که وسترنر میخواهد بدست آورد، میتواند بهمان وضوح و روشنی در شکست، همچون در

پیروزی، نمایانده شده باشد: او برای استفاده مادی و حقانیت نمی‌جنگد، بل بخاطر بیان نمودن این که او چیست، و او می‌بایستی در جهانی زیست کند که اظهار آن گفته را اجازه می‌دهد، تلاش میکند و سترنر، آخرین جنتلمن واقعی می‌باشد، و فیلمهایی که داستان او را بازگو میکنند، شاید آخرین فرم هنری باشد که در آن تصور حیثیت و شرافت. قدرت و نیروی خود را از آن بدست می‌آورد. البته مقصود آن نیست که گفته شود ایده‌های تقوی، عدالت و شجاعت از فرهنگ آمریکائیان رخت بر بسته است. شرافت و حیثیت چیزی بیش از اینها می‌باشند. زیرا آن يك شیوه زندگی است روی هم رفته، جهانی که به نظریه «فالسٹاف» تکیه میکنند، يك جهان متمدن‌تر و بالاخره حتی يك جهان باوفا تر می‌باشد. این فقط پیشرفت تمدن بشری است که و سترنر را مجبور می‌سازد تا از مکانی ب مکان دورتری برود؛ و اگر ما واقعا مجبور بمقابله و روبرو شدن با پرسشی بودیم که ممکنست پدید آید: زنی که درك او را انگار مینماید، اغلب اوقات به همان اندازه‌ئی که صائب می‌باشد، ممکنست غیر صائب نیز باشد. اما ما با این پرسش برخوردی نمی‌کنیم. جایی که و سترنر زندگی می‌کند، همیشه حوالی ۱۸۷۰ می‌باشد - نه این که سال ۱۸۷۰ واقعی، یا غیر واقعی - و هنگامی که موقعیت و پوزیسیون خطیرش بصورت مسئله غیر قابل حلی گرایش پیدا میکند، او کشته میشود یا بدور دستها میرود. این حقیقت که و سترنر ادامه می‌دهد تا توجه و علاقه ما را نسبت بخود جلب کند، در چهار چوب صحیح‌اش، مدرك و گواه کافی خواهد بود که او تصویری از اصالت شخصی را نشان می‌دهد که هنوز برای ما و در نزد ما واقعی است.

بدیهی است که این تصویر به آسانی مسخره‌آمیز میگردد، تنها لازم است که ما نظری به «ویلیام اس. هارت» یا «تام میکس» بیفکنیم، که در خشکی مطلق پاکی و پرهیزکاری‌شان، مقدار کمی از آنچه که يك انسان بالغ بتواند آن را جدی فرض کند، نشان داده شده است، و بدون تردید چهره‌هائی چون «جین آتری» یا «روی راجرز» بهتر از آنان نیستند، گرچه من اعتراف میکنم که هیچیک از فیلمهای این دو نفر را ندیده‌ام. بعضی از دوستانان جدی فیلم ادعا می‌کنند که در وسترن‌های اولیه، نوعی «پاکی و خلوص سینمایی» پیدا میشود که از آن زمان ب بعد از دست رفته است، این ایده بهمان اندازه‌ئی که معتبر است گمراه کننده نیز می‌باشد. حقیقت آن است که و سترنر تنها زمانی به حوزه و فضای هنر

داخل می‌گردد که قانون اخلاقیش، لاینقطع وبدون وقفه نیرومند و همچنین ناتمام و غیر کامل باشد. وسترنر، در منتهای مراتب، يك ابهام اخلاقی بروز میدهد که تصویرش را کدر می‌سازد و او را از پوچی و بیهودگی خلاص می‌بخشد، این ابهام از این حقیقت برمی‌خیزد که با وجود حقانیت‌ها و مجوزهایش، او يك قاتل انسانها می‌باشد.

در فیلم «ویرجینیایی» (کارگردان: «ویکتور فلمینک»، بازیگر «گاری کوپر») که يك نمونه مورد رونویسی و تقلید از فیلمهای وسترن است، همچنان که فیلمهای «صورت زخمی» یا «سزار کوچک» (کارگردان: «مروین لروی»، بازیگر «ادوارد جی. رابینسون») نمونه‌های مورد تقلید فیلمهای گانگستری هستند، يك صحنه بدار آویختن وجود دارد که در آن قهرمان فیلم (گاری کوپر)، بعنوان رهبر يك گروه تعقیب کننده، مجبور است در امر بدار آویختن بهترین دوستش بخاطر سرقت احشام نظارت کند. با رشد «هوشیاری اجتماعی» آمریکائی بیش از این ممکن نیست تا يك چنین برنامه بدار زدن را در فیلمها نشان داد مگر این که موضوع، کار خلاف قانون و بی‌عدالتی خود عمل بدار آویختن باشد، فیلم «حادثه آکس‌بو» (کارگردان: «ویلیام ولمن»، بازیگران: «هنری فاند» و «آنتونی کوئین») که در سال ۱۹۳۹ ساخته شده است، موقعی که فیلم (ویرجینیایی) ساخته شد، جلوگیری و منع فعلی راجع بدار آویختن هنوز منع نشده بود، عدالت، و بنا بر این لزوم و ضرورت بدار آویختن يك انسان، هرگز مورد سؤال و پرسش قرار نگرفته است - بجز آموزگار مدرسه‌ای در شرق آمریکا که امتناعش برای درک کردن، طبق معمول خدمتی باهمیت و وخامت یا جدی بودن عمیق‌تر غرب‌می‌باشد، تا آنرا بطور دقیقی بیان کند. بنا بر این «ویرجینیائی» در وضع دشواری قرار دارد، جایی که يك قطعیت اخلاقی با يك خواسته اخلاقی دیگر برخورد و تصادم میکند و برگزینی هریک بایستی اثری اخلاقی بر جای گذارد، اگر او رهائی و نجات دوستش را انتخاب کرده بود، به‌آسانی تصویرخویشتن را لکه‌دار می‌کرد، و فیلم مجبور بوده است تا با مرك او پایان پذیرد. بخاطر این فقط با مرگش میباشد که او میتواند تصویر و وجهه خود را از لکه‌دار شدن محفوظ بدارد. در عوض با انتخاب کردن این که دوستش را بنا بخواسته‌ها و تقاضای بالاتر «قانون» قربانی کند- تنها برگزینی درخور او، چنان که حتی دوستش نیز آنرا درك میکند - با وجود این او بخاطر و بوسیله آدم‌کشی، لکه‌دار شده است، اما

چیزی که اینک لازم میباشد تا همه چیز را جوابگوئی رك و مستقیم باشد، مرك او نیست، بل مرك شخصیت منفی فیلم یعنی، «ترامپاس» رهبر و سر دسته دزدان احشام میباشد، که از دست گروه تعقیب کننده فرار کرده است و دوست (ویرجینیائی) را بدست تقدیر و سرنوشتش رها کرده است. برای بار دیگر زنی مداخله میکند: چرا بایستی قتل و کشتار زیادتری وجود داشته باشد؟ اگر قهرمان واقعا او را دوست میدارد، شهر را ترك خواهد کرد و مبارزه با «ترامپاس» را رد میکند و از مقابله با او امتناع می‌ورزد چه حاصلی خواهد داشت اگر «ترامپاس» موفق به کشتن او گردد اما «ویرجینیائی» یکبار دیگر آنچه را که «او» مجبور بانجامش» در امر انتقام گرفتن مرك دوستش میباشد، مجری میدارد و لکه ننگ را از دامن حیثیت و شرافت خود پاك میکند. با وجود این، پیروزش هنوز نمیتواند کامل باشد، هیچ مرگی نمیتواند جبران شود، و هیچ لکه‌ئی کاملاً پاك نمیگردد. بدین ترتیب، این فیلم يك تراژدی است، گرچه قهرمان جان خود را از مهلکه سالم بدرمیبرد، او مجبور گردیده است تا حد غائی ایده‌های اخلاقی‌اش پیش رود و با آن مواجه شود.

این احساس بالغ و تکامل یافته حد و مرز گناه اجتناب‌ناپذیر چیزی است که به مالخولیای وسترنر «حقانیتی» میدهد. این حقیقتی است که داستان‌زندگی گانگستر نیز همچنین يك تراژدی باشد. در بعضی شیوه‌های نرمال، يك تراژدی بدیهی‌تر از تراژدی وسترنر - اما آن يك تراژدی رومانیتیک است، و بر روی قهرمانی که شکست و مغلوب شدنش با چاره‌ناپذیری مکانیکی از گستاخی شدید و مفرط تقاضاهایش پدید می‌آید، بنا گردیده است: گانگستر مقید شده تا براه خود ادامه دهد تا زمانی که کشته می‌شود و از پای درمی‌آید. وسترنر بیشتر پك فیگور «کلاسیک»، و در ابتدای امر خوددار و محدود میباشد او در طلب توسعه همرو تسلط خویش نمی‌باشد. بلکه ارزش و معیار شخصی خود را ابراز می‌دارد، و تراژدی‌اش در این واقعیت نهفته است که این تقاضا و درخواست محدود شده نمی‌تواند بطور کامل درك گردیده باشد. از آنجائی که وسترنر يك قاتل نیست بلکه (اکثر اوقات) يك شخص پاك و با تقوی می‌باشد، و از آنجائی که او همیشه آماده و مهیا برای شکست می‌باشد، او شکست‌ناپذیری درونی‌اش را حفظ میکند و داستان زندگیش لازم نیست با مرك او پایان پذیرد (و معمولاً نیز پایان نمی‌یابد)؛ اما چیزی که عاقبت بدان عکس‌العمل نشان می‌دهیم، پیروزی او

نیست، بلکه شکست وی میباشد.

* * *

تا اندازه‌یی، صریح و روشن است که اهمیت عمیقانه‌تر فیلم‌های خوب وسترن، از معرفی رئالیسم پدید می‌آید. رئالیسم جسمانی و روانی که در فیلم‌های وسترن «تام میکس» و «ویلیام اس. هارت» پیدا نمی‌گردید. همانطوری که زنگار زمان در صورت و رخساره «گاری کوپر» از زمان فیلم «ویرجینیائی» اثر گذارده است، بهمان ترتیب نکات عمده فیلم وسترن نیز بطور کلی کمتر سلیس، و زمینه‌اش بیشتر یکنواخت گردیده است. خورشید هنوز بر فراز شهر خودنمایی می‌کند و انوارش همه‌جا را روشن مینماید، اما اینک احتمال آن می‌رود که دوربین فیلمبرداری از این روشنائی، برای نمایاندن خرابی عمارات و اسباب و اثاثیه، لباس‌های پاره و ژنده، چروک و خطوطی که بر چهره‌های کثیف نقش بسته است، استفاده کند. بمحض این که کشف گردد که تم واقعی وسترن آزادگی و وسعت زندگی در آن سرزمینهای دور دست غرب نیست. بلکه محدودیت‌هایش: برهنگی ماتریالی‌اش فشار تعهد و الزام می‌باشد، بدین ترتیب حتی دور نما و چشم‌انداز نیز کاملا از حرکت باز می‌ایستد تا صحنه و میدان حرکات آزاد و بی‌قیدی که یک‌زمانی می‌بوده، باشد، اما در عوض یک سرزمین بزرگ ویران و بی‌مصرف می‌گردد، و بیشتر اوقات بزرگی و عظمت قد و قامت اسب سواری را که بر زمینه آن راه طی می‌کند، کاهش میدهد. اینک احتمال بیشتری می‌رود تا وسترن را که مشغول مبارزه بر علیه موانع جهان فیزیکی می‌باشد ببینیم (همچون در صحنه‌های شگفت‌انگیز در صحرا، بیابان‌ها و در میان تخته سنگهای فیلم‌های «آخرین تعقیب کنندگان») تا از این که او بدون توجه بر آنها فایق می‌آید. حتی اسبها، نه بیش از این «دوستان» مرد یا اسبهای جنگی الهام شده شوالیه، مقدار زیادی از اهمیت اخلاقی را که یک زمانی بنظر میرسد بدانها در طریق زندگی‌شان بر روی پرده سینما تعلق داشته است، از دست داده‌اند. بنظر میرسد که اسبها نیز دچار خستگی گردیده‌اند و بیشتر از معمول لغزش می‌خورند، و ما آنها را خیلی کمتر در حال تاخت و تاز و چهارنعل رفتن می‌بینیم. در فیلم **The Gunfighter** (کارگردان: «هنری کینگ» بازیگران:

«گریگوری پک، کارل مالدن» و «میلارد میگل»، یک فیلم فوق‌العاده برجسته چند سال پیش، چشم‌انداز بیرونی در معنی ناپدید شده است. بیشتر آکسیون در محیط داخلی، در سالن یک کافه غم‌آور. جایی که یک مرد بد (گریگوری پک) خسته و کوفته، دربارهٔ ائتلاف زندگیش اندیشه میکند تا بطور بی‌معنایی در پایان بوسیلهٔ یک شش‌لول‌بند جوان بدکار و شرور که در شرف گام نهادن در همان مسیر بیسوده و پوچ است بقتل رسد، در این محل یعنی در داخل سالن کافه اتفاق می‌افتد. فیلمبرداری آن در سایه و روشن با رنگ‌های زرد یا خاکستری ملایم انجام شده است، و بهره‌چیزی در آن - چهره‌ها، لباس، میز، سبیل پرپشت قهرمان - یک حالت و اتمسفر معتبر غیرقابل سازش و مصالحه‌ی داده شده است، درست مانند فتوگراف‌های تیره و تار غرب در قرن نوزدهم. این «اعتبار و سندیت»، مطمئناً فقط بخاطر زیبانگری می‌باشد؛ بهر حال واقعیت اصلی راجع به فتوگراف‌های قرن نوزدهم آنست که افراد چگونه با ظاهری بدون حالت از تسلیم کردن هرگونه حقیقتی سر باز می‌زنند. اما محدودیت درست همان چیزی است که لازم می‌باشد، این فیلم بما اجازه می‌دهد تا احساس کنیم که ما در حال نگریستن به یک غرب «واقعی» تر از آن غربی که دیگر فیلم‌ها ما را بدان داده، می‌باشیم - سخت‌تر، کسالت‌بارتر، کمتر «رومانتیک» - با وجود این بدون این که ما را بخارج مرزها و سرحدهایی براند که به فیلم وسترن اعتبار و قوتش را می‌دهند.

ما با قهرمانان فیلم فوق‌الذکر در پایان یک کاراکتر که در آن، او هرگز از عدالت و نظم حمایت نکرده و اطاعت و پیروی از آنرا نادیده گرفته است، ظاهراً در بعضی از اوقات، یک تب‌هکار واقعی نیز بوده است، برخوردار می‌کنیم؛ در این مورد، واضح است که قهرمان در اشتباه بوده و زنی که طریق و شیوهٔ زندگی او را طرد کرده، صائب بوده است. بنابراین او بدون هرگونه مجوز و حقانیت‌های بزرگتری می‌باشد و خودش نیز میدانند که او یک انسان تباه شده است. او تا اندازهٔ زیاد، قربانی شهرت خود می‌باشد تا یک کلانتر از آب درآید، همانطوری که یکی از یاران قدیمی‌اش چنین کرده است، و بدون هیچ راه‌حل احساساتی یک شانس و فرصت برای تسلیم کردن زندگیش برای یک پایان خوب و خوش‌عرضه نگردیده است. تمام نکته در این می‌باشد که او در خارج از حیطه ارزش و معیارهای اجتماعی زیست مینماید. براستی، اگر ما برای یکبار مجاز بودیم تا

او را در روزهای «موفقیت» آمیزش ببینیم، وی ممکن بود که شخصیتی همچون گانگستر بشود، بخاطر اینکه کاریش بطور تجاوزکارانه‌یی «ضد اجتماعی» بوده است و مسئله و مشکل عملی که او با آن روبرو میگردد، به گانسترترینز تعلق دارد: همیشه کسی در تلاش و کوششی برای بقتل رساندن او وجود خواهد داشت. باوجود این بطور آشکار و بدیهی پوچ و بیسوده خواهد بود تا از او در حال عمل کردن بعنوان یک تبه‌کار نمی‌بینیم بلکه بطور اساسی‌تری، ما محیط او را بعنوان یک جامعه مورد نظر قرار نمیدهیم. البته آن دارای «مسائل اجتماعی» و تاریخ ساکن خودش میباشد: تمدن همیشه درست در نقطه مقابل بیرون راندن آزادی-های کهنه و قدیمی قرار دارد؛ زنان و کودکانی وجود دارند تا امکان یک زندگی مستقر شده و آرامش یافته را نشان دهند؛ و کلانتر شهر، یک مرد بد که بسوی خوبی گرایش حاصل کرده است، مصمم میباشد تا لااقل حوزه اختیار قانونی خود را در صلح و آرامش نگاه دارد. اما در واقع این عوامل بخشی از «رنالیسم» فیلم نیستند، حتی اگرچه آنها از تاریخ واقعی غرب اقتباس شده باشند؛ آنها به قراردادهای فرم، به آن چهارچوب پذیرفته شده‌یی که در ابتدای امر به فیلم امکان موجودیت میدهد، تعلق دارند و آنها نه برای مقرر داشتن یک استاندارد که با آن شخص ششلول‌بند میتواند داوری شده باشد وجود دارند، بل فقط بمنظور اینکه مجوزی برای ادامه دادن در صریقی که برگزیده است عرضه دارند. «تمدن» حقیقی فیلم وسترن همیشه در یک فرد مجسم شده است، خوبی یا بدی بیشتر یک صفت و نشان ویژه شخصی میباشد تا از نتایج اجتماعی، و برخورد و تصادم خوبی و بدی، دوئلی بین دو مرد خواهد بود و عمیقانه درگیر و آشکارا محکوم به فنا شده، باوجود این یک ششلول‌بند هنوز یک قهرمان وسترن میباشد. شاید بیش از اینها، زیرا ارزش او بایستی خودش را بطور کاملی در امر بودنش - در محض وجودش، طریقی که او چشم‌هایمان را بسوی خود جلب میکند - و در تناقض‌هایی بحقایق بیان کند. مهم نیست که او چه کرده است، او بنظر محق می‌آید و شکست‌ناپذیر باقی میماند، زیرا بدون شناسایی و تصدیق داوری هر شخص دیگری درباره خودش، او در برابر شکست و عجز خودداری نموده و آنرا جذب کرده است - همانطوری که هیچکس دیگری جز کلانتر شهر و دخترک کافه او را درک نمیکند - که او هیچ‌کاری نمیتواند انجام دهد، جز اینکه درام دوئل با هفت تیر را بار دیگر بازی کند تا اینکه لحظه‌یی فرامیرسد که هدف قرار میگیرد

و گشته میشود. چیزی که اهمیت دارد این است که او دیگر اعتقادی باین درام ندارد ولی باوجود این، او ببازیگری نقش خود بطور کاملی ادامه میدهد.

وظیفه اصلی «رتالیسم» در فیلم وسترن، عمیقانه تر کردن خطوط طرح و نقشه آن می باشد، آن يك فرم هنری برای کارشناسان و داوران انتقادی است، جایی که بیننده لذتش را از تحسین واریاسیون های کوچکتری در يك نظام از پیش برقرار شده بدست می آورد. شخص نوظهوری و تازگی بیش از اندازه نمیخواهد، آن بعنوان يك «شوك» بدنبال می آید، بعنوان نمونه موقعی که قهرمان مجبور میگردد تا بدون داشتن هفت تیر عمل کند، همانطوری که در چندین فیلم وسترن (مانند «دستری باردیگر سوار میشود») انجام شده است، و ناراحتی و نگرانی مان تنها موقعی که او بالاخره مجبور میگردد تا «صلحجویی» خودش را بکناری زند، آرامشی پیدا میکند اگر قهرمان میتواند نشان داده شود تا مزاحم، کمپلکس، جایز الخطا و حتی عجیب و غریب باشد یا این که شخصیت شریر و منفی فیلم يك خصوصیت روانی و یاشريك شیوه الزامی فیزیکیال داده شده است تا بر روی خصوصیات پلید و شرارت آمیز خود سرپوشی گذارد، تمام اینها نکات عمده و جالب دیگری بنظر می آیند. در واقع، آن نوع واریاسیون برای ابقای تینپ های وسترن از بیپوده و خنثی شدن کاملا ضروری میباشد. ما نمیخواهیم همان فیلم روبه کرات به بینیم. بلکه فقط همان فرم را. اما زنی که حرکت وانگیزه را بجانب رتالیسم در داخل يك «تعبیر و تفسیر» سازی غرب بعنوان يك جامعه تکامل یافته گسترش داده شده است، چشم هایمان را از قهرمان بسوی دیگری سوق میدهد اگر فقط به اندازه نشان دادن او بعنوان يك فیگور نافذ و مسلط در يك نظام اجتماعی پیچیده باشد، بدین ترتیب نمونه و طرح اصلی از هم پاره و گسیخته شده است و غرب نیز بآرامی غیرقابل توجه میشود. اگر «مسایل اجتماعی» مرزها و سرزمین های غرب قرار باشد امر اصلی مورد علاقه فیلم را تشکیل دهند، بیش از يك نکته یی درباره آزمایش کردن این مسایل، بیست بار در سال وجود ندارد، آن مسایل حل گردیده اند، و مردمی که یک زمانی برایشان واقعی بوده اند، اینک جهان را ترك گفته اند. بعلاوه، خود قهرمان نیز، باوجود این که يك فیگور مرکزی میباشد، اینک تمایل دارد تا عامل اصلی غیرقابل حمله و تهدیدش بشود، از آن جایی، که او «غیرواقعی» ترین عوامل است.

فیلم «حادثه آکس بو» با مردود شناختن عمل بدار آویختن يك انسان، ما را با يك «درام اجتماعی» مدرن روبرو میکند و يك عکس العمل متشابه در فیلم را از

ما طلب میکنند، اما در انجام آن تقریباً دکور و محیط را بی‌ربط و یک زمینه صرف از مناظر زیبا می‌سازد، این امر دارای اهمیت میباشد که فیلم «حادثه آکس بو» دارای قهرمانی نیست، قهرمانی که مجبور گردد بدار آویختن را متوقف سازد و در کوشش و تلاش برای جلوگیری از آن کشته شود، و سپس حتی در فیلم **The Gunfighter** زنان و کودکان کمی بیش از اندازه جلب نظرکننده هستند، و دائماً تهدیدی بشمار می‌روند تا توجه ما را معطوف خود سازند، در عوض این که بسادگی بخشی از چهارچوب عرضه شده باشند، و جوان شروری که قهرمان را از پای درمی‌آورد دارای قیافه‌یی بیش از حد تبه‌کارانه میباشد که خود قهرمان نمیتوانسته هرگز آن‌چنان بوده باشد. و ایده یک دور تسلسل که در شرف تکرار شدن میباشد جان می‌گیرد، و بنابراین برندگی خود را از دست میدهد. اما قابل توجه‌ترین و برجسته‌ترین نمونه آشفستگی که بوسیله رئالیسم «اجتماعی» بیش از اندازه خود آگاه فراهم آمده است، در فیلم «ماجرای نیمروز» میباشد.

در فیلم «ماجرای نیمروز» ما بار دیگر «گاری کوپر» را هنوز حامی و حافظ نظم همانطوری که در فیلم «ویرجینیایی» بوده است، اما بیست و چهار سال پیرتر، با قامتی خمیده‌تر، حرکاتی آهسته و ناموزون‌تر، صورتی شکسته، پوستی آویزان، کمتر زیبا و شخصیتی ضعیف و ناتوان می‌بینیم، اما با اشاره‌یی مبنی بر عمق فکری و روحی بزرگتری که تقریباً بطور اتوماتیک مربوط به سن و سال می‌باشد. مانند قهرمان فیلم **The Gunfighter**، او بیش از این مجبور بابر از و نمایاندن کاراکتر خود نیست و بیش از این نیز دیگر در امر درام جنگ و مقابله علاقه و توجهی نشان نمیدهد؛ مشکل است تصور شود که او یکزمانی آنقدر جوان بوده است که بگوید، «موقعی که مرا صدا می‌زنی - لبخند بزنی!» در واقع، هنگامی که در سرراهش قرار می‌گیریم او در شرف آویختن اسلحه‌اش و عودت دادن ستاره کلانتری شهر بمنظور آغاز یک زندگی جدید و آرام با عروسش که زنی پیرو طریق مذهبی **Quaker** است، می‌باشد. اما سپس خبر می‌آید، مردی را که سالها پیش بزندان فرستاده، مورد عفو قرار گرفته است و با قطار نیمروز وارد شهر خواهد شد؛ سه نفر از دوستان این مرد آمده‌اند تا در ایستگاه انتظارش را بکشند، و موقعی که محکوم آزاده شده بازگردد، این چهار مرد بشهر خواهند آمد تا کلانتر را بقتل برسانند. بدین ترتیب او بدام افتاده است؛ عروس اعتراض خواهد کرد، خود قهرمان بیشتر از آنچه که در بیست و چهار سال پیش میکرده،

متزلزل و دو دل خواهد بود. اما بازهم در پایان او ببازیگری و انجام این درام خواهد پرداخت. زیرا آن چیزی است که «مجبور بانجامش» می‌باشد. تمام این مطلب به فرم برقرار شده تعلق دارد (حتی يك «زن سقوط کرده» نیز وجود دارد که موقعیت کلانتر را برخلاف همسرش، بخوبی درک میکند). با نادیده گرفتن خامی اوج‌گیری سوسپاناس و هیجان بوسیله ساعت، درام واقعی و سترن فیلم «ماجرای نیمروز» بخوبی اجرا شده است و يك فیلم خوب هم‌سطح و هم‌تا با فیلم «ویرجینیایی» را تشکیل می‌دهد، در هر دو این فیلم‌ها، تصور و تکنیک درطرقی که فیلم و سترن بطور طبیعی به تکامل رسیده است نشان داده می‌شود.

اما يك درام ثانوی درکنار درام اول خودنمایی میکند. همچون که کلانتر عازم می‌شود تا دستیارانی برای کمک بخود بمنظور روبروشدن با چهار ششلول‌بند پیدا کند، ما بداخل طبقات اجتماعی شهر کشانیده می‌شویم، هر گروه بنوبت از همکاری و مساعدت بدو از روی ترس، بدخواهی، عدم مسئولیت، یا تمایل بمزدوری سرباز میزند. با این موقعیت، ما درحوزه «درام اجتماعی» هستیم. از يك طبقه خیلی پست، ضمناً از هرجهت غیرمقاعدکننده و نمایشگر يك ضد محبوبیت عامیانه که بعضی دیگر از فیلم‌های «استنلی کریمر» را صدمه زده است. اما نادرستی «درام اجتماعی»، در ابتدای امر، از اهمیت کمتری برخوردار می‌باشد زیرا آن مسایل پیچیده، به فیلم تعلق ندارد. این مسایل بدان‌جهت بود تا برای کلانتر ضرورتی فراهم سازد که دشمنان خود را به تنهایی و يك‌تنه مقابله کند؛ بیان کردن این که «چرا» دیگر مردم شهر جانب او را نمیگیرند برای آن است تا سئوالی را که در چهارچوب و کادر واقعی و صحیح و سترن وجود ندارد اقامه کند، جایی که قهرمان «طبیعتاً» تنها می‌باشد و فقط لازم است تا غیبت فیزیکی آن عده‌ی را که ممکن بود متحدینش باشند چاره کند، اگر بهر حال چاره و تدبیری لازم می‌بوده است. با اضافه، گرچه قهرمان فیلم «ماجرای نیمروز» خویشان را بعنوان شخص برتر و بهتری از تمام افراد دور و برش به ثبوت میرساند، تاثیر واقعی این فرق نمایان آنست تا قد و قامتش را کوچکتر کند. در آخرین لحظات فیلم، همچنان که او براسب خود سوار است و از داخل شهر، جایی که بیشتر زندگیش را بدون تحمیل کردن خویش بر آن سپری ساخته است، او بیشتر يك فیگور رقت‌انگیز و قابل ترحم می‌باشد تا يك فیگور تراژیک و عزیزمتش بهمان اندازه دارای معنی و مفهوم دیگری می‌باشد که «درام اجتماعی» برای او مکانی

ندارد.

اما همچنین راه متفاوت دیگری برای نقض کردن فرم وسترن وجود دارد. و آن عبارت می‌باشد از کاملاً تسلیم شدن به کیفیت ویژه‌اش بعنوان افسانه و به وسوسه‌های «سینمایی» دورنما و چشم‌اندازش، اسبهایش، و مردان آرام و ساکتش. فیلم معروف «جان‌فورد» بنام «دلیجان» (۱۹۳۸) مقدار زیادی از این اشغال ذهن و وجدوبیت ناشاد و ناسرانجام با استیل و فرم واقعی را دارا بود، و فیلم دیگر همان کارگردان بنام «محبوب من، کلماتین عزیز» (۱۹۴۶)، یک فیلم شیرین و زیبا درباره «وایت ارپ»، در همان مسیر مسافت دورتری می‌رود، و در واقع یک دقت و صحت سطحی از دوباره‌سازی امری تاریخی را عرضه می‌دارد، اما اجرایش آنقدر دوست داشتنی می‌باشد که خطوط اصلی «افسانه وسترن» را نابود می‌کند و آن را بافسانه سانتیمان‌تال‌تری از زندگی روستایی امریکایی شبیه و برابر می‌سازد و قهرمان‌را یک «مستر دیز» خطرناک‌تری می‌نمایاند. (فیلم **Powder Rivel**، یک فیلم وسترن جدید و «عادی» که بطور بی‌شرمانه‌یی از فیلم «محبوب من، کلماتین عزیز» تقلید شده است، از بعضی جهات بمراتب فیلم بهتری می‌باشد، با فاقد بودن در استفاده از یک کارگردان جدی، این فیلم الزاماً بطور بیشتری با درام مربوط می‌باشد تا با استیل).

عالیترین بیان این تمایل زیبانگری در فیلم «شین» ساخته «جرج استیونس» است، جایی که افسانه بزرگ غرب واقعاً به ضرورت‌های اصلیش بازگردانیده شده و سپس در وضوح رؤیایی یک داستان افسانه‌یی ثبات لازم را بدست آورده است. هرگز یک چنان چشم‌انداز گسترده، برهنه و دوست داشتنی آنچنانکه «استیونس» در برابرمان قرار می‌دهد وجود نداشته است، یا یک «شهر» بطور غیرقابل تصویری ناآرام، بطوریکه گروه کوچک ساختمانها بر روی مرغزاری که دیگر مستقرشدگان در آن سرزمین بایستی برای تامین مایحتاج ایشان و خریدن مشروب بیابند وجود نداشته است. پیشرفت صرف فیزیکال فیلم، بمتابعت از استیل فیلم «مکانی در خورشید» آنقدر سنجیده و باوقار میباشد که هرچیزی بنظر م‌یرسد تا در حال اتفاق افتادن در اعماق یک دریاچه صاف و زلال است. قهرمان فیلم، (آل‌لد)، بزحمت یک انسان است، بل چیزی مانند «روح غرب» زیبا در لباس پوست‌گوزن رشته‌رشته دارش، بنظر می‌آید. او بطور مرموزی از ماورای دشتها پدید می‌آید، ملاحظت و مالیخولیایی که بیش از این دیگر واکنش طبیعی

وسترتر بتجربه نمیباشد بلکه حالتی روحانی وار بخود گرفته است؛ و موقعیکه او ماموریت خود را با موفقیت بانجام رسانده است، برخوردار کردن و از بین بردن «روح شیطان» در هیأت سیاه و تیره «جک پالانس» درست بهمان اندازه نقطه تجسم پاکی و تقوای متافیزیکی خودش، او باردیگر در پهنه سرزمینهای دورتر غرب از نظرها پنهان میگردد، مردی که «روزگارانیش بسرآمده است»، در پشت سر پسرک کوچک حیرت زده‌یی را باقی میگذارد که ممکن است تمامی داستان را تصور کرده باشد. انتخاب «آلنلد» برای بازیگری نقش عمده فیلم به تنهایی نشانه‌یی از تمایل این فیلم به قراردادهای وسترتر است. بازیگرانی چون «گاری کوپر» یا «گریگوری پک» در ظاهر و شخصیتشان، همچون اشیاء مادی، «رنالیستیک» هستند و چنین بنظر می‌آیند تا در اندام و چهره‌هایشان فناپذیری، تقلید، بصیرت خیر و شر را در بر داشته باشند. در حالیکه «آلنلد» بیشتر یک شیئی یا موجود «زیبانگری» و «بدون استثناء» یقطعه مجسمه است؛ کیفیت و خصوصیت ویژه‌اش در موزون بودن فیزیکی‌اش، آرامش و صفایش، غیردنیوی و بیگناهییش نمیباشد، اما اشاره دارد براینکه هیچ تجربه‌یی واقعا نمیتواند او را لمس کند و متاثر سازد. «جرج استیونس» کوشیده است تا افسانه وسترتر را بطور قطعی و برای همیشه در بی‌حرکتی قیافه و منظر «آلنلد» منجمد و از حرکت باز دارد. اگر «شین» ذیحق و بطورکاملی موفقیت‌آمیز بود، امکان دارد که گفته شود هیچ نکته‌یی در ساختن هرگونه فیلم وسترتر دیگری وجود ندارد؛ همینقدر که یکبار قهرمان بمقام خدایی ارتقاء یافته باشد، واریاسیون و تکامل، خاتمه یافته‌اند.

* * *

«شین»، «ذیحق» نیست، اما آن هنوز واقعیتی است که امکانات واریاسیون بارور در فیلم وسترتر محدود شده هستند. فرم میتواند تازگیش را از طریق تکرارهای بی‌پایان فقط بخاطر کاراکتر ویژه مدیوم فیلم باقی نگاهدارد، جایی که تفاوت فیزیکیال بین یک شیئی دیگر - بالاتر از همه، بین یک بازیگر و بازیگر دیگری از چنان اهمیتی برخوردار است که وظیفه‌یی را عمل میکند که بوسیله تنوع زبان در جاودان سازی تیپ‌های ادبی بخدمت گرفته شده است. در این معنی

«دایره لغت» فیلم از دایره لغت یا فرهنگ لغت ادبی بزرگتر میباشد و باسانی و سهولت بیشتری در ترتیبات خوشایندی جای میگیرد. (این امر امکان دارد بیان کند چرا سطوح میانی برتری و مزیت باسانی بیشتری در فیلم‌ها بدست آمده‌اند تا در امر فرم‌های هنری، و همچنین شاید چرا وضع و حالت فیلم‌ها بعنوان هنر، پیوسته مورد پرسش قرار میگیرد). اما مزیت و برتری تقریبی این دقت و سختگیری اتوماتیک بتمام فیلم بطور تشبیه و یکسان تعلق دارد. چرا فیلم وسترن بویژه يك چنان نفوذی بر روی تصور و خیال ما دارد؟

من بخصوص فکرمی‌کنم بخاطر این‌که آن‌یک معارفه و آشنایی جدی بمسئله خشونت، آن‌چنان که تقریباً در هیچ جای دیگر در فرهنگ امریکا پیدا نمیشود، ارائه میدهد. یکی از خصوصیات معروف فکر و عقیده تمدن یافته مدرن، ابا و امتناعش برای شناسائی ارزش خشونت می‌باشد. این امتناع و عدم قبول، يك فضیلت می‌باشد اما مانند فضایل زیادی، آن همچنین شامل بی‌بصیرتی و نابینایی خودسرانه عمدی میگردد که دورویی و ریا را تشویق میکند. ما خودمان را تعلیم و تمرین میدهیم تا بوسیله تصاویر این فرهنگ عامه از خشونت، شوکه و کسل شویم، و مفهوم و تصور اصلی ما از قهرمانی، بيك تصور انفعالی تمایل پیدا می‌کند: ما کمتر بسوی مردان جوان و شجاعی که تعداد زیادی از دشمن‌هایمان را از بین می‌برند جلب میشویم تا به زندانیان قهرمانی که شکنجه را بدون تسلیم شدن در تحت هرگونه شرایطی، تحمل می‌کنند. در هنر، گرچه ممکن است ما هنوز قادر بدرك و دخالت در معیارها و ارزش‌های «ایلیاد» باشیم، ولی نویسنده مدرنی چون «ارنست همینگوی» را تا اندازه‌ی خجالت‌آور می‌یابیم. تردیدی نیست که ما را تحت تأثیر قرار میدهد اما همچنین نمی‌توانیم از تشخیص این‌که او کمی بچگانه می‌باشد، خودداری کنیم. و در فن انتقاد در امر فرهنگ عامه، جایی که ناظر تحصیل کرده غالباً تحت تأثیر توهم می‌باشد که او هیچ چیزی در خطرگرو ندارد، وجود تصاویر خشونت‌آمیز اغلب چنین فرض شده تا در خودش يك زمینه مناسب برای محکوم‌سازی باشد.

بهر حال این نقطه نظرها، رکن و عامل اصلی خشونت را در فرهنگ امریکائی کاهش ندادند، اما رویهم‌رفته کمکی کرده‌اند تا آن را از کنترل اخلاقی، بوسیله اجازه دادن بدان اتمسفر «آزادسازی» را بدست آورند. بزرگداشت از اعمال خشونت‌آمیز بیش از پیش به غیر مسئول واگذار شده است در سطوح

بالاتر فرهنگی و نویسندگانی چون «سلین» و در سطح پائین‌تری به «میکی اسپیلین» یا «هوراس مک‌کوی» یا به کتب عامیانه کمیک، تلویزیون و فیلم‌ها برمیخوریم فیلم گانگستری، با واریاسیون‌های متعددش باین فرهنگ «زیرزمینی» که دیدنی‌های خشونت‌آمیز را در برابر تمام نقطه‌نظر بالاتر اجتماعی مان بیان میکنند، تعلق دارد. آن یک ژانر «مدرن» تر از وسترن میباشد، حتی شاید عمیق‌تر، زیرا که آن جامعه صنعتی را در زمینه و میدان خودش یعنی شهرها - مقابله میکند و بخاطر این که مانند اکثر هنرهای پیشرفته‌مان، اثرات و نتایجش را بوسیله یک اصرار و پافشاری عمومی بر اساس منطق باریک‌بینی بدست می‌آورد. اما آن ضد اجتماعی می‌باشد که بر روی فانتزی‌های آزادی غیرمسئول تکیه دارد. بالاخره اگر ما بدان مرحله رسیده‌ایم تا انکار و تکذیب این فانتزی‌ها را بپذیریم، فقط بخاطر آن است که آنها خطرناک بودنشان نمایانده شده است. نمایانده شده است، نه بخاطر این بدون تردید در فیلم‌های جنگی امکان دارد تا استفاده از خشونت را در داخل چهار چوب حس مسئولیت نشان داد. اما نکته مهم در این‌جاست که جنگ مدرن یک عمل تهورآور دسته‌جمعی میباشد، خشونتش تا اندازه زیادی غیرشخصی است، و قهرمانیت بیشتر به‌گروه تعلق دارد تا به یک فرد. قهرمان یک فیلم جنگی اغلب اوقات بسادگی یک رهبر می‌باشد، و برتری‌اش احتمال دارد در مردود شناختن و انکارش از عمل قهرمانانه بیان شده باشد: شما مجبور نیستید خیلی شجاع باشید، ولی از شما انتظار می‌رود تا ماموریت و کاری را که بعهده گرفته‌اید بخوبی انجام دهید و جان بسلامت دربرید (البته این نیز نوعی کیفیت قهرمانی است، اما یک کیفیت جدید - و «عملی» میباشد). در بهترین لحظات فیلم جنگی ممکن است یک نقطه‌نظر تمدن یافته‌تری را از فیلم وسترن نشان دهد. و اگر فیلم جنگی پیوسته بوسیله احساساتی بودن ایدئولوژیکی‌اش از شکل نیفتاده بود، ما ممکن بود امید داشته باشیم تا آن را در حال توسعه و تکامل در داخل یک فرم برتر و بالاتر درام پیدا کنیم. اما آن نمیتواند ارزش‌ها و معیارهایی را که ما در فیلم وسترن جستجو میکنیم، تهیه و مقرر دارد.

این ارزش‌ها در تصویر یک مرد تنها که ششلولی برکمر دارد یافت می‌گردند. ششلول بما میگوید که او در یک جهان پرخشونت زندگی میکند، و حتی او نیز خودش به «خشونت ایمان دارد.» لحظه پرخشونت بایستی در موقع خودش و برحسب قوانین ویژه‌اش فرارسد، یا در غیراین‌صورت بدون ارزش

خواهد بود. احساساتی بودن و بیرحمی بسیار، کمی در فیلم‌های وسترن یافت می‌گردد، چشم‌هایمان بر روی رنج و عذاب‌های شخص شکست‌خورده تمرکز نیافته است، بل بر روی رفتار قهرمان متمرکز گردیده است. در واقع، بهیچوجه خشونت نیست که «موضوع» یک فیلم وسترن را تشکیل می‌دهد، بل تصویر خاصی از یک مرد میباشد که خویشتن را بوضوح بیشتری در امر خشونت بیا ن‌می‌کند، بیک کودک با تفنگ‌ها و ششلول‌های بازیچه‌اش دقیق شوید، خواهید دید چیزی که توجه او را بیشتر جلب میکند (چنان‌که ما آنقدر وحشت داریم) که فانتزی صدمه و آزار رساندن ب دیگران نیست، بل در یافتن که چگونه یک مرد ممکن است موقعی که تیراندازی میکند یا هدف گلوله قرار می‌گیرد، بنظر آید. یک قهرمان کسی است که همچون یک قهرمان بنظر آید.

قهرمان وسترن بالضروره یک فیگور کهنه و باستانی میباشد، ما واقعاً باو ایمان و اعتقادی نداریم و بدو اجازه نمیدهیم تا از زمینه قرارداد زندگی‌ش بخارج گام نهد. اما کهنگی‌اش، چیزی از قدرتش نمیکاهد، برعکس، این امر بوسیله نگاهداشتن او کمی در ماورای دسترس یک احساس عمومی و همچنین احساس هیجان‌آمیز مطلق، دوانگیزه معمولی همزمان، افزایش می‌یابد. روی-همرفته، در فیلم‌هایی که وسترن نقش خود را بازی میکند، برای ما خوشی و لذت یک درام کامل را حفظ مینماید. در زمانی که دیگر فرم‌های هوشیارانه جدی‌تر هنری بطور روزافزونی پیچیده‌تر، ابهام‌آمیزتر، و بطور نارساتری ببازگوئی خصوصیات یک عصر و دوره می‌پردازند.

ترجمه : بیژن خرسند

سرجولثونه

مردی از غرب

«سرجولثونه» نامی است که امروزه از کفر ابلیس هم معروفتر است، و این شهرت از زمان فیلم «به خاطر یک مشت دلار» آغاز شد، و او را به اوج اشتهار و موفقیت رسانید. آنچه طی این مقاله می‌آید مطالبی است که برای اولین بار از زبان این کارگردان عنوان می‌شود، و در بسیاری از موارد، از جمله برای فیلمهای «بن‌هور» و «سودوم و گومورا» حیرت‌انگیز است. گذشته از این، این مطلب ما را با طرز فکر و کار این فیلمساز ایتالیایی نیز آشنا می‌سازد. و نیز با این نکته، که برخلاف تصور قبلی، «لثونه» کار وسترن سازی خود را در پایان اولین موج فیلمهای وسترن ایتالیایی آغاز کرد.

فیلم‌های تاریخی

من تقریباً بر پلاتوی يك استودیو متولد شده‌ام . پدرم کار هنرپیشگی خود را در سال ۱۹۰۴ با «الثنورا - دوزه» آغاز کرد، سپس در سال ۱۹۰۸ نخستین فیلم خود را در تورین ساخت. او بود که شخصیت «ماچیسته» را در وجود «بارتولومئو پاگانو» که کارگر بندر در «جنوا» بود کشف کرد. همچنین «فرانچسکا برتینی» را که نخستین «زن - وایپ» و بزرگترین ایشان در عالم سینما بود. که تقریباً تمام فیلم‌های او را ساخت. یعنی پنجاه فیلم از شصت فیلمی که او بازی کرد.

کار سینمایی او هنگامی که خیلی پیر بود، و با آغاز فاشیسم پایان یافت. «موسولینی» يك سناریو نوشته بود و از پدرم که مدیر کارگردان‌های ایتالیایی بود خواست تا نظر صادقانه‌ی خود را در باره‌ی این سناریو ابراز دارد. پدرم صادق بود ... و کار سینمایی او پایان یافت .

من هنگامی که ده سال داشتم، شروع به دیدن فیلم‌های پدرم کردم، و در هیجده سالگی اولین فیلم خود را در مقام کمک کارگردان به انجام رساندم .

این ماجرا تا ۱۹۶۱ به طول انجامید. هنگامی که ۳۰ سال داشتم. و در طول این دوازده سال در مقام کمک کارگردان بر روی پنجاه و هشت فیلم کار کردم و سی و پنج دکوپاژ تنظیم نمودم.

من با دسیکا کار کردم. (حتی نقش يك کشیش را در فیلم «دزدان دوچرخه» ایفا کردم، در عین حالی که کمک کارگردان هم بودم !) با «کومنجینی - ماریو سولدانی - ماریو کامرینی - کادمینه گالونه - ماریو بونارد» و همچنین تعدادی از کارگردانان آمریکایی که در سالهای ۵۰ ایتالیا را پر کرده بودند: «کجا میروی؟» با «مروین لروی» در سال ۱۹۵۲ - «هلن تروا» با «رابرت وایز» در ۱۹۵۵ (نخست من در دسته‌ی دوم با «رائول والش» کار می‌کردم که تمام صحنه‌های نبرد را می‌ساخت، سپس به «وایز» ملحق شدم که در واقع نمی‌خواست این فیلم را بسازد.) «داستان راهبه» با «فرد زینمان» در ۱۹۵۹ - بخصوص «بن هور» با «ویلیام وایلر» در همان سال.

«وایلر» قراردادی امضاء کرده بود که او به هیچ وجه در تهیه‌ی صحنه‌ی ارباب، رانی دخالتی نمی‌کند، و دسته دوم در این مورد مسئولیت کامل داشتند.

این صحنه را او در يك جلسه نمایش خصوصی می‌دید، و اگر از آن خوشش نمی‌آمد دو باره می‌بایست آنرا می‌ساختند، تا هنگامی که از آن رضایت کامل پیدا کند .

من کمک کارگردان اول. در دسته دوم بودم. ما در حدود دوماه برای آماده کردن اسبها زحمت کشیدیم و فیلمبرداری از اربابه دانی سه روز طول کشید.

من در حدود صدبار نخستین نسخه‌ی بن هور از «فرد نیبلو» را دیدم، تقریباً هر شب این فیلم نمایش داده می‌شد و تمام اعضای دسته‌ها می‌بایست آنرا می‌دیدند.

برای معاون کارگردانی که دارای افکار و طرحهای شخصی باشد . بهتر است با کارگردانان متعددی کار کند، زیرا اگر شما فقط با يك نفر کار کنید - و بخصوص اگر این شخص مورد تحسین شما باشد ، عاقبت افکار و طرحهای خود را از دست خواهید داد.

من نمیتوانم بگویم که کار کارگردانان بزرگ آمریکائی برای من خیلی مفید بود ، نخست به این دلیل که ایتالیایی‌هایی که من با آنها همکاری کرده‌ام. حرفه‌ی‌های کهنه‌کاری بوده‌اند که بنحو تحسین بر انگیزی با حرفه‌ی خود آشنائی داشتند. و بملاوه به این دلیل که کار کردن به طریقه‌ی آمریکایی آسان است. با بهره‌وری از حداکثر وسایل، کیلومترها فیلم خام، چندین دوربین و چند دسته که اغلب قسمت اعظم کار را انجام می‌دهند ...

غول جزیره‌ی رودس

اولین فیلم من آنچنانکه می‌گویند «آخرین روزهای پمپئی» نبود. «ماریو بو نارد» قرار بود فیلم را بسازد که مریض شد. بنابراین از من خواست که بجای او فیلم را بسازم. من يك روز قبل از آغاز فیلمبرداری رسیدم و نخواستم که نام مرا بر فیلم بگذارند. زیرا فیلم مال من نبود من فقط دونفر از دستیارانم را با خودم بردم: «دوچه تساری» و «سرجو کوریوچی». اما چون فیلم خوب کار کرد. ساختن فیلم «غول جزیره‌ی رودس» را به من دادند که در نتیجه در سال ۱۹۶۱ اولین فیلم من در مقام کارگردان بود. این فیلم را من بدون دکوپاژ ساختم.

ما روز به روز در استودیو کار خود را انجام می‌دادیم. و من با مسایل کوچک فنی سرگرمی داشتم ! بدون آنکه برای تهیه‌ی فیلم وحشت کافی داشته باشم. و این يك اشتباه بود زیرا بايك دکوژ و دو ماه آمادگی ، می‌توانستم يك فیلم خیلی شخصی‌تر بسازم. چون

کارمن ساختن این نوع فیلمها نبود و پس از موفقیت عظیم تجارتي «غول جزیره‌ی رودس» من پیشنهاد ساختن ده - دوازده فیلم ماچیسته و هر کول را رد کردم و ترجیح دادم بجای کارگردانی دوباره به کار دکوپاژ بازگردم. معذک در این مدت من در تهیه‌ی فیلم «سودوم و گومورا» دستیار «رابرت آلد ریچ» شدم که از فیلم «غول جزیره‌ی رودس» بسیار خوش آمده بود.

در پایان موج «وسترن» سازی

فیلم وسترن، برعکس بمن پیشنهاد نشد. شرایط اقتصادی، عملاً مانع از ساختن هر گونه فیلمی در سال ۱۹۶۴ در ایتالیا بود. در این دوران بحران اقتصادی در ایتالیا بوجود آمده بود، و بانک‌ها پرداخت هر گونه اعتباری را قطع کرده بودند، و فقط بخاطر موفقیت رشته فیلمهای وسترن آلمانی موسوم به «وینتو» اثر «هارالد دانیل» بود که فیلم وسترن توجه تهیه‌کنندگان ایتالیائی را بخود جلب کرد. از اواسط سال ۱۹۶۳ تا آوریل ۱۹۶۴ (تاریخی که من ساختن فیلم «بخاطر يك مشت دلار» را شروع کردم) بهمین زودی ۲۴ فیلم وسترن در ایتالیا ساخته شد و از ۱۹۶۴ تا ۱۹۷۰ در حدود ۲۰۰ فیلم؛ اما در آوریل ۱۹۶۴ دیگر کسی به موج وسترن سازی اعتقادی نداشت، و مرا دیوانه فرض میکردند، و پخش‌کننده‌ها حتی حاضر به تماشای فیلم نبودند.

ولی من کار خود را بایک عشق بزرگ آغاز کردم (بخصوص این که اولین فیلم بود) از زمان طفولیت تعداد بیشماری فیلم وسترن دیده بودم که دریک مورد مرا هشیار کرده بودند و آن این بود که بدون استثنا دارای صحنه‌های هالیوودی بودند که بدون هیچ دلیل معتبری در فیلم جای داشتند. و به راحتی میشد آنها را از فیلم حذف کرد، بدون آن که لطمه‌ای به فیلم وارد شود. مثل فیلم «جدال در اوکی کورال» اثر «جان استرجس» و صحنه‌ی گردش عاشقانه با رونا فلمینگ!

چند سال پیش به ونیز رفتم تا جشنواره‌ی اولین وسترن‌های امریکائی را ببینم؛ این فیلم‌ها عالی بودند؛ زیرا در این هنگام از تاریخ سینمای امریکا، شخصیت‌ها هنوز به تاریخ کشورشان نزدیک بودند.

و بتدریج که زمان گذشته از حقیقت‌ها دور شده‌اند و اصل‌ها را فراموش کرده‌اند. فکریک تهیه‌کننده‌ی امریکائی اغلب اینست که فیلمی بسازد، فقط بعلت موفقیت يك

فیلم قبلی . اینطور است که فیلم های وسترن مرتباً امتیازهای قبلی را از دست میدهند. چگونه میتوان برپرده‌ی سینما پذیرفت که لباس مردان وسترن این چنین مطابق مد روز باشد .

و همچنین این سنت هالیوودی در مورد زن فیلم‌های وسترن که در واقع هیچ نقشی در قرن نوزدهم ندارد .

وقتی « بخاطریك مشت دلار » را برای يك تهیه‌کننده بزرگ نشان دادم ، به من گفت: « چگونه شمايك وسترن بدون زن ساختید ؟ » و این سنتی است که حتی در آثار کارگردانان بزرگ دیده میشود. همچنین يك مسئله‌ی جزئی نیز هست که دارای اهمیت زیادی است، و آن تأثیر يك گلوله‌ی شلیک شده است : در این مورد نه فقط نه بار از ده بار مرگ آنی است زیرا این گلوله سوراخ بزرگی در بدن بوجود می‌آورد — بعلاوه مرد تیر خورده در حدود پنج متر به عقب پرتاب میشود. در حالی که در اکثر وسترن‌های بینیم که مرد تیر خورده به کندی رو به جلو به زمین می‌افتد (به استثنای «شین» اثر «جورج استیونس» که بدون «آلن لید» يك اثر فراموش شدنی میشود) در این فیلم شاید برای اولین بار اثر واقعی گلوله نشان داده میشود. (۰۰۰) و اما درباره‌ی خشونت‌ی که در فیلم‌های من وجود دارد، و از این بابت گاهی مراسم‌زنجش کرده‌اند. این امر عنصر اصلی این دوره از تاریخ غرب است .

من خاطراتی را خوانده‌ام که ماجرای مردی را شرح میدهد که سوار بر اسب خویش سفر می‌کند ، و در جیبش گوش بریده‌ی دزدی هست که او کشته ، و او این گوش را در شرح پیروزی خود در «بار» به همه نشان میدهد .

متوسط عمر در این دوره ، ۳۷ سال بود و آرزوی اصلی مردم فقط زندگی کردن بود. بنابراین چطور می‌خواهید که این دوره حالت شاعرانه‌ای داشته باشد ، آن چنان که تا بحال فیلمسازان امریکائی به ما نشان داده‌اند!

چطور می‌خواهید آنچه را که هالیوود به شما نشان داده باور کنید ، وقتی که بیش از شصت جلد کتاب به عنوان شاهد واقعی در این باره خوانده‌اید ، درباره مردمان این عصر از غرب امریکا ؟

آنچه من در فیلم‌های خود انجام داده‌ام، يك نوع نئورئالیسم است، و شاید این مهم‌ترین دلیل آن باشد که فقط فیلم‌های من در امریکا با موفقیت نشان داده شده‌اند . (بعضی دیگر از وسترن‌های ایتالیائی را در تلویزیون‌های امریکا نشان داده‌اند . و موفقیتی عظیم نزد تماشاگران به دست آوردند که در این فیلمها حقایق گم‌شده‌ی را بازمی‌یافتند .) اینطور بود که من نامه‌هایی از بعضی جوانان امریکائی دریافت داشتم که نوشته بودند :

این اولین باری است که من وسترنی این چنین می بینم ، و مرا بیاد قصه‌هایی می‌اندازد که پدر بزرگم تعریف می‌کرد، هنگامی که راجع به آن دوره که خود شاهد آن بود، صحبت می‌کرد...»

به خاطر يك مشت دلار

سناریوی این فیلم را با «دوچه تساری» نوشتم. فیلمی از «کورو ساوا» موسوم به «یوجیمبو» دیده بودم و از آن برای فیلم وسترن الهام گرفتم، و نکته اینجاست که خود «کورو ساوا» نیز سناریوی خود را از يك داستان پلیسی آمریکائی اقتباس کرده بود: در واقع وضعیتی که به خصوص برای این فیلم فکر کرده بودم. بر نمایشنامه‌ای از «گلدونی» موسوم به «خدمتگزار دو ارباب» تکیه داشت. وضعیت سنتی يك مرد بین دو جبهه.

در فیلم وسترن، شما می‌توانید تمام موضوع‌های تابحال نقل شده در تأثیر یا ادبیات تمام کشورها را مورد استفاده قرار دهید. حتی آثار شکسپیر را.

«آقونی مان» خیال داشت نسخه‌ی وسترنی از «شاه لیر» بسازد که ... برای قهرمان اولین فیلم وسترن، نخست يك شخص مسن‌تر در نظر داشتم، مثل «هنری فاند»، اما در آن زمان او برای سینمای ایتالیا خیلی گران بود. در این حال بود که «کلینت ایستوود» را در يك سریال تلویزیونی دیدم. او يك کلمه حرف نمیزد، اما خوب سوار اسب می‌شد، و حالت راه رفتن با خستگی معروفش را داشت.

اما برای نقش من کمی «سبك» بود. بنابراین، باریش، لباده‌ی مکزیکی، و سیگار برگ، باو حالت خشن‌تری دادم. وقتی برای پیشنهاد نقش به سراغش رفته بودم، تا آن زمان، در عمرش سیگار نکشیده بود، و این مسئله مشکلاتی پیش آورد. زیرا داشتن سیگاری روشن، بدون وقفه در گوشه‌ی لبان، در حالیکه آدم سیگاری نیست. . . حالت مطبوعی نیست.

برای فیلم دوم، کلینت بمن گفت: «گوش کن سرجو، هر کاری تو بخواهی میکنم، بغیر از کشیدن سیگار.» که البته این امر اجتناب ناپذیر بود، زیرا قهرمان فیلم همان شخص بود. اما برعکس، شخصیت قهرمان داستان نیز تأثیراتی از کلینت گرفت. آنچنان که او در زندگی عادی خود هست، کند، آرام، و شبیه يك گر به.

جلوی دوربین هر چه باید بکند، انجام میدهد، سپس به گوشه‌ای میرود و میخواهد

تا دوباره به وجودش احتیاج پیدا شود. در واقع وقتی در اولین روز او را دیدم قهرمان خود را از روی او مدل برداشتم . . .

به خاطر چند دلار بیشتر

پس از موفقیت عظیم غیر منتظره‌ی این اولین وسترن، خواستم ثابت کنم. و به خصوص بخودم، که این موفقیت، يك اتفاق نبوده است - آنچنانکه عده‌ای میگفتند - بنابراین تصمیم گرفتم . . . بخاطر چند دلار بیشتر» را بسازم.

«کلینت» را که در نقش قهرمان جوان داشتم، و تصمیم گرفتم همان شخصیت را بصورتی مسن‌تر در سن ۵۰ سالگی در فیلم بیاورم، که از این بابت تضادی وجود داشته باشد. دوباره به «هنری فاند» فکر کردم، اما او گرفتار بود، و بعد «لی ماروین» که تازه میخواست در «کت بالو» بازی کند، بنابراین بیادولی وان کلیف» افتادم، که او را در وسترن‌های سالهای ۵۰، بسیار دیده بودیم. وقتی به ملاقات او رفتم، سه سال بود که سخت بیمار بود و تازه از بیمارستان خارج می‌شد، و هیچ کاری نمی‌کرد.

او را از دور دیدم. و از شبح و هیکلش یکه خوردم، همان کسی بود که میخواستم... شخصیت جایزه بگیرها در غرب برای من بسیار جالب بود، زیرا نشان اصلی زندگی در این سر زمین بودند: «باید کشت تا زنده ماند.»

در این باره بیاد ماجرای می‌افتم درباره‌ی «وایات ارب».

او تازه در يك شهر كوچك كلانتتر شده بود، و در جستجوی يك دغلكار بود تا قدرت خود را ثابت کند. او این شخص را پیدا می‌کند، و دريك دوئل او را می‌کشد. در این موقع صدایی از پشت سر خود می‌شنود، بعقب بر میگردد و بدون نگاه کردن شلیک می‌کند، معاون خود را با گلوله‌ای در میان چشمانش بقتل می‌رساند. این نمایش از آن دوره از غرب بود و جایزه بگیرها بهترین معرف آن.

خوب، خشن، ولگرد

با فیلم «خوب، خشن، ولگرد» محیط و فضا وسیع‌تر و گشاده‌تر شد. این فیلم را نیز مثل دو فیلم دیگر، با سه شخصیت و در باره‌ی یک نقدینه آغاز کردم. اما آنچه برای من جالب بود، از یک طرف حقیقت بخشیدن به افسانه‌ها، و از طرف دیگر نشان دادن بیهودگی جنگ بود.

در واقع منظور از «خوب، خشن، ولگرد» چیست؟ همه ما یک کمی خشن، یک کمی ولگرد، و یک کمی خوب هستیم. خیلی از آدم‌ها هستند که ظاهر خشنی دارند، با آشنائی بیشتر، دارای ارزش‌های بیشتری هستند.

و اما در باره‌ی جنگ‌های انفصال که شخصیت‌های داستان من از آن عبور میکنند، بنظر من جنگ بیهوده‌ای بود و هدف درستی نداشت.

جمله‌ی کلید فیلم هنگامی است که یکی از شخصیت‌ها پس از یک نبرد چنین می‌گوید:
«هرگز ندیدم اینهمه احمق، و اینقدر بدبمیرند.»

من یک قرارگاه سربازان شمالی زانشان می‌دهم، همراه با فریاد زندانی‌های شکنجه شده، و اینهمه را من بر مبنای عکس‌هایی بوجود آوردم که از قرارگاه‌های شمالی‌ها تهیه شده بود، همچنانکه از قرارگاه‌های جنوبی‌ها. (مثلاً شهر «اندرسن ویل» در طول صد و سی سال بیش از دویست و پنجاه هزار انسان را در حال معدوم شدن دیده است.) من طبعاً در حین ساختن این فیلم، به اردوگاه‌های نازی‌ها نیز فکر میکردم. در این فیلم همچنین تأثیری از یکی از بزرگترین فیلم‌هایی که من دیده‌ام، وجود دارد، «مسبو وردو» اثر «چارلی چاپلین»، کشنده‌ی زن‌ها، که خود را در یک اشل کوچک‌تر با بسیاری رهبران بزرگ زمان جنگ برابر میداند.

با این همه، اینها هیچ یک مانع از وجود طنز در فیلم نبود، و علیرغم تمام خشونت‌ها و ماجراهای متأثرکننده نوعی روح فکاهی سنتی در فیلم وجود دارد. در روال منتهای ماجرائی فکاهی امثال «فرادیاولو» در اسپانیا و ایتالیا، از نوع «کمدی دل‌آرته» که دارای یک قهرمان واقعی نیستند. اما در فیلم «خوب، خشن، ولگرد» واقعاً نمیشد. خشن‌ترین این سه نفر را که «لی وان کلیف» باشد، زنده باقی گذاشت زیرا واقعاً یک آدم بد بود.

داستان بزرگ غرب

داستان فیلم «داستان بزرگ غرب» («یکبار در غرب...») را «ایچ» و «اسکارپلی» نوشتند که شاید در نوع خود بهترین نویسنده سینمایی در ایتالیا باشند که برای «مونیچلی» طعمه - جنگ بزرگ - و رفیق‌ها را نوشته‌اند. من این فیلم را بسیار دوست دارم، آن اندازه که ممکنست این آخرین فیلم وسترن من باشد. برای «داستان بزرگ غرب» من میخوام فقط یک تهیه کننده باشم، و چون آنچنان که میخوام کارها پیش رفت خودم کارگردانی فیلم را انجام دادم، و با فکر قدرانی از سرزمینی که کارهنری مرا شکل داده بود، پنج شخصیت اصلی (زیرا نباید فراموش کرد که در کنار چهار قهرمان داستان، نقش «گابریله فرزتی» در نسخه‌ی اولیه‌ی فیلم بیشتر و مهمتر بود، و من بعداً ناچار شدم به علت طول مدت فیلم، بسیاری از آنرا چپی کنم.)، که بنوعی نمایانگر آغاز یک سرزمین هستند، در عین حال به پایان قراردادهایی که وجود دارد و آنها معرف آن هستند، واقفند، زن کاباره که میخوانند زندگی را از نو شروع کنند، دوست عاشق پیشه و احساساتی، انتقامجو، هفت تیربندی که سعی دارد به یک مرد صنعت و تجارت تبدیل شود، و با این شخصیت من یک باله مرگ راهبری کرده‌ام.

این دلیل آنست که چرا اندکی کند است. زیرا از یک طرف من میخوام در طول سه ساعت تماشاچی با این آدمها زندگی کند، آنچنانکه گویی ده روز با آنها گذرانده است. (آنچنانکه برای آدمکش‌های اول فیلم هست، که با بیحوصلگی در انتظار قطار هستند، و من با نشان دادن نحوه بی‌حوصلگی آنها، سعی در نشان دادن شخصیتشان دارم.) و از طرف دیگر، تمام این آدمها می‌دانند که از آغاز داستان آنها محکوم به فنا هستند و هنگامیکه «چارلز برانسون» دور می‌شود می‌داند که دیگر تمام شده‌است، مانیز این موضوع را می‌دانیم، زیرا قطار را می‌بینیم که سر می‌رسد و او را محکوم می‌کند، او و نحوه‌ی زندگی کردنش را. با خط آهن و پیشرفت، اخلاق دیگری بوجود می‌آید.

شخصیت «فرزتی» در وجود یک هدف خلاصه شده است: رسیدن به اقیانوس آرام. و مثل دیگران (حتی پیش از دیگران. چون او بیمار است) با علم باینکه محکوم است. و او خودش دارد غرب مدرن را بوجود می‌آورد.

از «جان فورد» و دیگران

پس از «داستان بزرگ غرب» در حقیقت داستان غرب بزرگ در آخرین لحظات يك دوره از حیاتش بود... فیلم سازی هست که من بسیار باو علاقه دارم. بیش از هر و سترن ساز دیگری و او «جان فورد» است. و اگر من ب فکر تهیهی فیلم و سترن افتادم بیشتر بخاطر وجود او بود. اما دو چیز، فیلمهای ما را شدیداً از هم متفاوت می کند، اگر او نیز سعی در بدر آوردن غرب از افسانه دارد، همچنانکه من این کار را میکنم، اینکار را با یکنوع «درمانتیس» انجام میدهد. چیزی که موجب عظمت اوست، اما بهر حال او را از حقایق تاریخی دور میکند (که معذک خیلی کمتر از تمام و سترن سازان دیگر، از این حقایق دور می شود.) و بخصوص شخصیت های داستانش، به آینده، با يك امیدواری خیلی بزرگ نگاه می کنند. و این طبیعی است، زیرا که «فورد» آمریکائی است، و بهر حال، همواره این غرور، و امیدواری را دارد. اما من که به آمریکا با چشم يك خارجی نگاه می کنم، میتوانم شخصیتها را طور دیگری نشان بدهم. کسانی که آگاهند، و دچار توهم، نیستند.

روی سناریوی این فیلم و برناردو برتولوچی، با من همکاری کرد. در واقع دیدن نام او در عنوان بندی فیلمی از این نوع، میتوانست خیلی مایه حیرت باشد، اما ما با هم خیلی دوستیم. و همدیگر را خیلی خوب می فهمیم. و این همفکری را ما از اولین فیلم و سترن با هم داشتیم. هر چند که من در طرح های اصلی او را رهبری کرده ام، اما او واقعاً از خودش نیز مایه گذاشت. هر چند که «برتولوچی» کارگردان بزرگی شده، اما همچنان برای من یکی از بزرگترین سناریو نویس هاست. این بار من هنرپیشگانی را که میخواستم، داشتم. در آمریکا، یونایتد آر تیستز بیشتر از پارامونت به من میپرداخت اما بعنوان هنرپیشه، من مجبور بودم از «کریک داگلاس»، «چارلتون هستون» و «گریگوری پک» استفاده کنم.

وقتی به «هنری فاند» پیشنهاد بازی در فیلم و ایفای نقش آدم خبیث داستان را کردم، خواست که سه فیلم و سترن دیگر مرا ببیند. او هر سه فیلم را پشت سر هم در یکروز دید و هنگام خروج، قرار داد را امضاء کرد.

ایفای نقش يك آدم خبیث او را ترساند. و پس از آن برای «منکیه ویچ» نقشی این چنین را بازی کرد. در طول فیلمبرداری «فاند» اصلاً بصورت يك ستاره رفتار نمیکرد و

مثلا از من می پرسید: «این لیوان را اینجوری میخواهی در دست بگیرم یا اینجوری ، ... و دیگران نیز همینطور بودند...»

«جیسون روبرادز» را من در تئاتر کشف کردم او واقعاً یکی از بزرگترین هنرپیشه‌های روی زمین است . او عین شخصیت «الای والاك» را در فیلم «خوب ، خشن ، ولگرد» دارد ، به اضافه‌ی آنکه نزد او گرمی و انسانیت با مخلوطی از طنز و غم نیز هست، که اینهمه باویکتور فلسفه‌ی زندگی می بخشد... «برانسون» را بخاطر چهره‌ی معرکه‌اش انتخاب کردم ؟ مظهر سر نوشت است ، با تمام يك دنیا در پشت سر ، يك صخره‌ی غیر قابل نفوذ ، که در عین حال از زندگی نقش خورده است . من با بسیاری از آدم‌های مهم در آمریکا ملاقات کردم ، سهامداران بزرگ ، روسای کارخانه‌ها و تمام آنها همین لبخند «برانسون» را بر لب داشتند ، تأثیر کننده ، اضطراب آور . برعکس فیلمهای قبلی ام «داستان بزرگ غرب ، راهنگامی ساختم که «انیوموریکونه ، موسیقی فیلم را ساخته بود . در تمام طول مدت فیلمبرداری ، ما باین آهنگها گوش میدادیم ، حتی بازی هنرپیشه هادر حدی قرار گرفته بود که با موسیقی بازی میکردند ، با توجه بضرب آن و تأثیری که بر اعصاب آنان داشت ...»

و آینده ...

اگر من در وسترن‌هایم از نماهای درشت صورت استفاده میکنم (برعکس وسترن‌های آمریکائی ، که شخصیت هادر چارچوبی از منظره محبوس هستند) به این دلیل است که چشم‌ها عامل بسیار مهمی هستند . از اینجاست که هر چه تفهیم میشود : شجاعت ، وحشت ، تأثیر - ناپذیری ، عدم اطمینان ، مرگ ، و غیره ...

هنگامیکه «هنری فاند» حریف‌های خود را در کوچه‌می کشد ، در حالیکه بوسیله‌ی «برانسون» از بالکن ، کمک شده است ، بانگاهی که با او میکند ، تمام شخصیت ، و تمام مشکلات او برای تماشاچی روشن میشود و همچنین آخرین نگاههای قبل از مرگش ، هنگامیکه هیچ چیز بیش از این برای او اهمیت ندارد ، که بفهمد برانسون از او چه میخواهد . من فیلم خود را مثل يك بازی «پوزل» و یا يك رشته موزاییک درست کردم . اگر يك قطعه را جا بجا کنید بقیه بهم می‌ریزد .

زیرا در باره‌ی هیچیک از شخصیت‌ها ، خود او حرفی نمیزند ، بلکه این دیگران

هستند که اوراقضاوت میکنند... شاید عده‌ای توجه کرده باشند که من همیشه فیلم‌های خود را در بهم رسیدن دوخط يك دایره تمام می‌کنم، درحالی‌که تمام ماجرا داخل آن دایره اتفاق افتاده است:

وقتی‌که «کلینت ایست‌وود» «جان ماریا لولونته» را می‌کشد و یا «کلینت» و «الای‌والاک» و «لی وان کلیف» به جلوی هم میرسند و یا هنگامیکه «برانسون» بر «فاندا» پیروز می‌شود. در حال حاضر، من کار خود را با فیلم «سترن» تمام کرده‌ام، زیرا نمیتوانم در این کار بعنوان يك متخصص معرفی شوم. مسلم است که هر روز نمیتوان سوپ با پنیر خورد. هرچند که آدم دیوانه‌ی این غذا باشد. و اگر راستش را بگویم، اینست که من دیگر آنچه را که قبلاً دوست داشتم، حالا آن اندازه دوست ندارم: اسب‌ها - سلاح‌ها. بعلاوه من فیلمی را خواهم ساخت که اشاره کردم. «یکبار در آمریکا» که کاملاً در ایالات متحده تهیه خواهد شد، برخلاف آخرین فیلم «سترن»، که بغیر از چند فصل «موقومنت والی» بقیه را در ایتالیا و اسپانیا ساختم، و البته بعلل اقتصادی و همچنین بخاطر کار کردن به دلخواه خودم، با افراد خودم، زیرا سندی‌کای کارمندان سینمایی آمریکا، مرا ناخوش می‌کند.

زندگی و فیلموگرافی

جان فورد

«جان فورد» در اول فوریه سال ۱۸۹۵ با نام «شون الوسیوس اوفینی» (که اسم اصلی اش است) در «کیپ الیزابت» از ایالت «مینه‌سوتا» آمریکا متولد شد. او سیزدهمین و آخرین فرزند پسرش «شون اوفینی» و مادرش «باربارا کوران» بود.

پدرش قبل از تولد او از «گالوی»، ایرلند به آمریکا مهاجرت کرده بود. بعد وقتی که جان فورد کودک کوچکی بود، والدینش به «پورتلند» رفتند که در آنجا پدرش یک میخانه داشت، «جان فورد» باتفاق والدینش تابستان‌ها را در «بیک

ایسلند» بسر میبردند. پدرش بارها از آمریکا به ایرلند سفر کرده بود و در تمام سفرها «جان فورد» را همراه خود میبرد، بعدها جان فورد خودش در مورد یکی از این سفرها میگوید «از پورتلند حرکت کردیم، مسافرت خیلی راحتی داشتیم، یک قایق گرفتیم که ما را بسوی «گالوی» برد، چند مایلی بالاتر از یک تپه همترآدان من زندگی میکردند».

زبان «گالوی»ها زبان محلی شان «گالیک» بود که جان فورد این زبان را در آنجا یادگرفت که البته حالا آنطور که خودش عقیده دارد، پاک این زبان را فراموش کرده. بعد از فارغ التحصیل شدن از دبیرستان «پورتلند» در سال ۱۹۱۳ او مستقیم به هالیوود رفت - و روایت است که او قبل از عزیمت به هالیوود، فارغ التحصیل دانشکده هنرهای زیبا از دانشگاه «مین» بوده و بعد از مدتی هم در سن هجده سالگی در کارخانه کفش سازی کار کرده - «جان فورد» برای این به هالیوود رفت که شغلی را در نزد برادرش «فرانسیس فورد» که سیزده سال از او بزرگتر بود بدست آورد. فرانسیس اسم فورد را برای خودش انتخاب کرده بود و در استودیوی یونیورسال طبق قراردادی که داشت یک تهیه کننده و نویسنده و کارگردان بود. فرانسیس فورد قبل از آن در دستگاه فیلم سازی «توماس اینس» به کارهای سینمایی اشتغال داشت.

جک فورد (اسمی که «جان فورد» خودش را خطاب می کرد) مطابق با لیستی که در سال ۱۹۱۶ با نام اخبار فیلم منتشر شده است یک دستیار کارگردان بود. اما آن طور که خود جان فورد می گوید، او پیش از رسیدن به این مقام به عنوان یک کارگردان جزء در کادر فیلمبرداری برادرش کار می کرده است.

جان فورد از سال ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۶ همکار برادرش بود و در استودیو کارهای جزئی نظیر انبارداری و نظارت بر حمل و نقل وسایل فیلمبرداری را بعهده داشت و همینطور گاه گاه در فیلمهای وسترن و فیلمهای سریال نقش سیاهی لشگر را بازی میکرد و در آن زمان بود که بایک جوان بوکسور بنام «جان وین» آشنا شد که در استودیو جزو کارگرهای دائمی بود - جان فورد در ۱۹۱۶ به مقام کمک کارگردان ارتقاء یافت و از ۱۹۱۷ کارگردانی فیلم را شروع کرد - کارگردانی فیلمهای وسترن با شرکت «هاری کاری» (که تا سال ۱۹۲۲ بیش از چهل فیلم در این زمینه ساخت) - مجموعاً از ۱۹۱۷ تا ۱۹۳۰ کارگردانی هفتاد فیلم را انجام داده - که نام اکثر این فیلمها در ذیل خواهد آمد. جان فورد در سوم جولای

۱۹۲۰ با «ماری مک‌بیرد اسمیت» ازدواج کرد، و در ۱۶ دسامبر ۱۹۲۲ دارای دختری شد بنام «باربارا نوگنت». در سال ۱۹۴۷ با «مریان سس کوپر» تهیه‌کننده اکثر فیلمهایش تشکیل شرکت فیلمسازی «آرگوزی» را داد و پس از آن تهیه‌کننده و یا کمک تهیه‌کننده اکثر فیلمهایی بود که از سال ۴۷ به بعد کارگردانی کرد. ۴ بار برنده اسکار برای بهترین کارگردانی شد - و دوباره هم برای تهیه و کارگردانی دو فیلم مستند در ایام جنگ دوم جهانی اسکار گرفت - او دریادار ذخیره نیروی دریائی آمریکا است. اکثر برادرانش در سینما مشغول کار شدند مثل فرانسیس فورد - ادوارد اوفینی (اوفرنا) - فهرست فیلمهایی که تا با امروز در سازندگی آن دست داشته است:

۱۹۱۴ - «لوسیلا لاو» - دختر اسرارآمیز (محصول یونیورسال - گلدسیل) - کارگردان و کمک سناریست: فرانسیس فورد - یک فیلم سریال در ۱۵ فصل و دو پرده که فرانسیس فورد در آن نقش «هیولوبکو» را داشت.

اولین فیلم سریال یونیورسال بود که سوژه‌اش بر محور یک ماجرای جاسوسی بین‌المللی بود - جان فورد آنطور که خودش بیاد دارد در این سری فیلم‌ها یک متصدی اثاثیه فیلمبرداری و مامور حمل و نقل دوربین بود؛ اما در بعضی از فصل - های فیلم هم بازی کرد (در نقش سیاهی‌لشگر و هنرپیشه بدل) و اغلب هنرپیشه بدل برادرش فرانسیس فورد در صحنه‌های خطرناک بود و همینطور بعضی مواقع آسیستان کارگردان.

۱۹۱۴ - لوسیلا منتظر - (یونیورسال) - کارگردان: جک فورد (۱).
یک فیلم سریالی که چهار قسمت دو پرده‌ای بود و این چهار قسمت بنامهای زیر جداگانه نشان داده شدند.

قسمت اول - «آن زن برنده یک جایزه شد و دارای دردهای مخصوص بخود شد» (که این قسمت فیلمبرداریش از ۷ تا ۱۷ مارس ۱۹۱۴ طول کشید).

۱ - این سری فیلم‌های سریال که اسامی آنها در بین فهرست فیلم‌های یونیورسال پیدا شده، هیچگونه «پرس‌بوک» و اطلاعات لازم در مورد هنرپیشگان را ندارد، ولی آنطور که روایت است - و خود جان فورد (که ابتدا چندسال اسمش در تیتراژ فیلم جک فورد بود) این را بیاد ندارد - نخستین فیلم کارگردانی شده او است. ولی این گفته چندان قاطعیت هم نمی‌تواند داشته باشد.

قسمت دوم - «افراط او را به انواع دردسر می‌اندازد» (که فیلمبرداری آن از ۱۹ مارس تا ۳ آوریل طول کشید).

قسمت سوم - «او در يك دردسر معمولی کالامیتی جین گرفتار میشود» (که فیلمبرداری ۳ تا ۱۰ آوریل طول کشید).

قسمت چهارم - «پیشنهاد ازدواج» (که فیلمبرداری ۲۰ تا ۲۸ آوریل طول کشید).

۱۹۱۴ - گل سرخ اسرارآمیز (یونیورسال - گولدسیل) کارگردان: فرانسیس فورد - با شرکت: فرانسیس فورد (در نقش کارآگاه فیلی کلی) - جک فورد (همکار کارآگاه) - فیلمبرداری ۷ تا ۱۵ اوت - پخش در ۲۴ نوامبر ۱۹۱۴. ۱۹۱۵ - تولد يك ملت (کوکلس کلان‌ها) - (اپوکا پروداکشن) کارگردان: سناریست: دیوید وارک گریفیث - ۱۲ قسمت، پخش در ۸ فوریه - يك فیلم پراز سیاهی‌لشگر که جک (جان) فورد در میان سیاهی‌لشگرها در نقش يك «کوکلس کلان» بچشم می‌خورد (که مخالف سرسخت سیاه‌پوستان هستند).

۱۹۱۵ - سه مرد بد و يك دختر (یونیورسال - بیسون ۱۰۱) کارگردان: فرانسیس فورد - فیلمبرداری در ۲۳ تا ۲۹ دسامبر ۱۹۱۴ - دو پرده پخش در ۲۰ فوریه ۱۹۱۵ - هنرپیشه‌ها: فرانسیس فورد (در نقش «جو») - جک فورد (جیم). ۱۹۱۵ - شهر پنهان (یونیورسال - بیسون ۱۰۱) - کارگردان: فرانسیس فورد - فیلمبرداری در ۲۳ ژانویه تا ۸ فوریه - دو پرده - پخش در ۲۷ مارس - با شرکت: فرانسیس فورد (در نقش سروان جونز) - جک فورد (برادر سروان). ۱۹۱۵ - آستانه نابودی (یونیورسال - بیسون ۱۰۱)

کارگردان: فرانسیس فورد - آسیستان کارگردان: جک فورد - با شرکت: فرانسیس فورد (کلنل پاتریک فینی) - جک فورد (برادر کلنل) - فیلمبرداری از ۲۶ فوریه تا ۴ مارس - ۲ پرده - پخش در ۱۷ آوریل - اسم فیلم هنگام فیلمبرداری: پرچم ارین پیر.

۱۹۱۵ - سکه شکسته (یونیورسال).

کارگردان: فرانسیس فورد - آسیستان کارگردان: جک فورد. يك فیلم سریال شامل ۲۲ فصل و دو پرده - هنرپیشه‌ها: فرانسیس فورد (کنت فردریک) - جک فورد.

۱۹۱۶ دار و دسته، کارگران الوار (یونیورسال - رگس)

کارگردان: فرانسیس فورد - هنرپیشه‌ها: فرانسیس فورد (کارآگاه
فیل کلی) جک فورد (برادرش، رئیس کارگران الوار).

یک داستان پلیسی - فیلمبرداری از ۲۶ تا ۲۹ نوامبر - طول فیلم ۹۳۳
فوت - پخش در ۱۵ فوریه.

۱۹۱۶ - جیم بزدل - (یونیورسال - رکس) کارگردان، سناریست:
فرانسیس فورد - هنرپیشه‌ها: فرانسیس فورد (جیم هاردیسون) - مری فورد -
جوفورد (خواهرش) جان، آ، فورد (پدر) - ابی فورد (مادر) - پات فورد (مت)
جک فورد - ادی فورد - فیلمبرداری از ۱۰ تا ۱۷ نوامبر ۱۹۱۵ - طول فیلم ۹۳۶
فوت پخش در ۲۷ آوریل - فیلمی که تمام هنرپیشه‌هایش را خانواده و فامیل
فورد تشکیل میداد - نام فیلم هنگام فیلمبرداری - بیل بزدل.

۱۹۱۶ - آفت رینگ (یونیورسال) - کارگردان فرانسیس فورد، -
ژاک ژاکارد - یک فیلم سریال در ۱۵ فصل و دو پرده - هنرپیشه‌ها: فرانسیس فورد
(دکتر لاندسپر) - جک فورد (همدست او).

۱۹۱۶ - قول یک دزد (یونیورسال - بیک بو) کارگردان: فرانسیس فورد -
یک پرده - پخش در ۵ نوامبر - هنرپیشه‌ها: فرانسیس و جک فورد - یک وسترن.
۱۹۱۶-۱۹۱۷ - ممکن است جک (جان) فورد در بعضی از قسمت‌ها. ۱۵
فصل از فیلم سریال «نقاب ارغوانی» که از اواخر ۱۹۱۶ تا اول ۱۹۱۷ توسط
فرانسیس فورد کارگردانی شده بازی کرده باشد و همچنین آسیستان کارگردان
بوده باشد. ولی در این مورد بیوگرافی‌های مختلف جان فورد در منابع مختلف
با قاطعیت ذکر نشده.

۱۹۱۷ - گرد باد (یونیورسال - بیسون ۱۰۱) کارگردان و سناریست: جک
فورد - ۲ پرده‌ای - پخش در ۳ مارس - با شرکت: جک فورد (در نقش جک دیتون
مردی که هیچوقت اسلحه نداشت) - اکثر منابع در بیوگرافی‌های جان فورد این
فیلم را نخستین فیلم کارگردانی شده جان فورد ذکر کرده‌اند و خود جان فورد همه
این فیلم را نخستین فیلم خود میدانند.

۱۹۱۷ - معبر نفرت (یونیورسال - بیسون ۱۰۱) کارگردان و سناریست:
فرانسیس فورد - ۲ پرده - پخش در ۲۸ آوریل - هنرپیشه: جک فورد.

۱۹۱۷ - نظافتچی (یونیورسال - بیسون ۱۰۱) سناریست و کارگردان جک
فورد - ۲ پرده - پخش در ۹ ژوئن - هنرپیشه: جک فورد (نظافتچی).

- ۱۹۱۷ - چوپان روح (یونیورسال - بیسون ۱۰۱) - کارگردان: جک فورد -
 ۳ پرده پخش در ۷ اوت - با شرکت: هاری کاری (این نخستین فیلم بین ۲۹
 فیلمی است که فورد با هاری کاری ساخته) - اسم فیلم هنگام فیلمبرداری:
 ناخدای آسمان.
- ۱۹۱۷ - رفیق شاین (یونیورسال - استار - نیاتور) کارگردان: جک فورد -
 سناریست: چارلز ویلسون اقتباس از داستان جک فورد - فیلمبرداری از ۲۰ تا
 ۲۳ ماه مه - ۲ پرده - پخش ۱۳ اوت - با شرکت: هاری کاری (شاین هاری) -
 اسم فیلم هنگام فیلمبرداری: دوست من کاکتوس - یک دوست ابله.
- ۱۹۱۷ - تیراندازی مستقیم (باترفلای - یونیورسال) - کارگردان جک
 فورد - ۵ پرده - پخش ۲۷ اوت. با شرکت هاری کاری (در نقش شاین هاری) -
 (اولین فیلم مهم فورد) - اسم فیلم هنگام فیلمبرداری - جنگ گله‌ها - ژان از
 سرزمین گله‌ها - (دوپرده از این فیلم مجدداً در ژانویه ۱۹۲۵ پخش شد).
- ۱۹۱۷ - مرد پنهانی (باترفلای - یونیورسال) کارگردان: جک فورد - ۵
 پرده - پخش اول اکتبر - با شرکت هاری کاری (در نقش: شاین هاری) اسم فیلم
 هنگام فیلمبرداری: جمع کردن گله‌ها از میان کوهها و دره‌ها
- ۱۹۱۷ - مرد نشان شده (باترفلای - یونیورسال) کارگردان: جک فورد -
 سناریست: جرج هیسولی، از روی داستان جک فورد - ۵ پرده - پخش در ۲۹
 اکتبر - با شرکت هاری کاری (شاین هاری) که در سال ۱۹۲۱ بنام تحت محکومیت
 توسط «ادوارد فینی» یکی دیگر از برادران فورد دوباره ساخته شد.
- ۱۹۱۷ - برودووی خروشان (باترفلای - یونیورسال) کارگردان: جک فورد -
 تهیه کننده: هاری کاری - ۵ پرده - پخش در ۲۴ دسامبر - با شرکت هاری کاری
 (شاین هاری).
- ۱۹۱۸ - اشباح سوار (یونیورسال - اسپیشل).
 کارگردان: جک فورد - تهیه کننده: هاری کاری. فیلمبرداری از ۸ تا ۲۷
 سپتامبر ۱۹۱۷ - ۵ پرده - پخش در ۲۸ ژانویه. با شرکت هاری کاری (شاین هاری)
 اسم فیلم به هنگام فیلمبرداری: جنگ بین صاحبان زمین و صاحبان احشام
The Range War (فورد در ساختن «لیبرتی والانس» در ۱۹۶۲ از سوژه این فیلم
 مقداری استفاده کرد).
- ۱۹۱۸ - زنان وحشی (یونیورسال - اسپیشل) کارگردان: جک فورد -

تهیه کننده: هاری کاری - ۵ پرده - پخش در ۲۵ فوریه باشرکت هاری کاری (شاین هاری).

۱۹۱۸ - طلای دزدان (یونیورسال - یونایتد آرتیست) کارگردان: جک فورد -

۵ پرده - پخش در ۱۸ مارس - با شرکت: هاری کاری (شاین هاری).

۱۹۱۸ - قطره سرخ (یونیورسال - اسپیشل) کارگردان: جک فورد -

سناریست: جرج هیلوی. براساس داستانی از فورد - ۵ پرده و پخش در ۲۲ آوریل - باشرکت: هاری کاری - اسم فیلم هنگام فیلمبرداری: دهاتی.

۱۹۱۸ - عازم جهنم (یونیورسال - اسپیشل) کارگردان: جک فورد.

سناریست: جک فورد - هاری کاری - ۵۷۰۰ فوت - پخش ۲۹ ژوئن با شرکت: هاری کاری (شاین هاری).

۱۹۱۸ - دیوانه یک زن (یونیورسال - اسپیشل) کارگردان: جک فورد - ۶۰

دقیقه - پخش در ۱۲ اوت - با شرکت: هاری کاری.

۱۹۱۸ - سه مرد سوار (یونیورسال - اسپیشل) کارگردان: جک فورد -

۶ پرده - پخش در ۷ اکتبر - با شرکت هاری کاری (شاین هاری).

در بعضی از فیلموگرافی های جک (جان) فورد نوشته شده که او در اواخر

سال ۱۹۱۸ و اوائل ۱۹۱۹ در فیلم سریال «راز خاموش» به کارگردانی «فرانسیس فورد» بازی کرده، و همچنین در مقام کمک کارگردان فیلم «اشتیاق» (۱۹۱۹) با فرانسیس فورد کار کرده - اسم فیلم هنگام فیلمبرداری: هذیان...

۱۹۱۹ - اسیر کمند (یونیورسال - اسپیشل) کارگردان: جک فورد

۶ پرده - پخش ۱۳ ژانویه باشرکت هاری کاری (شاین هاری) - جی فارلمک دونالد. (این نخستین فیلم فورد است که «جی فارلمک دونالد» در آن بازی کرده است).

۱۹۱۹ - برادران جنگو (یونیورسال) کارگردان: جک فورد - فیلمبرداری از

۸ تا ۱۵ فوریه - ۲ پرده - پخش در ۱۰ مارس - نام فیلم هنگام فیلمبرداری: رفیق او.

۱۹۱۹ - نبرد بخاطر عشق (یونیورسال - اسپیشل) کارگردان: جک فورد -

۶ پرده - پخش در ۲۴ مارس با شرکت هاری کاری (شاین هاری) نام فیلم هنگام فیلمبرداری: گردنه جهنم.

۱۹۱۹ - در قرارگاه سرخ پوستان (یونیورسال) کارگردان: جک فورد -

فیلمبرداری در ۱۸ فوریه - ۲ پرده - پخش در ۱۲ آوریل - نام فیلم هنگام فیلمبرداری: نامه عاشقانه.

۱۹۱۹ - دزدان گله (یونیورسال) کارگردان: جک فورد - فیلمبرداری در ۲۸ فوریه تا ۸ مارس - دوپرده - پخش در ۲۶ آوریل - اسم فیلم هنگام فیلمبرداری: حتی پول.

۱۹۱۹ - مشت‌های برهنه (یونیورسال - اسپیشل).

کارگردان: جک فورد - فیلمبرداری از ۲۰ جولای ۱۹۱۸ شروع شده بود - طول فیلم ۵۵۰۰ فوت - پخش در ۵ ماه مه ۱۹۱۹ با شرکت: هاری کاری (شاین‌هاری). اسم فیلم هنگام فیلمبرداری: مردی که نمی‌خواست تیراندازی کند. ۱۹۱۹ - قانون اسلحه (یونیورسال).

کارگردان: جک فورد - فیلمبرداری از یازده تا ۲۱ مارس - ۲ پرده - پخش در ۱۰ مه - اسم فیلم هنگام فیلمبرداری: «طعمه سواران». ۱۹۱۹ - اسلحه‌بند (یونیورسال).

کارگردان: جک فورد - سناریست: کارل - ار - کولیدگ اقتباس از داستانی نوشته: فورد و هاری کورلی - فیلمبرداری در ۲۵ مارس شروع شد - ۲ پرده - پخش در ۲۴ ماه مه - نام فیلم هنگام فیلمبرداری: خارج از راه وایومینگ - (پخش مجدد در اوت ۱۹۲۴).

۱۹۱۹ - سواران انتقام (یونیورسال - اسپیشل).

کارگردان: جک فورد - سناریست: جک فورد - هاری کاری - ۶ پرده پخش ۹ ژوئن - با شرکت: هاری کاری (شاین‌هاری). ۱۹۱۹ - آخرین یاغی (یونیورسال).

کارگردان: جک فورد - فیلمبرداری از ۸ تا ۱۲ آوریل - دوپرده - پخش در ۱۴ ژوئن - پخش مجدد در دسامبر ۱۹۲۳ و ۱۹۳۹. ۱۹۱۹ - مطرودین پوکرفلات (یونیورسال - اسپیشل).

کارگردان: جک فورد - سناریست: جک فورد - هاری کاری - ۶ پرده پخش ۹ (کریستی کابان در ۱۹۳۷ و جوزف ام نیومن در ۱۹۵۲ از روی این فیلم ورسیون‌های دیگری ساخته‌اند).

۱۹۱۹ - تک‌خال آس زین (یونیورسال - اسپیشل).

کارگردان: جک فورد - ۶ پرده - پخش در «۸» اوت با شرکت: هاری کاری (شاین‌هاری). اسم فیلم هنگام فیلمبرداری: صلح‌جو.

۱۹۱۹ - یکه سوار قانون (یونیورسال - اسپیشل).

کارگردان: جک فورد - ۵ پرده - پخش در ۳ نوامبر - باشرکت: هاری کاری (جیم کیتون).

۱۹۱۹ - جنتمن ششلول بند (یونیورسال - اسپیشل).

کارگردان: جک فورد - سناریست: هال هوادلی، اقتباس از داستان فورد و هاری کاری - ۵ پرده - پخش در ۳۰ نوامبر باشرکت: هاری کاری (شاین هاری).

۱۹۱۹ - مردان متهم (یونیورسال - اسپیشل).

کارگردان: جک فورد - سناریست: اچ تیپتون استک - براساس داستان «سه پدر خوانده» اثر پیتر بکین.

پنج پرده - پخش ۲۱ دسامبر (با شرکت: هاری کاری (شاین هاری))، نام فیلم هنگام فیلمبرداری: سایه‌های مسیر).

نخستین نسخه که از روی این داستان ساخته شده تحت عنوان «سه پدر خوانده» در ۱۹۱۶ ساخته شده (با شرکت هاری کاری و کارگردانی: «ادوارد، جی، لی سنت» - در ۱۹۲۹ مجدداً بنام «قهرمانان جهنم» به کارگردانی: ویلیام وایلر ساخته شد. در ۱۹۳۶ بنام «پدرخوانده» بکارگردانی: ریچارد بولل لائوسکی و در ۱۹۴۸ مجدداً توسط جان فورد بنام «سه پدرخوانده» ساخته شد.

۱۹۲۰ - پرنس کوچه آ (یونیورسال - اسپیشل).

کارگردان: جک فورد - ۵ پرده - پخش در ۲۳ فوریه.

۱۹۲۰ - دختری در شماره ۲۱ - (یونیورسال - اسپیشل).

کارگردان: جک فورد - ۵ پرده - پخش ۳ آوریل - داستان این فیلم شباهت دارد به داستان فیلم «جنون مانهاتان - ۱۹۱۶» که بکارگردانی: الزدوان ساخته شده، که فیلم «جنون مانهاتان» خود تحت تأثیر نمایشنامه و رمان موفق، هفت کلید به بالدویت» قرار داشت. و از روی رمان و این نمایشنامه فیلمهایی در ۱۹۱۷ - ۱۹۲۰ - ۱۹۳۰ - ۱۹۳۵ - ۱۹۴۷ - توسط فیلمسازان مختلف ساخته شد.

۱۹۲۰ - تیرهای مهار (یونیورسال - اسپیشل).

کارگردان: جک فورد، ۵ پرده - پخش ۲۹ اوت (این داستان خیلی شبیه به نمایشنامه «هنری لئون ویلسون» بنام «کامیو کربی» (کربی همه کاره) بود که قبلاً در سال ۱۹۱۴ تحت نظارت «سیسیل ب دومیل» به فیلم برگردانده شد و جان فورد آنرا در سال ۱۹۲۳ بازی سازی کرد).

با وجودی که حد اقل در یکی از فیلموگرافی‌های جان فورد که تا کنون

از او تهیه شده میتوان به فیلمهای دیگری نظیر «راز سیزده» (و یک فیلم سریال که در سال ۱۹۲۰ توسط برادرش فرانسیس فورد تهیه شد) و همچنین فیلم «وفادار بزرگ» (که توسط «موریس تورنر» تهیه شد) برخورد کرد ولی با وجود اینها خود جان فورد خاطره چندانى از این فیلمها ندارد و همچنین مدرک دیگری که بتواند این اعتبارات را تثبیت کند وجود ندارد.

۱۹۲۰ - تحت محکومیت (یونیورسال)

کارگردان: ادوارد فینی - سناریست: جرج هیلوی بر اساس داستان: جک فورد، فیلمبرداری در ۱۲ آوریل - ۲ پرده - پخش در ۱۲ ژوئن.

(این فیلم بازسازی فیلم دیگری بود بنام «مرد نشان شده» که در سال ۱۹۱۷ توسط جک فورد ساخته شده بود، ادوارد فینی برادر جک فورد بوده که اسمش را بنام «فورد» تغییر داد و ترجیح داد نام قدیم فامیلی را داشته باشد. ادوارد فینی با جک فورد همکاری زیادی داشته و در اکثر فیلمهایش سمت آسیستان را داشته است. (با در نظر گرفتن اینکه خود جک فورد چند سال آسیستان برادر بزرگش فرانسیس بوده).

۱۹۲۰ - فقط دوستان (فوکس قرن بیستم).

کارگردان: جک فورد - ۵ پرده - پخش در ۱۴ نوامبر.

۱۹۲۱ - ضربه بزرگ مشیت (فوکس قرن بیستم).

کارگردان: جک فورد - سناریست: جک فورد - جولیس فورتمان - ۵ پرده - پخش در ۳۰ ژانویه.

۱۹۲۱ - یکدنده (یونیورسال - اسپیشل)

کارگردان: جک فورد - طول فیلم ۴۴۰۰ فوت - پخش ۹ آوریل - با شرکت هاری کاری - جی فارل مک دونالد.

۱۹۲۱ - ضربه (یونیورسال - اسپیشل).

کارگردان: جک فورد - ۵ پرده - پخش ۷ مه، با شرکت هاری کاری - جی فارل مک دونالد.

۱۹۲۱ - مسیره‌های نومید کننده (یونیورسال - اسپیشل).

کارگردان: جک فورد - فیلمبرداری از ۱۴ مارس تا ۱۱ آوریل - پخش ۹ جولای - با شرکت: هاری کاری.

۱۹۲۱ - عمل (یونیورسال - اسپیشل).

کارگردان: جک فورد - پنج پرده - بخش ۱۰ سپتامبر - با شرکت:
فرانسیس فورد - نام فیلم هنگام فیلمبرداری: «ماسکوت از تری استار» - برادر
جک فورد، برای اولین بار نقش یک بازیگر را در فیلم برادرش بازی کرد.

۱۹۲۱ - بدون ردخور (یونیورسال - اسپیشل).

کارگردان: جک فورد - ۵ پرده - بخش در ۵ نوامبر.

۱۹۲۱ - ژاکی (فوکس) - کارگردان: جک فورد - پنج پرده بخش در

۲۷ نوامبر.

۹۱۲۲ - میس اسمایلز کوچک (فوکس) کارگردان: جک فورد - ۵ پرده -

بخش در ۱۵ ژانویه

۱۹۲۲ - جامهای نقره‌ای (فوکس) - کارگردان: ادوین کاروو - جک فورد -

طول فیلم ۸۲۷۱ فوت - بخش در ۲۷ اوت (ادوین کاروو قسمت اول و نیمی از

قسمت دوم را ساخت - جک فورد چند سکانس نهائی فیلم را ساخت).

۱۹۲۲ - آهنگر دهکده - (فوکس). کارگردان: جک فورد. ۸ پرده - بخش

در ۱۲ نوامبر - با شرکت فرانسیس فورد.

۱۹۲۳ - چهره‌ای در کف سالون میخانه (فوکس) - کارگردان: جک فورد -

طول فیلم ۵۷۸۷ فوت - بخش در ۷ ژانویه - (در سال ۱۹۱۴ چارلی چاپلین

فیلمی را به همین نام از روی قطعه شعری به شکلی طنزآلود ساخته بود).

۱۹۲۳ - سه جهش جلوتر. (فوکس) - کارگردان و سناریست: جک فورد -

طول فیلم ۴۸۵۴ فوت - بخش در ۲۵ مارس (فرانسیس فورد نقش کوتاهی در

این فیلم داشت).

۱۹۲۳ - کربی همه‌کاره (فوکس) - کارگردان: جان فورد - ۷ پرده - بخش

۲۱ اکتبر - هنرپیشه‌ها: جان گیلبرت، جین آرتور - این اولین فیلمی است که

در تیتراژ «فورد» اسم خود را از «جک» به «جان» تغییر داد، و از آن سال تاکنون

همه فعالیت‌های سینمایی او با نام «جان فورد» مشخص شده. (این فیلم به همین

اسم مجدداً در ۱۹۲۹ توسط ایروینگ کامینگز ساخته شد).

۱۹۲۳ - شمال خلیج هودسن (فوکس) - کارگردان: جان فورد. طول فیلم

۴۹۷۳ فوت - بخش ۱۹ نوامبر.

۱۹۲۳ - ردپوش کور - (فوکس) - کارگردان جان فورد: طول فیلم:

۵۴۳۴ فوت - بخش در ۲۰ دسامبر با شرکت دیوید باتلر (که در آهنگر دهکده

هم بازی کرده بود، و در سالهای بعد کارگردانی و سترنهای زیادی را عهده‌دار شد.

۱۹۲۴ - اسب آهنی (فوکس) - کارگردان: جان فورد - طول فیلم ۱۱۳۳۵ فوت پخش ۲۸ اوت (در بین اسامی سیاهی لشگرهای این فیلم اسم: دلبرت مان (کارگردان فعلی) در نقش چارلز کروکر و فرد کوهلر (تمپه کننده بعضی از فیلمهای ریچارد کوئین در نقش دروکس بچشم می‌خورد و ضمناً این اولین فیلم مهم و طولانی جان فورد بوده است.

۱۹۲۴ - قلب‌های بلوط - (فوکس) - کارگردان: جان فورد. طول فیلم: ۵۳۳۶ فوت - پخش ۵ اکتبر.

۱۹۲۵ - برق - (فوکس) - کارگردان: جان فورد: طول فیلم ۶۵۹۷ فوت - پخش در ۲۳ اوت.

۱۹۲۵ - افتخار کنتاکی (فوکس) - کارگردان: جان فورد طول فیلم ۶۵۹۷ فوت - پخش در ۲۳ اوت.

۱۹۲۵ - قلب مبارز (فوکس) - کارگردان: جان فورد - طول فیلم ۶۹۷۸ فوت - پخش ۴ اکتبر - (این اولین فیلمی از فورد است که «ویکتور مک‌لاگن» فقید در آن بازی کرد - و فرانسیس فورد در نقش کوتاهی در قالب یک دیوانه بازی کرد).

۱۹۲۵ - از شما متشکرم (فوکس) - کارگردان: جان فورد - ۷۵ دقیقه - پخش در ۵ اکتبر.

۱۹۲۶ - مسابقه اسب دوانی ایرلند **The Shamrock Handicap**

کارگردان: جان فورد - طول فیلم ۵۶۸۵ فوت - پخش دوممه. با شرکت: ژانت گینیور - لسلی فنتون - جی فارل مک دونالد.

۱۹۲۶ - سه مرد بد (فوکس) - کارگردان: جان فورد - سناریست: جان فورد - جان استون - طول فیلم ۸۰۰۰ فوت: پخش در ۲۸ اوت.

۱۹۲۶ - عقاب آبی (فوکس) - کارگردان: جان فورد - طول فیلم: ۶۲۰۰ فوت - پخش ۱۲ سپتامبر - هنرپیشه‌ها: جرج اوبراین - ژانت گینیور - دیوید باتلر.

۱۹۲۷ - طوفان رودخانه (فوکس) - کارگردان: جان فورد - طول فیلم ۵۵۱۰ فوت - پخش در ۳۰ ژانویه.

(فرانسیس فورد یکی از نقش‌های کوتاه را داشت).

۱۹۲۸ - مادر مگری (فوکس) - کارگردان: جان فورد - ۷۵ دقیقه - پخش در ۲۲ ژانویه (یکبار هم در ۲۱ اکتبر ۱۹۲۸ با موزیک و ساند افکت نمایش داده شد) در این فیلم رابرت پاریش (کارگردان فعلی) - یک سیاهی لشگر بود.

۱۹۲۸ - چهار پسر (فوکس) - کارگردان: جان فورد - صد دقیقه - پخش در ۱۳ فوریه - (از داستان جنک اول - موفق‌ترین فیلم فورد - پس از اسب آهنی - رابرت پاریش در نقش سیاهی لشگر).

۱۹۲۸ - خانه جلاد (فوکس) - کارگردان: جان فورد - ۷ پرده - پخش ۱۲ ماه مه - با شرکت: ویکتور مک‌لاگن (جان وین نقش یک سیاهی لشگر و یک سوارکار را در مسابقه اسبدوانی در یک دهکده ایرلندی داشت - اولین فیلم جان وین برای فورد - که بعد این داستان بصورت کامل‌تر بنام مرد آرام توسط جان فورد و با شرکت جان وین ساخته شد).

۱۹۲۸ - سلمانی ناپلئون (فوکس - مویتون) کارگردان جان فورد - ۲۲ دقیقه - پخش ۲۴ نوامبر.

۱۹۲۸ - رایلی پلیس (فوکس) - کارگردان: جان فورد: ۶۷ دقیقه - پخش (با موزیک و صدا) ۲۵ نوامبر - با شرکت جی فارل مک‌دونالد - رابرت پاریش (سیاهی لشگر).

۱۹۲۹ - پسر نیرومند (فوکس) کارگردان: جان فورد. ۶۳ دقیقه - (پخش با موزیک و صدا) - سوم مارس. با شرکت ویکتور مک‌لاگن - رابرت رایان (اولین فیلم او برای فورد و در نقش یک خبرنگار).

۱۹۲۹ - گارد سیاه (فوکس) - کارگردان: جان فورد: سناریو اقتباس از داستان، سلطان تفنگداران خیبر - ۶۳ دقیقه - پخش در ۲۲ مه با شرکت ویکتور مک‌لاگن - والتر لنک (که در دهه ۵۰ تا ۶۰ کارگردان تعدادی فیلم در هالیوود بود) فرانسیس فورد... (این فیلم مجددا در سال ۱۹۵۴ - بنام سلطان تفنگداران خیبر توسط هنری کینک با شرکت تیرون پاور ساخته شد).

۱۹۲۹ - سلام (فوکس) - کارگردان جان فورد. ۸۶ دقیقه پخش اول سپتامبر - بعضی از هنرپیشه‌ها: دیوید باتلر - جان وین (در نقش بازیگر فوتبال) وارد باند (اولین فیلمی که برای فورد بازی کرد).

۱۹۳۰ - مردان بدون زن: (فوکس) - کارگردان: جان فورد سناریست:

دادلی نیکولس. براساس داستانی بنام زیر دریائی نوشته: جان فورد و جمس مک‌گینس (اولین همکاری جان فورد و دادلی نیکولس سناریست) ۷۷ دقیقه - بخش در ۳۱ ژانویه - جان وین و رابرت پاریش دو نقش کوتاه داشتند.

۱۹۳۰ - متهور مادرزاد (فوکس) کارگردان: جان فورد - آندره بینسون - سناریست: دادلی نیکولس - ۸۲ دقیقه - بخش در ۶ ژوئن - وارد باند (در نقش یک سرباز سیاهی لشگر) - بطوری که جان فورد نقل میکند، سکانس اول فیلم را بینسون ساخت (که دوست فورد بود) و بقیه را جان فورد کارگردانی کرده - تماشاچی به سختی می‌تواند این را قبول کند صحنه‌هایی را با آن دیالوگ‌های خشک و سنگین جان فورد تا این حد نرم و لطیف درآورده باشد.

۱۹۳۰ - مسیر رودخانه (فوکس) کارگردان: جان فورد - سناریست - موریس واتکینز (خالق شخصیت‌ها: جان فورد - ویلیام کوپر، پدر) - ۹۲ دقیقه - بخش در ۱۲ کتبر - با شرکت اسپنسر تریسی - همفری بوگارت - ویلیام کوپر، پدر - رابرت پاریش (سیاهی لشگر)، (از این فیلم، ورسیون دیگری در ۱۹۳۸ توسط آلفرد ورکر ساخته شد).

۱۹۳۱ - دریا‌های زیرین (فوکس) - کارگردان: جان فورد - سناریست: دادلی نیکولس - ۹۹ دقیقه - بخش در ۳۰ ژانویه. فرانسیس فورد یکی از نقش‌های کوچک را داشت. (مربوط به ماجراهای جنگی زیر دریائی در جنگ اول).

۱۹۳۱ - حرامزاده (فوکس) - کارگردان: جان فورد ۸۱ دقیقه، بخش ۲۲ اوت. ۱۹۳۱ - آروا اسمیت (ساموئل گلدوین - یونایتد آرتیست) کارگردان جان فورد - ۱۰۸ دقیقه - بخش اول دسامبر هنرپیشه‌ها: رونالد کلمن - هلن هیز - میرنا لوی.

۱۹۳۲ - پست هوآئی (یونیورسال). کارگردان: جان فورد - ۸۳ دقیقه - بخش در ۳ نوامبر - فرانسیس فورد نقش کوتاهی را در این فیلم داشت - سناریست: دال وان اوری و سروان فرانک وی‌ید (که سالها بعد سناریوی بالهای عقاب را از زندگی خودش در جنگ اول برای فورد نوشت) داستان: از فرانک وی‌ید.

۱۹۳۲ - جسم (متروگلدوین مایر) - کارگردان: جان فورد ۹۵ دقیقه بخش ۹ دسامبر - با شرکت والسی بری، وارد باند.

۱۹۳۳ - زیارت (فوکس) - کارگردان: جان فورد ۹۰ دقیقه - بخش در ۱۲ جولای با شرکت نورمن فاستر (کارگردان فعلی) - فرانسیس فورد (در

نقش کوتاه).

۱۹۳۳ - دکتر بول (فوکس) - کارگردان: جان فورد ۷۶ دقیقه - پخش ۲۲ سپتامبر - با شرکت ویل راجرز - وراالن - اندی دیوین رابرت پاریش (سیاهی لشگر) اولین فیلم، ویل راجرز برای فورد). نام فیلم هنگام فیلمبرداری: بهانه زندگی.

۱۹۳۴: نگهبان گمشده (روکوردیو) کارگردان: جان فورد، مدیر تهیه - مریان سن کوپر. سناریست: دادلی نیکولس - ۷۴ دقیقه - پخش ۱۶ فوریه - با شرکت: ویکتور مک لاگن - بوریس کارلوف - والس فورد - ریچینیاالدوین - فرانسیس فورد (سیاهی لشگر) - ماکس اشتایز برای ساختن موزیک این فیلم برنده جایزه اسکار شد. نخستین فیلم فورد با همکاری مریان سن کوپر برای کمپانی روکوردیو.

۱۹۳۴ - دنیا بحرکت ادامه میدهد (فوکس) کارگردان: جان فورد ۹۰ دقیقه - پخش ۲۷ ژوئن - فرانسیس فورد (نقش کوتاه) مروری در یک تاریخ ۱۰۰ ساله ۱۸۲۴ تا ۱۹۲۴.

۱۹۳۴ - پرست قاضی (فوکس) - کارگردان: جان فورد: ۸۰ دقیقه - پخش ۵ اکتبر - با شرکت: ویل راجرز - آنیتا لوئیز (که چند سال پیش درگذشت) فرانسیس فورد و رابرت پاریش دو نقش کوتاه داشتند. (جان فورد شخصیتها و عناصر متعدد این فیلم را در فیلم دیگر خورشید میتابد (۱۹۵۵) بکار گرفت).

۱۹۳۵ - تمام شهر حرفش را میزنند (کلمبیا) - کارگردان: جان فورد ۹۵ دقیقه - پخش ۲۲ فوریه - با شرکت: ادوارد جی رابینسون - جین آرتور - والس فورد. جی فارل مک دونالد - جان وین - (فرانسیس فورد - رابرت پاریش (در نقش کوتاه). نام فیلم هنگام فیلمبرداری: گذرنامه ای برای شهرت.

۱۹۳۵ - خبرچین (روکوردیو) - کارگردان: جان فورد. سناریست: دادلی نیکولس از داستان لیام افلاهرتی - ۹۱ دقیقه پخش اول ماه مه. با شرکت: ویکتور مک لاگن - والس فورد - فرانسیس فورد - رابرت پاریش (یک سرباز سیاهی لشگر) - آرتور مک لاگن.

(جان فورد برای کارگردانی این فیلم برنده جایزه اسکار بهترین کارگردان سال ۱۹۳۵ شد، و همینطور برنده جایزه منتقدان نیویورک بعنوان بهترین کار-

گردان - و دیگر ویکتور مک لاگن (بهترین اکتور) دادلی نیکولس (بهترین سناریست) - ماکس اشتایز (بهترین آهنگساز برای این فیلم در سال ۱۹۳۵ معرفی شدند و اسکار گرفتند).

۱۹۳۵ - قایق موتوری در خم راه (فوکس قرن بیستم)، کارگردان: جان فورد. سناریست: دادلی نیکولس - لامار تروتی آسیستان کارگردان بود: ادوارد اوفرنا (فینی)، برادر جان فورد - ۸۰ دقیقه - پخش در ۶ سپتامبر - با شرکت: ویل راجرز - فرانسیس فورد.

۱۹۳۶ - زندانی جزیره کوسه‌ها (فوکس)، کارگردان: جان فورد، تهیه کننده: داریل زانوک - سناریست: نانلی جانسون، آسیستان کارگردان: ادوارد اوفرنا - ۹۵ دقیقه - پخش ۱۲ فوریه - با شرکت وارن باکستر - گلوریا استوارت، هاری کاری - فرانسیس فورد، فرد کوهرلر - جان مک گیور، رابرت پاریش (سیاهی لشکر).

(از روی این فیلم ورسیون دیگری در ۱۹۵۲ توسط شارل مارکولی ام وارن ساخته شد).

۱۹۳۶ - آخرین یاغی (روکو رادیو) - کارگردان: کریستی کایان - سناریست: جان تویست و جک تونلی بر اساس داستانی نوشته جان فورد، ولی مورای کامپبل، ۶۲ دقیقه، پخش ۱۹ ژوئن - با شرکت هاری کاری، (ورسیون دیگری از فیلم آخرین یاغی (۱۹۱۹ جان فورد).

۱۹۳۶ - مری ملکه اسکاتلند (روکو رادیو) - کارگردان: جان فورد - سناریست دادلی نیکولس - موزیک: ماکس اشتایز - آسیستان کارگردان: رابرت پاریش، ۱۲۳ دقیقه پخش در ۲۴ جولای، با شرکت: کاترین هپبورن - فردریک مارچ.

۱۹۳۶ - فیش و ستارگان (روکو رادیو) کارگردان: جان فورد سناریست دادلی نیکولس ۷۲ دقیقه - پخش ۲۶ دسامبر با شرکت: باربارا استانویک. باری فیتز جerald.

۱۹۳۷ - وی ویلی وینکی wee wille winkle (فوکس) کارگردان: جان فورد. ۹۹ دقیقه - پخش در ۳۰ جولای. با شرکت: شرلی تمپل - ویکتور مک لاگن. ۱۹۳۷ - توفان (گلدوین - یونایتد آرٹیسٹ) - کارگردان: جان فورد کمک کارگردان: استوارت هایسلر - آسیستان کارگردان - وینک اسمیت - ۱۰۲

دقیقه - پخش در ۲۴ دسامبر - با شرکت - دوروتی لامور - جون هال - مری
آستور - ریموند ماسی (این فیلم يك اسكار برای صدا برداری برد).
۱۹۳۸ - ماجراهای مارکوپولو (گلدوین-یونایتد آرتیست) کارگردان: آرچی
مایو - جان فورد - ۱۰۰ دقیقه - پخش در ۱۵ آوریل - با شرکت: گاری کوپر.
۱۹۳۸ - چهار مرد و يك دعا (فوکس) - کارگردان: جان فورد ۸۵ دقیقه -
پخش ۲۹ آوریل - با شرکت: لورتا یانک - ریچارد گرین - جرج ساندرز -
دیوید نیون.

۱۹۳۸ - زیردریائی گشتی (فوکس) کارگردان: جان فورد - ۹۵ دقیقه
پخش در ۲۵ نوامبر - با شرکت: ریچارد گرین - وارد باند.
۱۹۳۹ - دلیمان (والتر وانجر - یونایتد آرتیست) کارگردان و تهیه کننده:
جان فورد - آسیستان کارگردان: وینک اسمیت - ۹۷ دقیقه - پخش در ۲ مارس -
با شرکت جان وین - کلرتریور - جان کارادین - توماس میچل - فرانسیس
فورد - یاکیما کانوت.

(جان فورد برنده جایزه منتقدان سینمائی نیویورک برای این فیلم شد -
تنظیم کنندگان موسیقی فیلم و توماس میچل (آکتور) برنده جایزه اسکار ۱۹۳۹
برای این فیلم شدند).

با اقتباس از این فیلم. «من جرانیمو را کشتم» (۱۹۵۰) - و کوهستان
لارامی (۱۹۵۲) ساخته شد همچنین ورسیون تازه این فیلم در ۱۹۶۶ توسط
گوردون داگلاس ساخته شد - (در تهران: دلیمان محکومین).

۱۹۳۹ - آقای لینکلن جوان (فوکس) - کارگردان: جان فورد - اقتباس از
زندگی ابراهام لینکلن - متصدی صدا: رابرت پاریش - ۱۰۱ دقیقه پخش در ۹
ژوئن - با شرکت: هنری فوندا - وارد باند - فرانسیس فورد - فرد کوهلمر.
۱۹۳۹ - طبل‌های سرزمین موهاک (فوکس) - کارگردان: جان فورد - متصدی
صدا - رابرت پاریش ۱۰۳ دقیقه - پخش در ۳ نوامبر - با شرکت کلودت کلبرت -
هنری فوندا - فرانسیس فورد - وارد باند.

(اولین فیلم رنگی جان فورد) - ورسیون دیگری بنام موهاک در ۱۹۵۶
ساخته شد.

۱۹۴۰ - خوشه‌های خشم (فوکس) - کارگردان: جان فورد - سناریست
نانلی جانسون - با اقتباس از داستان: جان اشتاین بک - متصدی صدا: رابرت

پاریش - آسیستان کارگردان: !توارد اوفرنا - ۱۲۹ دقیقه - پخش در ۱۵ مارس -
با شرکت: هنری فوندا - جین دروال - وارد باندا - فرانسیس فورد (سیاهی
لشگر) (جان فورد برای این فیلم برنده اسکار بهترین کارگردان سال ۱۹۴۰ شد
و همینطور بخاطر این فیلم و فیلم سفر دراز به وطن، از طرف منتقدان نیویورک
بهترین کارگردان سال شناخته شد - جین دروال هم برای این فیلم اسکار
بهترین آکتریس را گرفت).

۱۹۴۰ - سفر دراز به وطن (وانجر - یونایتد آرتیست). کارگردان: جان
فورد. اقتباس از چند داستان: یوجین اونیل - متصدی صدا: رابرت پاریش -
۱۰۵ دقیقه - پخش در ۸ اکتبر - با شرکت - توماس میچل - جان وین - وارد باندا.
۱۹۴۱ - جاده تنباکو (فوکس قرن بیستم) - کارگردان: جان فورد - متصدی
صدا: رابرت پاریش - ۸۴ دقیقه پخش در ۲۰ فوریه - با شرکت: جین ترنی -
دانا آندروز - وارد باندا - فرانسیس فورد (نقش کوتاه).

۱۹۴۱ - بهداشت جنسی (فیلم آموزشی برای ارتش آمریکا) کارگردان:
جان فورد.

۱۴۹۱ - چقدر دره من سبز بود (فوکس) - کارگردان: جان فورد - ۱۱۸
دقیقه - پخش در ماه دسامبر - با شرکت والتر پیگن - مورین اوهارا - دونالد
گریسپ - رادی مک داول (جان فورد برای کارگردانی این فیلم برنده اسکار
۱۹۴۱ شد) - این فیلم اسکار بهترین فیلم - اسکار برای دونالد گریسپ (اکتور) -
اسکار برای آرتور میلر (فیلمبردار) اسکار برای طراحی دکور: ریچارد دیو ناتان
جوران - و باضافه جایزه منتقدان سینمایی نیویورک برای فورد.

هنگاهی که فیلمبرداری «چقدر دره من سبز بود» تمام شد فورد برای خدمت
در ارتش احضار شد و در نیروی دریائی رئیس فیلمسازان ارتشی شد که در
گروه او، گریک تولند، جوزف واکر، بادشولبرک، گارسون کانین - دانیل فوج -
کلود دوفین - رابرت پاریش، جک پینک، روی کلوگ، هارولد و نستروم بودند.
۱۹۴۲ - نبرد میدوی (نیروی دریائی امریکا و فوکس قرن بیستم).

کارگردان و مدیر فیلمبرداری، ستوان جان فورد، نویسنده شرح و توصیف -
جان فورد، دادلی نیکولس و غیره - مونتور: جان فورد و رابرت پاریش - ۲۰
دقیقه - پخش در سپتامبر، گویندگان: هنری فاندا، جین دروال، دونالد تریسپ
(اولین فیلم دکومانتر جنگی آمریکا).

۱۹۴۲ - اسکادران اژدر انداز (نیروی دریائی آمریکا) - کارگردان: ستوان جان فورد - ۸ دقیقه - رنگی - ۱۶ میلیمتری.

۱۹۴۳ - هفته‌م‌سامبر (نیروی دریائی آمریکا) - کارگردان: ستوان گریک تولند و ستوان جان فورد - مونتور: رابرت پریش - ۲۰ دقیقه (برنده جایزه اسکار بهترین فیلم دکومانتری).

۱۹۴۳ - ما نیمه‌شب به دریا می‌رویم (نیروی دریائی آمریکا) - کارگردان: ستوان جان فورد - ۲۰ دقیقه .

۱۹۴۳ - آخرین یاغی - بازسازی فیلم دو پرده‌ئی فورد در ۱۹۱۹، فورد در مقام سناریست با همکاری هربرت جی‌یاتس.

۱۹۴۵ - آنها قابل چشم‌پوشی بودند (در تهران: جنگجویان اقیانوس آرام) (متروگلدوین مایر) - کارگردان و تهیه‌کننده: جان فورد - آسیستان کارگردان: ادوارد اوفرنا - ۱۳۶ دقیقه با شرکت: رابرت مونتگمری، جان وین، دونارید و والس فورد (نقش کوتاه).

۱۹۴۶ - کلمانتین عزیزم (فوکس) - کارگردان: جان فورد - آسیستان کارگردان: ویلیام اکهارت - ۹۷ دقیقه - با شرکت: هنری فانداء، لیندا دارنل، ویکتور ماتیور، والتر برنان، وارد باند، جین دروال و فرانسیس فورد.

(ورسیون‌های دیگر این فیلم عبارتست از «رودخانه باروت» که در ۱۹۳۹ آلن دوان ساخته بود. اما در سال ۱۹۵۷ «جان استرجس» فیلم «جدال در اوکی کرال» را از روی «کلمانتین عزیزم» ساخت. همینطور استرجس در سال ۱۹۶۷ مجدداً ورسیون دیگری بنام (ساعت اسلحه) از این فیلم تهیه کرد).

۱۹۴۷ - فراری (ارگوسی - روکوردیو) - کارگردان: جان فورد. تهیه‌کننده: جان فورد و مریان سن‌کوپر - کمک تهیه‌کننده: امیلیو فرناندز سناریست: دادلی نیکولس، از داستان: لیبرتی والانس اثر: گراهام گرین آسیستان کارگردان: جی هینبر - فیلمبرداری در مکزیکو در ۴۷ روز - ۱۰۴ دقیقه با شرکت: هنری فانداء - دلروس دل‌ریو - پدرو آرمنداریز و وارد باند.

۱۹۴۷ - خانواده (جان فورد ضمناً می‌خواست از روی نوول «نینا فدروا» در ۱۹۴۰ فیلمی با شرکت جان وین و اتل باریمور بسازد، مقدمات کار فراهم شد ولی گویا عملی نگردید).

۱۹۴۸ - قلعه آباچی (ارگوسی - روکوردیو) - کارگردان: جان فورد -

تهیه کننده: جان فورد و مریان سن کوپر - فیلمبرداری در ۴۵ روز در صحرای یوتا و دره والی - ۱۲۷ دقیقه - با شرکت: جان وین، هنری فاند، شرلی تمپل، جان آگار، وارد باند، پدرو آرمنداریز و فرانسیس فورد.

۱۹۴۸ - پدرخوانده (در تهران: «سه مرد وسترن») (متروگلدوین مایر) - کارگردان: جان فورد - تهیه کنندگان: مریان سن کوپر و جان فورد ۱۰۶ دقیقه - با شرکت: جان وین، پدرو آرمنداریز، هری کری (پسر)، وارد باند، جین دارول، دوروتی فورد، بن جانسون و فرانسیس فورد.

۱۹۴۹ - جویانگ نیرومند (آر. ك. ئو. رادیو) - کارگردان: ارنست. ب. شولدساک - تهیه کنندگان: جان فورد و مریان سن کوپر - ۹۴ دقیقه با شرکت: تری مورو بن جانسون.

۱۹۴۹ - دختری که روبان زردی به گیسو داشت (در تهران: «پنج گروهبان») (آر. ك. ئو. رادیو) - کارگردان: جان فورد - تهیه کنندگان: جان فورد و مریان سن کوپر ۱۰۳ دقیقه - با شرکت: جان وین، جون درو، جان آگار، بن جانسون، هری کری، ویکتور مک لاگن و فرانسیس فورد (وینستون س هوج برای فیلمبرداری این فیلم برنده اسکار شد).

۱۹۴۹ - پینکی (فوکس) - کارگردان: الیاکازان و جان فورد - ۱۰۲ دقیقه - با شرکت: جین کرین (جان فورد مقدمات ساختن فیلم را فراهم کرد ولی بعد از يك روز فیلمبرداری بیمار شد و فیلم را الیاکازان ساخت، آن طور که از فورد منقول است فقط یکی دو صحنه اول را که خودش ساخته بیاد دارد).

۱۹۵۰ - وقتی ویلی با مارش به وطن بازمیگردد (فوکس) - کارگردان: جان فورد - ۸۲ دقیقه - با شرکت: دان دیلی و کورین کالوت.

۱۹۵۰ - کاروانسالار (آر. ك. ئو. رادیو) - کارگردان: جان فورد، تهیه کننده: جان فورد و مریان سن کوپر - ۸۶ دقیقه - با شرکت: بن جانسون، هری کری، جون درو، وارد باند، جین دارول و فرانسیس فورد.

۱۹۵۰ - ریوگراند (ریپابلیک) - کارگردان: جان فورد - تهیه کنندگان:

جان فورد و مریان سن کوپر - ۱۰۵ دقیقه - با شرکت: جان وین، مورین اوهارا، بن جانسون، ویکتور مک لاگن و بت وین.

۱۹۵۱ - کابوی و خانم - کارگردان: باد باتیچر - تهیه کننده: جان وین (به روایت از فورد که گفته «من باد باتیچر را خیلی دوست داشتم فیلمش خیلی

طولانی شده بود و او از من خواست در مونتاز فیلم باو کمک کنم و من هم این کار را کردم».

۱۹۵۱- این است کره (نیروی دریائی آمریکا - ریپابلیک) - کارگردان: جان فورد (یک فیلم دکومانتر از جنگ کره).

۱۹۵۲- پیروزی چه ارزشی دارد؟ (فوکس) - کارگردان: جان فورد ۱۱۱ دقیقه - با شرکت: جیمز کاگنی، کورین کالوت، دان دیلی و رابرت واگنر (این نسخه دیگری از فیلم مشهور راثول والش به همین نام بود که در سال ۱۹۲۹ ساخته شده بود).

۱۹۵۲- مرد آرام (ریپابلیک) - کارگردان: جان فورد - تهیه کنندگان: جان فورد و مریان سن کوپر - کارگردان بخش دوم: جان وین و پاتریک فورد آسیستان کارگردان: آندریومک لاگن - ۱۲۹ دقیقه - با شرکت: جان وین، مورین اوهارا، واردباند، ویکتور مک لاگن، فرانسیس فورد.

(جان فورد ششمین اسکار را برای کارگردانی این فیلم گرفت. جان وین و پاتریک فورد، فصل مسابقه اسبدوانی را کارگردانی کردند. جان فورد در طول فیلمبرداری مسابقه اسبدوانی بیمار بود).

۱۹۵۳- خورشید بروشنی میدرخشد (ریپابلیک) - کارگردان: جان فورد - تهیه کنندگان: جین دارول و پاتریک وین (این فیلم تقریباً بازسازی فیلم پرست قاضی - ۱۹۳۴ - اثر جان فورد است).

۱۹۵۳- موگامبو (متروگلدوین مایر) - کارگردان: جان فورد-۱۱۶ دقیقه- با شرکت: کلارک گیبل، اوگاردنر، گریس کلی - (این فیلم نسخه مجدد فیلم «خاک سرخ» ۱۱-۱۹۳۲ - اثر ویکتور فلمینگ است که کلارک گیبل و جین هارلو در آن بازی کردند. به روایت از فورد که گفته: «من هرگز فیلم خاک سرخ را ندیده‌ام، من عاشق داستان و سناریوی فیلم شده بودم و دیگر اینکه تا آنوقت در افریقا فیلمی نساخته بودم).

۱۹۵۳- هوندو (وارنر) - کارگردان جان فارو - با شرکت جان وین، جرالدين پیچ و وارد باند (به روایت از فورد که گفته: «من برای دیدن دوک - جان وین - رفته بودم و از من خواست که قسمتی از صحنه جنگ را کارگردانی کنم، من هم این کار را کردم).

۱۹۵۵- صف طویل خاکستری (کلمبیا) - کارگردان: جان فورد - تهیه کننده

- رابرت آرتور - ۱۳۸ دقیقه با شرکت: تایرون پاور، مورین اوهارا، وارد باند، دونالد کریسپ، هری کری و پاتریک وین (اولین فیلم سینماسکوپ فورد).
- ۱۹۵۵ - آقای رابرتز (وارنر) - کارگردان: جان فورد - مروین لهروی - ۱۲۳ دقیقه - با شرکت: هنری فاند، جیمز کاگنی، جک لمون، وارد باند، هری کری، پت وین (نیمی از فیلم را جان فورد ساخت ولی بیمار شد و بقیه فیلم را مروین لهروی ادامه داد).
- ۱۹۵۵ - تقاطع خیزران - کارگردان: جان فورد - ۲۷ دقیقه - با شرکت جین وایمن، بتی لین و سویانگ (یک فیلم کوتاه تلویزیونی که داستان آن شبیه داستان «هفت زن» است).
- ۱۹۵۵ - بازیگر سال (فیلم تلویزیونی) - کارگردان: جان فورد - ۲۹ دقیقه - با شرکت: پت وین، ورامیلز، جان وین، و وارد باند.
- ۱۹۵۶ - جویندگان (در تهران: «در جستجوی خواهر») - وارنر - کارگردان: جان فورد - ۱۱۹ دقیقه - با شرکت: جان وین، جفری هنتر، و رامیلز، وارد باند، ناتالی وود و پت وین.
- ۱۹۵۷ - بالهای عقاب (در تهران: «یکه تاز آسمانها») متروگلدوین مایر - کارگردان: جان فورد - سناریست: فرانک فنتون - ویلیام وسیتراهانیز - اقتباس از زندگی فرمانده نیروی هوایی: فرانک اسپیک وید بقلم خودش - ۱۱۰ دقیقه - با شرکت: جان وین - (در نقش فرانک اسپیک وید)، مورین اوهارا، دان دیلی و وارد باند.
- ۱۹۵۷ - بالا آمدن ماه (وارنر) - کارگردان: جان فورد - ۸۱ دقیقه - با شرکت: تایرون پاور.
- ۱۹۵۸ - خیلی تنها (سینمای آزاد - انستیتو سینمایی انگلیس) - کارگردان: جان فورد - ۸ دقیقه.
- ۱۹۵۸ - آخرین هورا (کلمبیا) - کارگردان و تهیه کننده: جان فورد - ۱۲۱ دقیقه - با شرکت: اسپنسر تریسی، جفری هنتر، دیان فاستر، بت اوبراین و جین دارول.
- ۱۹۵۹ - گیدئون از اسکاتلند یارد (کلمبیا) - کارگردان: جان فورد - ۹۱ دقیقه - با شرکت جک هاو کینز، دیان فاستر و آناماسی.
- ۱۹۵۹ - کره (ارتش آمریکا) - کارگردان صحنه‌های هوایی: جان فورد -

فورد - ۱۵۹ دقیقه - با شرکت: ریچارد ویدمارک، کارول بیکر، جیمز استوارت،
۱۹۵۷ - بالهای عقاب (در تهران: «یکه تاز آسمانها») - مترو گلدین مایر -
۱۹۵۹ - سواره نظام (میریش کمپانی یونایتد آرتیستز) - کارگردان:
جان فورد - ۱۱۹ دقیقه با شرکت: جان وین، ویلیام هولدن و کنستانس تاورز.
۱۹۶۰ - ماجرای کاکترکریون (سریال تلویزیون) - کارگردان: جان فورد -
۵۳ دقیقه - با شرکت: وارد باند و کارلتون یانک - جان وین (نقش کوتاه
داشت).

۱۹۶۰ - گروه بان راتلیج (در تهران: «متهم») - وارنر - کارگردان: جان
فورد - ۱۱۱ دقیقه - با شرکت: جفری هنتر، کنستانس تاورز و وودی استراد
(اسم فیلم هنگام فیلمبرداری: «کاپیتان بوقالو»)
۱۹۶۰ - آلامو (باتجاک - یونایتد آرتیست) - تهیه کننده و کارگردان:
جان وین - کارگردان کادر دوم: کلیف لیونس و جان فورد - ۱۹۰
دقیقه - با شرکت: جان وین، ریچارد ویدمارک، لارنس هاروی، ریچارد بون،
فرانکی آوالون و پاتریک وین.

(جان فورد بنا به خواهش جان وین یک سکانس از فیلم را ساخت).
۱۹۶۱ - دوسوار (فورد - کلمبیا) - کارگردان: جان فورد - ۱۰۹ دقیقه -
با شرکت: جیمز استوارت، ریچارد ویدمارک، شرلی جونز و لیندا کریستال.
۱۹۶۲ - مردی که لیبرتی والانس راکشت (فورد - پارامونت) - کارگردان:
جان فورد - ۱۲۲ دقیقه - با شرکت: جیمز استوارت، جان وین، ورامایلسز،
لی ماروین، ادموند اوبراین و لیوان کلیف.

۱۹۶۲ - پره های درخشان (سریال تلویزیونی) - کارگردان: جان فورد -
۵۳ دقیقه - با شرکت: جیمز استوارت، جک واردن، پت وین، ادگار بوکانان و
جان وین (در نقش کوتاه).

۱۹۶۲ - چگونه غرب تسخیر شد (سینه راما - مترو گلدوین مایر) -
کارگردانان: جان فورد (قسمت های جنگ) - جرج مارشال (راه آهن) - هنری
هاتاوی (رودخانه) - ۱۶۲ دقیقه (اولین فیلم سینه راما جان فورد).

۱۹۶۳ - صخره داناوان (در تهران: «بندرگاه خشم») - پارامونت -
کارگردان: جان فورد - ۱۰۹ دقیقه - با شرکت: جان وین، لی ماروین، الیزابت
آلن، جک واردن، سزار رومیرو، دوروتی لمور و پت وین.

۱۹۶۴ - پائیز قبیله شاین (فورد - اسمیت - وارنر) - کارگردان: جان ادوارد جی رابینسون و کارل مالدن - (نام فیلم هنگام فیلمبرداری: «پرواز طولانی»).

۱۹۶۵ - کاسیدی جوان (متروگلدوین مایر) - کارگردان: جک کاردیف و جان فورد - تهیه کننده: جان فورد - ۱۱۰ دقیقه - با شرکت: رادتیلور، جولی کریستی، مگی اسمیت و فلورارابسن.

(جان فورد سالها آرزوی ساختن این فیلم را داشت ولی پس از روز فیلمبرداری مریض شد و فیلم را جک کاردیف ساخت. به روایت از فورد که گفته: «من فقط چند روز بیشتر کار نکردم بعضی از سکانس‌های مابین جولی کریستی و رادتیلور مال من است»).

۱۹۶۶ - هفت زن (فورد - اسمیت - متروگلدوین مایر) - کارگردان: جان فورد - ۸۷ دقیقه با شرکت: آن بنکرافت، سولیون، مارگریت لیتون، فلورارابسن، میلدرد دانگ، بتی فیلد و ادی آلبرت.

۱۹۶۵ - معجزه مری فورد - جان فورد قراردادی با متروگلدوین مایر بست که نوول «رجینالد آرکل» را به فیلم برگرداند و این داستان درباره یک شهر کوچک انگلیسی در جنگ جهانی دوم بود که وقتی نیروهای آمریکایی میخواستند وسائل جنگی خود را بانجا انتقال دهند کلیسای این شهر صدمه می بیند. حجم زیادی از این داستان مربوط به برخورد آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها است که در این میان یکی از سربازان آمریکایی (که قرار بود نقش او را «دان دیلی» بازی کند) سعی میکند پولی جمع کند و کلیسا را تعمیر کند.

سناریو که بوسیله ویلس گولدبک و جیمز وارنر بلا نوشته شده بود از طرف کمپانی مترو رد شد و برنامه ساختن این فیلم به پرونده‌های بایگانی شده پیوست، آنطور که خود فورد میگوید: «این فیلم از نظر خودش قرار بود در ماه‌های مرد آرام باشد» و خود فورد از سناریو خیلی خوشش آمده بود.

۱۹۶۷-۱۹۶۸ - صبح آوریل

سناریوی این فیلم را مایکل ویلسون نوشت و قرار بود ساموئل گلدوین آنرا تهیه کند.

جان فورد گفته: «این داستان یک آهنگر و خانواده او است در زمان قبل از جنگ انقلاب. جنگ لگزینگتون و کانکورد در سناریوی این فیلم گنجانده

شده و همینطور جنگی که درگیر میشود و عقب‌نشینی افراد. اما در اصل این داستان يك پدر و يك پسر است.

راجع به جنگ انقلاب آمریکا فیلم‌های کمی ساختند و فکر می‌کنم بیشتر هنرپیشگان میترسند کلاه گیس‌هائی را که مربوط بسربازان زمان جنگ انقلاب بود بسر بگذارند.»

O.S.S. - ۱۹۶۷ - ۶۸

داستان يك نماینده در جنگ دوم جهانی و مردی که رئیس او بود (این مرد دوست جان فورد است). مقدمات ساختن این فیلم تهیه شد ولی در شروع فیلمبرداری متوقف‌ماند و در چندسال اخیر هم جان فورد ساختن فیلمی را شروع نکرده است.

منتشر شد:

تریستانا

فیلمنامه‌ای از: لوئیس بو نول

ترجمه: کامران فانی

سینمای نو در اروپای شرقی

نوشته: آلیستر وایت

ترجمه: پرتواشراق

کتاب سینمای آزاد

(شماره سوم)

بناظر: بصیر نصیبی

حیای پنهانی بورژوازی

فیلمنامه‌ای از: لوئیس بونوئل

ترجمه: بهرام ری‌پور

بخوانید:

ماهانه ستاره سینما

دوره جدید - شماره اول

با همکاری: پرویز اسدی‌زاده - ناصر ایرانی - حسن بایرامی - بهرام بیضایی - پرویز تائیدی
محمد تهامی نژاد - عبدالرضا حریری - ابراهیم حقیقی - ایران درودی - اکبر رادی
غلامحسین ساعدی - پرویز شفا - حبیب شیبانی - قاسم صنعوی - هوشنگ طاهری - کامران
فانی - احمد فتوحی - محمدرضا فشاھی - هوشنگ کاوسی - منیژه کامیاب - اردشیر محمص
احمد محمود - اکبر مطیعی - کامبیز ویدا - محمدعلی هاشمی

با نظر: بهمن مقصدلو

مرکز فروش:

شاهرضا - مقابل دانشگاه

انتشارات پیام

ویژه

سینما

و تاتر

کتاب اول

باهمکاری: ناصر ایرانی - حسن بایرامی - آریتا به نگار - پرویز تأئیدی - محمد تهامی نژاد
ابراهیم حقیقی - اسماعیل خوئی - پرویز دوائی - اکبر رادی - مصطفی رحیمی - غلامحسین
ساعدی - پرویز شفا - قاسم صنعوی - هوشنگ طاهری - اسماعیل عباسی - ابوالحسن
علوی طباطبائی - کامران فانی - محمد هادی فقیهی - احمد محمود - بهمن مقصودلو
خسرو هریتاش.

ویژه

سینما

و تاتر

کتاب ۲ و ۳

باهمکاری: ح . اسدپور پیرانقر - منوچهر افتخاری - ناصر ایرانی - حسن بایرامی - بهرام
بیضائی - پرویز تأئیدی - ابوالحسن تهامی نژاد - محمد تهامی نژاد - حسن تهرانی - عبدالرضا
حریری - ابراهیم حقیقی - سعید حمیدیان - کریم رشیدیان - جلیل روشندل - غلامحسین
ساعدی - پرویز شفا - قاسم صنعوی - هوشنگ طاهری - اسماعیل عباسی - ابوالحسن
علوی طباطبائی - کامران فانی - احمد فتوحی - محمد هادی فقیهی - هوشنگ کاوسی -
پرویز کیمیای - اردشیر محمص - بهمن مقصودلو - بیژن مهاجر - جمشید نوائی - اسماعیل
نوری علاء - کامبیز ویدا - محمدعلی هاشمی

ویژه

سینما

و تأثر

۶۹۵

زیر چاپ است و بزودی منتشر می شود .

بابك

منتشر کرده است

- پایان آغاز و امپراتریس بلشویک نوشته : شون اوکیسی و برنارد شاو
ترجمه: محمد تقی علیشاهی
پرانند (نمایشنامه) نوشته : هنریک ایبسن
ترجمه: محمود مهدیان
سینمای نو در اروپای شرقی نوشته : آلیستر وایت
ترجمه: پرتو اشراق
سروده‌هایی از آمریکای لاتین (شعر) نوشته : پابلو نرودا
ترجمه: کریم رشیدیان
فتنه باب نوشته : اعتضاد السلطنه
توضیحات و مقالات بقلم: عبدالحسین نوائی
آلبر کامو (بررسی آثار) نوشته : ژرما بره
ترجمه: جلیل روشندل
غریبه‌ها (مجموعه قصه) [چاپ دوم] نوشته : احمد محمود
آینده سرمایه‌داری (مجموعه ۱۳ مقاله) ترجمه: احمد کریمی
بیست غزلواره و یک غم‌آوا (شعر) نوشته : پابلو نرودا
ترجمه: کریم رشیدیان
ویژه سینما و تئاتر (کتاب اول) با نظر: بهمن مقصدلو
ویژه سینما و تئاتر (کتاب دوم و سوم) با نظر: بهمن مقصدلو

- ابراهیم توپچی و آقاییک (نمایشنامه) نوشته : منوچهر رادین
 تولد. عشق. عقد. مرگ (داستان) نوشته : اسماعیل فصیح
 هنری میلر (بررسی آثار) نوشته : جورج ویکس
 بهار در اکراین (مجموعه شعر) ترجمه: بهاءالدین خرمشاهی
 نوشته : یوگنی یوتوشنکو
 فرانتس کافکا (بررسی آثار) ترجمه: رایا نوزادیان / حسن بایرامی
 نوشته : ای. اچ. ساکل
 جیمز جویس (بررسی آثار) ترجمه: محمدجعفر دستمالچی
 نوشته : جی. ام. استوارت
 جنک چاپار (دفتر دوم) ترجمه: حسین بایرامی
 زندگینامه‌ی پیشرس (اتوبیوگرافی) با نظر: احمدرضادریائی
 نوشته : یوگنی یوتوشنکو
 پسرک بومی (مجموعه قصه) [چاپ دوم] ترجمه: اسماعیل عباسی
 آسید کاظم (نمایشنامه) نوشته : احمد محمود
 توده همیزم (نمایشنامه) نوشته : استریند برگ
 سکوت (فیلمنامه) ترجمه: پرویز تائیدی
 نوشته : اینکمار برگمن
 تنوری استانیسلاوسکی ترجمه: پرویز تائیدی
 در پرورش هنرپیشه ترجمه: پرویز تائیدی

بابك

منتشر می کند:

- | | |
|----------------------------|-------------------------------|
| نوشته: آنا آخمتووا | مرثیه‌های شمال (شعر) |
| ترجمه: عبدالعلی دست غیب | |
| نوشته: ایسن | وایکینگ‌ها در هلنگ لاند |
| ترجمه: امینی ومهدیان | |
| نوشته: برتولت برشت | گفتگوهای مسینگ کارف |
| ترجمه: کامیاب وبایرامی | |
| نوشته: ادواردو مانه | راهبه‌ها (نمایشنامه) |
| ترجمه: مؤدیان و حسن شاهی | |
| نوشته: ولادیمیر مایاکوفسکی | شعر چگونه ساخته میشود؟ |
| ترجمه: اسماعیل عباسی | |
| ترجمه: کریم رشیدیان | برگزیده‌ی شعرهای |
| ترجمه: ناصر صفائی | ولادیمیر مایاکوفسکی |
| ترجمه: عبدالرضا شوکت | آثاری از نویسندگان آلمانی |
| ترجمه: اسماعیل عباسی | انقلاب ۱۹۶۸ فرانسه |
| نوشته: ولادیمیر مایاکوفسکی | لین کوچک ولین بزرگ (قصه چینی) |
| ترجمه: رایا نوزادیان | شعر برای کودکان |
| ترجمه: بهروز تاجور | |
| نوشته: عبدالخالق | هفت قصه |
| ترجمه: شهین فروغ | زیرزمینی‌ها (نمایشنامه) |
| | پسرک یتیم (افسانه آذربایجان) |



بابك منتشر كرده است :

ويژه

سينما

وقاقر

شماره اول - دوم - سوم

۱۱۰ ريال